

نام کتاب

## شهدای فجر مازندران

پدید آورنده: علی اکبر خاوری نژاد

ویراستار: دکتر مهدی خادمی

جمع آوری: علی معیل

مشخصات نشر: انتشارات رضانی

موضوع: زندگی نامه شهدای دوران انقلاب

تعداد صفحه: ۱۴۴ صفحه

سفارش دهنده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان مازندران

نوبت چاپ: اول شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۷۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۰-۹۰۰-۶۰۰-۲-۳-۲

کتاب شهدای فجر مازندران نوشته علی اکبر خاوری نژاد در ۱۴۴ صفحه به نگارش زندگی نامه ۸۰ شهید فجر انقلاب اسلامی استان پرداخته. نویسنده در این کتاب بعد از مقدمه به بیان تاریخ نگاری انقلاب اسلامی از دوازدهم بهمن ماه تا بیست و دوم بهمن ماه پرداخته است. در این مجموعه سعی شده است شهر به شهر به زندگی نامه شهدای دوران انقلاب پرداخته شود.

نویسنده در بخش تاریخ نگاری انقلاب، اتفاقات مهم هر روز را بصورت خلاصه از ۱۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ لغایت ۲۲ بهمن ماه بصورت تیتروار به نگارش در آورده است. در بخش زندگی نامه شهدای فجر استان، نویسنده سعی کرده است علاوه بر شرح زندگی نامه شهداء به طور گذرا فعالیتهای انقلابی آنان را بیان نماید. در پایان نمونه هایی از شعارهای دوران انقلاب به چاپ رسیده است.

به نام آن که جان را فکرت آموخت

در اوراقِ زرینِ تاریخِ وطنمان ،، ایرانِ پاکِ نهاد، و در هزار تویِ خاطره های تلخ و شیرینش ، به واقعیت هایی بر می خوریم که هرچند کنگ افسانه ای تاریخ در مرور زمان، به بر خي از آنان، جلوه ای اسطوره گون و حماسه

وار بخشیده است ، اما پس از کنکاش در بطن آن در خواهیم یافت که در بنیان و اساس آن اغراق و غلو ها ، واقعیت هایی نهفته است که مباحثات و سرفرازی را بر ایمان در بر دارد .

حکایت ظلم ستیزی کاوه ی آهنگر ، ایران دوستی آرش کمانگیر ، معصومیت و پاک سرشتی سیاوش ، حماسه آفرینی های سلطان اسطوره ها ابوالقاسم فردوسی ، که صحنه هایی شگفت انگیز را در نبرد ایرانیان و انیرانیان قبل از اسلام رقم زده است ، و بعد از آن ، غزوه ها و سریه های دوران اسلام ، و مهمتر از آن ، حماسه های بی بدیلی که به واسطه از خود گذشتگی سید و سالار شهیدان ، حضرت امام حسین و یارانش رقم خورد ، و بعد ها قیام فرزندان و پیروانش ، همه و همه ، هویدا کننده این واقعیتند که در سرشت و خمیره ی مسلمانان ، بخصوص ایرانیان مسلمان و شیعه ، با جهاد و مبارزه علیه طاغوت و استکبار ، نهادینه شده است .

ایرانیان بارها و بارها ثابت کرده اند که همواره حامی و جانبدار فرزندان امامان همام و مبارزان و مجاهدانی که بنا بر دلایل مختلف ، این خطه را به عنوان پایگاه مبارزاتی خود علیه حاکمان جور و استعمار بر گزیده اند ، بوده اند .

نعمت وجود امام زادگان و معصوم زادگان وافر در ایران ، که غالباً " مناطق استراتژیک و ارتفاعات را به عنوان پایگاه مبارزاتی خود انتخاب کرده و در نهایت در همان محل به شهادت رسیده اند ، موعید این ادعاست .

شاید این مجال اندک ، و عدم سنخیت موضوع اثر پیش رو ، رخصت بررسی دقیق و موشکافانه را از ما سلب کند ، اما ناگزیر خواهیم بود بصورت مجمل ، به مواردی چند ، از فرازهای تاریخی نهضت ها و جنبش های معاصرمان اشاره کنیم .

مناسب ترین طبقه بندی در خصوص گرایش های نظری مبارزات سیاسی معاصر در ایران را می توان در چند گروه زیر گنجانند .

الف = نهضت های ملی

ب = نهضت های ایدئولوژیک

شاید به عقیده ی گروهی ، گرایش مبارزاتی ملی گرا ، در نهایت ، شاخه ای از گرایش ایدئولوژیک محسوب گردد ، اما این تنوری حداقل در ایران تعمیم پذیر نخواهد بود .

نهضت ملی شدن نفت و مبارزات جبهه ی ملی ، برای از بین بردن انحصار نفتی کشورهای قدرتمند به عنوان شاخص ترین نمونه ی مبارزاتی در ایران می توان بر شمرد .

هر چند که این تحولات عمری زیاد نیافت و در بطن دیگر جریان های مذهبی و دوستگي ایجاد شده توسط عناصر انگلو فیل(۱) دوران خود حل شدو به حاشیه رفت، اما نقش آفرینی آن در نهضت های معاصر را نمی توان از خاطر برد .

در خصوص نهضت هایی که مبنای شکل گیری آن برپایه ایدئولوژیک بنا نهاده شده بود ، می توان به دو گرایش زیر اشاره نمود:

الف -گرایش های مذهبی

ب - گرایش های غیر مذهبی

گرایش های غیر مذهبی، تنها هدفشان ، رسیدن به پیروزی بود ه، و با مذهب سر ، خوش نداشته و معتقد بوده اند ، انقلاب بدون مبنای مذهب ، زودتر به هدف غایی خود می رسد، این باور عموماً پس از انقلاب سرخ مارکسیستی ۱۹۱۹، روسیه شکل یافت و به تدریج در ایران رشد نمود.

به قدیمی ترین آن می توان انقلاب آذربایجان به رهبری پیشه وری و متعاقب آن تاسیس حزب توده که پس از رهیدن کمونیست های زندانی، بصورت حزبی منسجم در ایران هویدا شد ، اشاره نمود .

۱= هواداران سیاست های مداخلانه جویانه انگلیس در ایران

دور از انصاف نیست، اگر ادعا کنیم ، چنانچه نهضت ملی شدن نفت از رهبری واحد تاسی می نمود و همانند اکثریت مردم ، تحت هدایت آیت الله العظمی کاشانی سیاست های خود را اعمال می داشت ،انقلاب شکوهمند ایران ، چند دهه، به تعویق نمی افتادو این همه هزینه جهت تحقق آن صرف نمی شد .

صبغه ی گرایش های مذهبی، به مراتب دارای پیشینه ای طولانی تر از گرایش های ملی و غیر مذهبی می باشد

در تاریخ نهضت های معاصرمان، هر از چندگاه به روحانیان طراز اولی برخوایم خورد که عملاً پیشوایی سیاسی مذهبی مردم را بر عهده گرفته اند.

جنبش تنباکو به رهبری میرازی شیرازی، جنبش مشروعیّت به رهبری شیخ فضل الله نوری، نهضت جنگل به فرماندهی میرزا کوچک خان جنگلی در هنگام سلطه رضا خان بر ایران، مبارزات مدرس علیه استبداد رضا خانی، رشادت های ایت الله کاشانی و شهید نواب صفوی در نهضت ملی شدن نفت و بعد ها در زمان معاصر، نهضت خونین روحانیان قم، و مبارزات هیات موتلفه و جهادگری روحانیان معتبری همچون آیت الله طالقانی، همه و همه، بر صحت درستی این ادعا گواهی خواهند داد.

انقلاب شکوهمند اسلامی که می توان تاریخ اوج گیری آنرا در سال ۱۳۵۷ دانست، به علت شاخصه های ویژه مورد استقبال عامه قرار گرفت و به علت وجود رهبری سیاستمدار و دور اندیش به پیروزی رسید.

مداقه و بازنگری حوادث و ماجراهای روزهای سرنوشت سازی که بعد از ورود حضرت امام تجلی کرد، برای شناخت فراز و فرودهای انقلاب بایسته و ضروریست و از این رو جا دارد برای جستجو و بررسی آن نقبی به تاریخ آن روزگاران زده شود و آن روزهای خونین و در نهایت فرح بخش را برای آنان که به دلیل سنّ و سالشان از درکش محروم بوده اند به تصویر کشید و همچنین برای کسانی که در آن واویلاي خون و آتش از جان گذشتگی کردند اند شمیم مدهوش کننده اش را یاد آور شد

دوازدهم بهمن روز شکوهمند بازگشت فرشته

\*حضرت امام خمینی پس از سالها دوری و تبعید و هجرت، به کشورهای ترکیه، عراق و فرانسه، سر فرازانه به کشورش بازگشت .

ملت مسلمان ایران در دوازدهمین روز از بهمن ماه سال ۱۳۵۷ ناظر سرنوشت ساز ترین استقبال بوده است . شاخه های گل کاشته شده بر سینه ی آسفالت سرد، پلاکاردها و پارچه نوشته هایی که با ذوق و ابتکار و هزینه ی مردم تهیه گردیده بود، و همچنین صف استقبال کنندگانی که از فرودگاه تا بهشت زهرا ادامه داشت، هرگز از حافظه ی ملت شریف ایران محو نخواهد شد .

حضرت امام در هنگام ترك فرانسه با ابلاغ پیامی به مردم فرانسه ضمن اظهار تشکر از میهمان نوازی هایشان با آنان وداع نمود .

قائد كبير انقلاب به هنگام سفر به ايران به قدری آرامش خاطر داشتند كه همه ي خبرنگاران از مشاهده ي آن دچار شگفتي شدند .

آن حضرت پس از اقامه ي نماز در كف هواپيما ، آسوده و آرام به خواب رفتند و اين در حالي بود كه همه گونه رخداده ناخوشايندي همچون انهدام هواپيما ، ربودن و دستگيري به محض فرود قابل پيش بيني بود .

حضرت امام در فرودگاه فرمودند:

"من از عواطف طبقات مختلف مردم تشكر مي كنم . عواطف ملت ايران به دوش من بار گراني

است كه نمي توانم جبران كنم "

آنگاه همگان را به وحدت كلمه و ادامه ي مبارزات دعوت فرمود.

بهشت زهرا ملامال از جمعيت بود و حضرت امام در سخنانشان اظهار فرمودند :

" وقتي چشمم به بعضي از اين ها كه اولاد خودشان را از دست دادند مي افتد ، سنگيني در دوشم پيدا مي شودكه نمي توانم تاب بياورم "

آن حضرت همچنين اضافه نمودند كه :

" من دولت تعيين مي كنم . من توي دهن اين دولت مي زنم .

من به پشتوانه ي اين ملت دولت تعيين مي كنم . "

تلويزيون كه برنامه ي استقبال از امام را با كمك اعتصابيون بطور مستقيم پخش مي كرد ، از سوي گارد شاهنشاهي مورد حمله قرار گرفت و نيرو هاي گارد برنامه اش را قطع نمودند.

گروهي از مردم ، خشمگانه، تلويزيون هايشان را به بيرون از منزل پرتاب كردند .

امام دراوئین شب اقامتشان در مدرسه ی رفاه جلسہ ای را با اعضای کمیته ی استقبال برگزار و بر لزوم حفظ وحدت کلمه، مجدداً فرمودند. .

یونایتد پرس اعلام کرد ، قرار دادهای خرید اسلحه ایران از انگلیس لغو شد .

بانک ها ی سوئیس اعلام کردند که سپرده های ایران را مسترد نخواهند کرد .

مردم لیبی طی راهپیمایی شکوهمندی از انقلاب اسلامی و رهبری آن حمایت کردند .



خبر گزارى آسوشيتد پرس به نقل از بختيار گفت :

"طرفداران آیت ا.. خميني مي توانند فریاد بزنند ، توهين کنند ، اين کار چيزي را ثابت نمي کند ، اما اين که چندین ميليون نفر براي استقبال از آیت الله به تهران آمده اند ، مبالغه آمیز است ."

\*\* شاهپور بختيار اعلام کرد: " مشتاق ملاقات با حضرت امام است" .

آسوشيتد پرس از سوي ارتش نقل کرد:"أمراي ارتش گفته اند که اگر آیت الله خميني بر خلاف قانون اساسي اقدام کند ، آنها دست به اقدام خواهند زد ."

راديو مسكو گزارش داد که دانشجويان ايراني مقیم امريکا عليه مداخله امريکايي ها در امور داخلي ايران در برابر کاخ سفيد راهپيمايي کردند .

کميته هاي خود جوش مردمي به گونه اي تشکل يافته ، حفظ امنيت و نظم ، و توزيع سوخت و ارزاق عمومي را آغاز کردند .

در شهرهاي ايران همچنان تظاهرات مردم توسط مزدوران گارد شاهنشاهي ، به خاک و خون کشيده مي شود و مردم به شهادت مي رسند .

تور نيروها و روساي ساواک در تهران و شهرستان ها شتاب بيشتري گرفت .

خيل مشتاقان جهت زيارت حضرت امام ، شب هاي سرد زمستان را در کوچه ها و خيابان هاي شهر تهران بيتوته مي کنند .

چهاردهم بهمن ماه

حضرت امام خمینی طی مصاحبه ای در مدرسه ی رفاه دستور فرمودند که شورایی انقلاب حکومت موقت را تشکیل دهد .

ایشان این شورا را مکلف ساخت، تا مقدمات رفراندوم را آماده کند و قانون اساسی تدوین شده رادر آن همه پرسشی به آراء عمومی بگذارد.

حضرت امام خمینی دولت بختیار را غیر قانونی اعلام فرمودند و خطاب به او فرمودند:

" کاری نکنید مردم را به جهاد دعوت کنم "

اعضاء شورایی انقلاب ، به اجماع، مهندس مهدی بازرگان<sup>۱</sup> را جهت تصدی نخست وزیر دولت موقت، به امام پیشنهاد کردند و امام نیز با این پیشنهاد موافقت فرمودند.

مشتاقان زیارت حضرت امام خمینی که خبرگزاری یونایتد پرس تعدادشان را بالغ بر چهار و نیم میلیون نفر اعلام کرد ، همچنان به محل سکونت آن حضرت مراجعه می کنند.

بختیار گفت : بعضی اوقات ، صبر ، بهترین تاکتیک است .

همچنین گفت :

اگر آیت الله بخواهند در شهر مقدس قم دولت پیشنهادی خود را به وجود آورند ، به او اجازه خواهم داد تا دولتی شبیه به واتیکان تاسیس کنند.

سپس و پنجاه زندانی سیاسی آزاد شدند .

دانشجویان ایرانی مقیم امریکابه سفارتخانه های ایران در امریکا، لبنان و استرالیا حمله کردند.

---

<sup>۱</sup> - حضرت امام مدت ها پس از استعفاء مرحوم بازرگان چندین بار در سخنرانی هاشان فرمودند ، انتخاب بازرگان اشتباه بودو من قلبا به این امر راضی نبودم.



ژنرال هایزر ، فرستاده ی ویژه امریکا که جهت مقابله با انقلاب به ایران ماموریت یافته بود به امریکا فراخوانده شد و ایران را ترك كرد . او كوشش نمود تا نظامیان را ترغیب به حمایت همه جانبه از دولت بختيار نماید که توفیقی حاصل ننمود.

دولت امریکا قرار داد ده میلیارد دلاری فروش اسلحه و تجهیزات به ایران را لغو کرد . از جمله تجهیزات مورد توافق ، فروش هواپیمای جاسوسی اوکس بود.

آیت الله العظمی گلپایگانی در پیامی ضمن تبریک حمایت همه جانبه ِ خود را از انقلاب و رهبریت آن اعلام فرمودند.

آیت الله صدر با ارسال نامه ای از عراق، از مبارزات ملت ایران و رهبری حضرت امام خمینی حمایت کرد .

آیت الله مرعشی نجفی با ارسال تلگرامی حمایت خود را از انقلاب و رهبری حضرت امام خمینی را اعلام نمود

دولت بختيار میزان برداشت سپرده های مردم از بانک را محدود کرد.

خبرگزاری ژاپن اعلام کرد، نماینده ای از سوی امام خمینی با پرژنف که در بلغارستان به سر می برد مذاکره نمود.

جواد شهرستانی شهردار تهران حضوراً" به محضر امام مشرف و استعفای خود را تقدیم نمود و امام مجدداً ایشان را به سمت شهرداری منصوب فرمودند .

گروهی از نمایندگان مجلس شورای ملی به محضر امام مشرف و شده استعفای خود را اعلام داشتند .

دو تن از وزیران به اسامی عبدالمجید مجیدی و هوشنگ نهاوندیان توسط فرمانداری نظامی تهران بازداشت شدند .

شانزدهم بهمن ماه

مراسم رسمی انتصاب نخست وزیر دولت موقت ( مهندس مهدی بازرگان ) در حضور امام خمینی برگزار شد . حکم حضرت امام را حجت الاسلام والمسلمین رفسنجانی قرائت نمودند و توسط امام حکم به نخست وزیر موقت مرحمت گردید . در این حکم شرح وظایفی برای دولت در نظر گرفته شد، که برگزاری همه پرسی ، تشکیل مجلس موسسان ( خبرگان ) جهت تصویب قانون اساسی، جمهوری اسلامی - انتخاب هیئت وزیران بدون نگرش جناحی ، مطالب حائز اهمیت آن می باشد .

گزیده ی حکم :

" بنا به پیشنهاد شورای انقلاب ، بر حسب حق شرعی و قانونی ناشی از آراء اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است ، جناب عالی را مأمور تشکیل دولت موقت می نمایم . "

مرحوم مهندس مهدی بازرگان پس از استماع حکم ابراز نمود :

" خدای بزرگ را شکر می کنم که چنین اعتبار و حسن شهرتی را که به هیچ وجه اهلیت و لیاقت آن را نداشتم، به من ارزانی داشت ، و همین موهبت الهی باعث شد که حضرت آیت الله ابراز اعتماد و ارجاع چنین مأموریت را به بنده عنایت بفرمایند . "

هفدهم بهمن ماه

حضرت امام طيّ سخنانی در حضور سیل خروشان مردم فرمودند:

"کار عاقلانه و مفید به حال کشور این است که بختیار و ارتش، در مقابل انقلاب اسلامی، عکس العمل مثبتی داشته باشند."

پیام تشکری از سوی حضرت امام در پاسخ به شخصیت ها و مردم و گروههای مختلف صادر گردید.

به دعوت جامعه ی روحانیت مردم ضمن شرکت گسترده در راهپیمایی، انزجار خود را از دولت غیر قانونی بختیار اعلام نمودند.

مهندس بازرگان با توجه به توصیه ی امام به جهت عدم نگرش جناحی در کابینه دولت موقت، از نهضت ملی کناره گیری نمود.

هوایما ها و چرخ بال ها به منظور ایجاد رعب و وحشت در آسمان تهران مانور دادند.  
رئیس مجلس شورای ملی در جلسه ی رسمی گفت:

"بازگشت آیت الله العظمی خمینی، مرجع عالیقدر تشیع را به خاک و وطن از طرف خود و عموم نمایندگان خوشامد می گویم"

مجلس شورای ملی، لوایح انحلال ساواک و محاکمه ی وزرای سابق را تصویب نمود.

چماقداران شاه دوست، با سلاحهای سرد به مردم حمله ور شدند. این مزدوران در زاهدان ۶۲ نفر از مردم شیعه و سنی را کشته و زخمی نمودند.

از سوي دانشكده ي افسري ، فارغ التحصيلان از سوگند وفاداري به شاه معاف شدند .

حجت الاسلام والمسلمين فلسفي پس از سالين دراز ممنوعيت از خطابه ، در حضور امام ، براي مردم به ايراد سخنراني پرداختند .

هيچدهم بهمن ماه

رئيس جمهور و وزراي خارجه و دفاع امريكا ، جلسه اي با ژنرال هايزر كه به تازگي از ايران باز گردانده شده بود ، تشكيل دادند .

وزارت خارجه ي امريكا اعلام كرد ، هنوز بختيار را به عنوان نخست وزير ايران مي شناسد .  
سخنگوي كاخ سفيد در سياست دو گانه اي اعلام داشت ، بختيار بايد راي اكثريت مردم را پذيرا باشد .

گروهی از اعضای نهضت آزادی با بختیار و امیر ارتش ملاقات کردند تا آنان را متقاعد کنند که دولت موقت را بپذیرند، اما بختیار از این امر استنکاف ورزید و در همان جلسه از امیر ارتش خواست مجدداً در همان جلسه به او اعلام وفاداری کنند .

رادیوهای بیگانه اعلام کردند مذاکره بین نمایندگان آیت الله خمینی و ارتش آغاز شده است .

تئوریسین های سیاسی و نظامی اعلام کردند، " ارتش قادر به کودتا نمی باشد"

صدها تن از افسران و فرماندهان و امیر ارتش، به انقلاب اعلام وفاداری نمودند.

به دلیل اهمیت ندادن مردم به حکومت نظامی، فرماندار نظامی تهران ، ساعت محدودیت عبور و مرور کاهش داد.

گروهی از نمایندگان مجلس شورا به محضر امام مشرف شده و استعفای خود را تقدیم نمودند .  
رئیس آجودانی ستاد لشکر ۶۴ رضائیه ترور شد .

شرکت های حمل و نقل هوایی، پروازهایشان را به ایران لغو کردند.

تظاهرات چماقداران شاه دوست مورد استهزا مردم قرار گرفت .



نوزدهم بهمن ماه

هما فران به انقلاب پیوسته و به حفاظت از آن پرداختند.

---

افسران و درجه داران نیروی هوایی ، با لباس رسمی ، به محضر امام مشرف شده و در حضور ایشان ، به اجرای سرود و رژه ی نظامی مبادرت نمودند .

تصویر عمل شجاعانه ی نیروی هوایی در صفحه ی اول روزنامه ی کیهان چاپ و منتشر گردید و وابستگان رژیم شاهنشاهی را دچار تشویش و حیرت نمود .

ستاد ارتش شاهنشاهی عکس منتشر شده در روزنامه ی کیهان را جعلی و مونتاژ شده خواند و صحت آنرا تکذیب کرد ، اما امام خمینی صحت آن را تأیید فرمود .

هواداران رژیم پهلوی در تظاهراتی شاه دوستانه ، در حالی که خود را حامی قانون اساسی می خواندند ، شهرستان خوی را به آتش کشیدند .

شاه دوستان گنبد کاووس به حمام زنانه ای یورش بردند .

\*\*\*\*\*بازدید کنندگان زن و مرد با جمعیت چند صد هزار نفری جهت ملاقات با رهبرشان در خیابان های محل اقامت حضرت امام بی تابي مي کنند.

بیستم بهمن ماه

ماموران گارد شاهنشاهی به منظور انتقام‌گیری، به پادگان نیروی هوایی تهران حمله بردند و دامنه‌ی جنگ و گریزشان به داخل شهر کشیده شد.

فیلم ملاقات افسران نیروی هوایی با حضرت امام، به وسیله‌ی انقلابیون اعتصاب‌کننده از تلویزیون پخش شد. همافران که جهت دیدن این فیلم در سالن اجتماعات پادگان تجمع کرده بودند، به محض پخش تصویر رهبر انقلاب از جا برخاسته و صلوات فرستادند. نیروهای گارد به سالن اجتماعات حمله برده و به سوی آنان تیر اندازی کردند. درگیری شدیدی بین نیروهای گارد و ارتشیان هوادار انقلاب به وقوع پیوست.

مردم با سلاح‌های دست‌ساز، سه‌راهی و کوکتل مولوتف به سوی نیروهای گارد حمله ور شدند.

کمیته‌های مردمی به‌طور گسترده‌ای مبادرت به توزیع مواد غذایی و نفت نمودند.

بیست و یکم بهمن ماه

ساعت ۱۶ / ۳۰ بعد از ظهر اولین کلانتری واقع در تهران نو، بعد از پنج ساعت درگیری و زد و خورد بی امان به تصرف نیرو های انقلاب در آمد .

نیرو های گارد به کمک شهربانی شتافتند، اما موفق به جلوگیری از تصرف کلانتری نگردیدند .

کلانتری ها و پاسگاه ها، یکایک، توسط مردم به تسخیر در آمده و خلع سلاح گردیدند.

نظامیان وفادار به رژیم، خود را به منظور حکومت نظامی و قتل عام آماده می کنند .

سپهد رحیمی فرماندار نظامی تهران و حومه ، طی بخشنامه ای به یگانهای تحت امرش دستور داد تا رهبران نهضت را دستگیر و به وسیله ی هواپیما به یکی از جزایر منتقل کنند .

امام خمینی ، حکومت نظامی را ملغی اعلام کرده و فرمود :

"اعلامیه ی امروز حکومت نظامی خدعه و خلاف شرع است . مردم به هیچ وجه به آن اعتنا نکنند و به خیابان ها بریزند "

متعاقب پیام رهبر، مردم بی درنگ به خیابان ها هجوم برده و به مقابله با نیرو های گارد پرداختند .

نیرو های گارد بی رحمانه ، بدون کمترین ملاحظه ای مردم بی سلاح را با تیر بار به شهادت رساندند .

بیست دوم بهمن ماه " روز پیروزی "

براساس فرمان امرای ارتش شاهنشاهی ، واحد های نظامی ، از جمله لشکر زرهی قزوین ، جهت مقابله با مردم ، روانه ی تهران شدند .

مردم با ایجاد موانع و ساختن سنگر ، در جاده کرج و خیابان های تهران آماده مقابله و دفاع از پایتخت شدند .

نبرد میان مردم و نیروهای گارد به اوج خود رسید . پزشکی قانونی تهران مملو از شهید گردید و بیمارستان ها جهت رسیدگی به مجروحان با کمبود نیرو و خون و لوازم پزشکی مواجه شده است .

اداره تسلیحات ارتش ، زندان اوین ، ساواک سلطنت آباد ، مجلس سنا و شورای ملی ، رادیو و تلویزیون ، نخست وزیری پاسگاههای شهربانی ، پاسگاههای ژاندارمری و کلانتری ها به تصرف مردم در آمد و سلاح هایشان بین مردم انقلابی توزیع شد .

دود و آتش و انفجار آسمان تهران را احاطه کرده است .

نصيري، رئيس ساواك ، و سالار جاف ، عامل كشتار مردم كردستان و سپهبد رحيمي، فرماندار حكومت نظامي تهران و حومه توسط مردم انقلابي دستگير شدند .

سپهبد بدره اي، فرمانده نيروي زميني ارتش شاهنشاهي ، محمد امين و بيگلري ، جانشينان فرماندهي گارد، توسط انقلابيان به هلاكت رسيدند.

ارتش سه گانه و شهرباني سقوط كرد و فرماندهان نيروهاي سه گانه به محضر امام مشرف شده و كناره گيري خود را اعلام داشتند .

حضرت امام خميني طی پيامي از مردم انقلابي خواستند ، آرامش و نظم را مجدداً برقرار نمايند.

انقلاب اسلامي ايران به پيروزي رسيد و حكومت ۲۵۰۰ ساله ي شاهنشاهي سقوط كرد.

=====

زندگي نامه ي شهدي دوران  
انقلاب شكوهمند اسلامي

=====

شهرستان هاي استان مازندران

-----

\*\*\*\*\*

\*

۱

شهرستان بهشهر

شهید علی جناب زاده

شهید علی جناب زاده به سال ۱۳۳۹ در خانواده ای معتقد به اسلام و شیفته ی ائمه ی اطهار چشم به دنیا گشود. خانواده اش از نظر مالی بضاعت چندانی نداشت و پدرش کارگر بود.

پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی جهت ادامه ی تحصیل وارد مدرسه ی راهنمایی گردید.

در همان سال ها که مصادف با قیام مردم مسلمان ایران علیه سلطه ی پهلوی بود ، با مفاهیم انقلاب و مصادیق رهنمودهای گوهر بار حضرت امام در جامعه اش آشنا شدو در مجامع سیاسی و تظاهرات خیابانی مشارکتی فعالانه داشت .

گستره ی فعالیت او چنان نمودار گشت که از جوانان پرشور بهشهر شناخته می گردید .

در اغلب سخنرانی های سیاسی- مذهبی حضور می یافت و جنگ و گریز های خیابانی را سامان دهی می نمود .

او به علت فعالیت های شبانه روزی توسط ساواک ، شنا سایی و در نهایت دستگیر گردید.

سرانجام در تظاهرات عید قربان که مصادف با نوزدهمین روز از ابان ماه سال ۱۳۵۷ بود شرکت نمود و توسط مزدوران رژیم ستم شاهی مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به درجه ی رفیع شهادت نایل گردید.

۲

شهرستان بهشهر

شهید منصور سلمانیان

شهید نستوه ، منصور سلمانیان به سال ۱۳۱۶ در خانواده ی فاقد

بضاعت مالی در شهرستان بهشهر زاده شد.

در زمان کودکی از داشتن پدر محروم گردید و مادر سخت کوش او سرپرستی خانواده را عهده دار گردید. پس از آن که به سن نوجوانی رسید، به خاطر کمک به امرار معاش خانواده به خیاطی رو آورد و به عنوان گارگر خیاطی مشغول به کار شد.

فردی وارسته ، نکو کار ، دلسوز بود.

به خاطر خصائل نیکوی اخلاقی مورد عنایت هم شهربانش قرار می گرفت .

مقید به انجام تکالیف دینی و شرکت مدام در مراسم مذهبی بود.

در ایام محرم و صفر ، در تکیا و مراسم عزاداری شرکت می جست و خود را خادم حضرت سیدالشهدا می دانست .

متاهل بود و از او ۵ فرزند به یادگار مانده است .

به خاطر شرکت در مراسم مذهبی و دینی با انقلاب و حضرت امام خمینی آشنا گردید و از آن تاریخ به بعد تمامی زندگی اش را وقف انقلاب و تحقق اهداف و الایش نمود.

در تمامی راه پیمایی ها مشارکت فعالانه داشت و در زمره ی اولین کسانی بود که به یاری انقلاب شتافت .

شهید دلاور منصور سلمانیان ، علاوه بر مشارکت در تظاهرات مردمی ، در توزیع اعلامیه ها و نوار های

سخنرانی و تصاویر حضرت امام خمینی مجاهدت می نمود .

در تاریخ ۵۷/۸/۱۹ در راه پیمایی با شکوهی که در شهرستان بهشهر بر گزار گردیده بود شرکت و در همان

راهپیمایی از سوی نیروهای رژیم منحوس پهلوی مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به درجه ی عظیم شهادت نایل گردید.



شهرستان بهشهر  
شهید حسینعلی نصیری

شهید همیشه جاوید حسینعلی نصیری لمراسکی ، به سال ۱۳۴۰ در روستای لمراسک از توابع شهرستان بهشهر به دنیا آمد.

پدرش محمد اسماعیل و مادرش سیده بیگم نام داشت .

دوران کودکی اش را در محیطی مستضعف نشین، در دامان پر مهر پدر و مادری مومن و معتقدسپری نمود. تحصیلات دوران ابتدایی و راهنمایی را در محل تولدش به پایان رسانید و سپس برای ادامه تحصیل رهسپار شهرستان گرگان گردید.

با شروع تحركات انقلابی ملت مسلمان ایران ، در مراسم و مجالس سیاسی- مذهبی و سخنرانی ها و راه پیمایی هایی که علیه رژیم مستبد پهلوی بر پا می گردید، مشارکتی فعالانه داشت . سر انجام در قیام با شکوه پنجم آذر شهرستان گرگان بر اثر اصابت گلوله ی مزدوران رژیم شاهنشاهی ، مشتاقانه شهد شیرین شهادت را سرکشید و به درجه ی رفیع شهادت نایل گردید.

شهرستان بهشهر  
شهید محمد مهدی مزعنی

شهید محمد مهدی مزعنی در سال ۱۳۳۲ در شهرستان بهشهر دیده به جهان گشود. پدرش کشاورز بود و زندگی شان به سختی اداره می گردید.

محیط خانواده مملو از تقید به اسلام و عشق به ائمه ی اطهار بخصوص سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین بود و محمد مهدی در چنان محیطی رشد و پرورش یافت .

با توجه به علاقه ی والدین مقاطع مختلف تحصیلی را با موفقیت سپری نمود و پس از دریافت دیپلم به استخدام کارخانه ی ذوب آهن شهرستان دامغان در آمد و به آن دیار هجرت نمود .

شهید، انسانی پای بند به احکام و فرایض دینی و مقید به ادا ی در تکالیف اول وقت بود .

در شهرستان دامغان با حضرت امام خمینی آشنا شد و از همان زمان شیفته حضرتش گردید.

در راه پیمایی های ضد رژیم مشارکت فعالانه داشت . علاوه بر این مشارکت ، نسبت به انتقال اعلامیه های حضرت امام به محل شکونتش تلاشی چشمگیر داشت .

متاهل بود و یک فرزند از او به یادگار مانده است .

بخاطر گستردگی فعالیت های سیاسی تحت تعقیب ساواک قرار گرفت .

سر انجام در یازدهمین روز از ماه محرم که مصادف با یازدهم بهمن ماه ۱۳۵۷ بود بر اثر اصابت گلوله ی ماموران مزدورپهلوی به مرتبه ی رفیع شهادت نایل گردید

۵

شهرستان بهشهر

شهید امین الله زاهدی

شهید امین الله در شهرستان گلوگاه در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود .

از همان کودکی روحیه ی پرسشگرش او را از دیگر هم سن و سالانش متمایز می ساخت .

دوران ابتدایی را به همراه خانواده با موفقیت گذراند و جهت ادامه ی تحصیل رهسپار شهرستان گرگان گردید.

در سال ۱۳۵۰ با موفقیت دیپلمش را از مدرسه ی بزرگانی گرگان اخذ نمود .

در همان سال ها ، در حین تحصیل ، به فعالیت های سیاسی و مذهبی گرایش یافت و به خاطر وسعت فعالیت هایش توسط ساواک مورد شناسایی قرار گرفت .

بارها و بارها دستگیر شد و تحت شکنجه ی وحشیانه مزدوران رژیم پهلوی قرار گرفت .

از خدمت نظام وظیفه معاف شد.

از آنجایی که مورد شناسایی نیروهای ساواک قرار گرفته بود، نتوانست در مازندران مشغول به کار شود . از این رو ، ناچار شدتا از مازندران به

میبد یزد هجرت نماید .

در دبیرستان های "نوبنیاد" میبد و "شرف" اردکان مشغول به کار گردید.

در آنجا نیز فعالیت های سیاسی اش را پی گرفت و با آیت الله صدوقی در یزد ، آیت الله خاتمی در اردکان ، آیت الله اعرافی در میبدو آیت الله مشکینی در قم حشر و نشر یافت .

در ایرانشهر که در آن سالها تبعید گاه حضرت آیت الله خامنه ای بود به محضر آن حضرت راه یافت و وظیفه رابط شدن بین ایشان و سایر سران انقلابی نهضت را عهده دار گردید.

متاهل بود و دو فرزند دختر از او به یادگار مانده است .

در استان یزد نیز مورد شناسایی ساواک قرار گرفت .

سرانجام در بیستمین روز از دی ماه سال ۵۷ به هنگام بازگشت از یزد به میبد به محاصره ی ماموران ساواک در آمد و به آرزوی دیرینه اش ، شهادت ، دست یافت .

آن راست قامت اولین شهید میبد و گلگاه محسوب می گردد.

تشییع جنازه اش که مقارن با ایام عاشورا بود نقش به سزایی در فعالیت های سیاسی منطقه ی میبد یزد و زادگاهش گلگاه رقم زد.

در مراسم خاک سپاری او شخصیت های سیاسی و مذهبی ایران حضور یافتند .

۶

شهرستان بهشهر

شهید اسماعیل قلندری

شهید اسماعیل قلندری به سال ۱۳۴۲ در خانواده ای مذهبی و معتقد به شریعت اسلام در شهرستان بهشهر دیده به جهان گشود.

تحصیلات ابتدایی را با موفقیت گذراند و جهت ادامه تحصیل وارد مدرسه ی راهنمایی شد .

در مقطع راهنمایی با فعالان سیاسی آشنا شد و جذب افکار حضرت

امام گردید و به فعالیت های سیاسی روی آورد .

در همان ایام علی رغم سن کمش در شعار نویسی ، توزیع اعلامیه و پخش تصویر حضرت امام در مدرسه فعالانه مشارکت می جست .  
در تظاهرات خیابانی حضوری فعالانه و چشم گیر داشت .  
سر انجام در دهمین روز از دی ماه سال ۱۳۵۷ در درگیری خیابانی توسط مزدوران رژیم پهلوی در اثر اصابت گلوله ی مزدوران حکومت پهلوی به درجه رفیع شهادت نایل گردید.

۷

شهرستان بهشهر  
شهید اسماعیل عباس زاده

شهید جنت مکان ، اسماعیل عباس زاده به سال ۱۳۲۸ در شهرستان بهشهر متولد شد .  
پدرش قاسم ، از همان زمان طفولیت او را در محیطی مذهبی پرورش داد .  
سال ها قبل از پیروزی انقلاب به فعالیت های سیاسی و مذهبی روی آورد .  
از همان سال ها به مبارزه با رژیم ستم شاهی و حزب رستاخیز کمر همت گماشت .  
در سال ۱۳۵۳ جزو معدود افرادی بود که پیام های حضرت امام و تصاویر و رساله اش را به افراد مورد وثوق تحویل می داد .  
همزمان با اوج گیری راه پیمای مردم مسلمان ، از پیشتازان نهضت در منطقه اش محسوب می شد و به سازماندهی و برنامه ریزی جهت مقابله با رژیم پهلوی مبادرت می نمود .  
در حین خدمت سربازی به خاطر فعالیت های سیاسی بر اثر اصابت قنداق اسلحه فکش ، بشدت آسیب دید .  
به خاطر فعالیت های سیاسی گسترده اش تحت مراقبت بود ، اما به دلیل تیز هوشی و نکاوتهی که داشت ، ماموران موفق به دستگیری اش نمی شدند تا این که سر انجام او را دستگیر و به شهربانی منتقل نموده و در آنجا در اثر شدت شکنجه ، پایش تا ناحیه ی زانو بشدت مصدوم گردید .  
در تظاهرات مورخ ۱۶/۱۰/۵۷ با عصا شرکت نمود و پس از حمله ی ماموران به خانه ای پناه برد .

در همان روزبر اثر اصابت تیر به سرش به شهادت رسید .

شهرستان بهشهر

شهید حاج سید مصطفی موسوی تروجنی

شهید حاج سید مصطفی در سال ۱۳۱۴ در قریه ی تروجن متولد شد .

پس از گذراندن دوران کودکی در سن ۸ سالگی جهت فراگیری علوم اسلامی به محضر حضرت ایت الله کوهستانی

شرفیاب گردید و پس از دوازده سال تحصیل به علی ترک تحصیل نمود و به شغل کشاورزی روی آورد .

او از همان دوران نوجوانی هیچ گاه زیر بار ظلم نمی رفت و تجاری که دهقانان را استثمار می کردند، مخالفت می نمود.

با توجه به شناختی که از روحانیت، داشت از سال شروع مبارزات علنی روحانیان قم در سال ۱۳۴۲ و پس از تبعید امام به جرگه ی مخالفین نظام پهلوی پیوست .

در مراسم و مجامع مختلف مخالفت خود را آشکارا ابراز می داشت .

پس از شهادت فرزند رشید حضرت امام ، حاج آقا مصطفی فعالیت هایش علنی شد و به گروه مخالفین پیوست . در امر توزیع تصویر حضرت امام ، اعلامیه های صادره از نجف و قم ، و توزیع رساله ی رهبر فقید انقلاب سعی و تلاشی خستگی نا پذیر داشت .

در مراسم سیاسی - مذهبی مناطق تروجن ، رستمکلاه، گرجی محله ، کوهستان به ایراد سخنرانی انقلابی می پرداخت .

در اثر این فعالیت های خستگی نا پذیر ، در ششم محرم سال ۱۳۵۷ دستگیر شد، اما با فشاری که از جانب روحانیت و علمای منطقه به رژیم وارد آمده بود، آزاد گردید.

این محدودیت ها هیچ گاه نتوانست خللی در فعالیت های او وارد آورد.

در هنگامی که شهید محراب ایام تبعیدش را در گنبد کاووس سپری می کرد او نیز به توفیق زیارتش نایل گردید و حضورا اعلامیه های حضرت امام را از آن بزرگوار تحویل می گرفت و جهت توزیع به منطقه ی زندگی اش انتقال می داد

در روز شانزدهم دی ماه ۱۳۵۷ هنگامی که جهت شرکت در مراسم سوم شهید اسدی عرب با همزمانش تروجن را به سوی روستای گز ترک می نمود به محاصره ی مزدوران رژیم پهلوی در امدو به مقاومت برخاست و در همان جا بر اثر اصابت گلوله ، در حالی که عکس مقتدایش ، حضرت امام را بر سینه چسبانیده بود، به مقام رفیع شهادت نایل گردید.

شهرستان بهشهر  
شهید میر شریف مشکواتی

شهید جاوید میر شریف مشکواتی به سال ۱۳۰۲ در روستای شهید آباد بهشهر و در خانواده ای مذهبی و مقید و معتقد به شریعت تشیع دیده به جهان گشود .  
متاهل بود و هفت فرزند از او به یادگار مانده است .  
از طریق کشاورزی و دامداری امرار معاش می نمود و در کمک به نیازمندان و امور عام المنفعه مشارکتی فعالانه داشت .  
از همان دوران نوجوانی علاقه ی وافری به اسلام و روحانیت تشیع داشت .  
حسن خلق ، نوع دوستی ، حمایت از مظلومان و مبارزه با مسکبران را هیچ گاه از یاد نمی برد .  
در توزیع رساله ، اعلامیه ، نوار و تصویر حضرت امام خمینی مشارکتی همه جانبه داشت و در راه پیمایی ها نیز فعالانه شرکت می نمود .  
سرانجام در حالی که ۵۵ بهار از عمر پر برکتش می گذشت در شانزدهمین روز از دی ماه سال ۱۳۵۷ به شهادت رسید .

۹

شهرستان بهشهر  
شهید میر حمزه نجفی

شهید میر حمزه نجفی سال ۱۳۳۶ در روستای شهید آباد از توابع بهشهر دیده به جهان گشود .  
پس از گذراندن دوران ابتدایی به دبیرستان روی آورد . با موفقیت دیپلمش را اخذ نمود و پس از پذیرفته شدن در کنکور سراسری به دانشگاه تهران راه یافت و در رشته ی تکنولوژی مشغول تحصیل گردید .  
شهید سرو قامت میر حمزه نجفی ، یکی از مبارزان خستگی ناپذیر انقلاب محسوب می گردید که نقش بسزایی در پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ایفا نمود .

در توزیع اعلامیه ها ، نوار ها ، تصاویر و رساله ی حضرت امام و همچنین تحصن دانشگاه مشارکتی فعالانه داشت .

علاوه بر آن در تنویر افکار عمومی منطقه نیز فعالیت های چشمگیری از او در خاطره ها به یادگار مانده است . سرانجام ، در مورخ ۱۶/۱۰/۵۷ هنگامی که در جمع مردم روستایش جهت شرکت در مجلس بزرگداشت شهید اسدی عرب از بندرگز راهی روستای گز شده بود از سوی نیروهای گارد رژیم پهلوی مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به درجه ی رفیع شهادت نایل آمد.

۱۰

شهرستان بهشهر  
شهید اکبر خندان

شهید اکبر خندان سال ۱۳۲۹ در روستای کوهستان از توابع شهرستان بهشهر به دنیا آمد . متاهل بود و سه فرزند پسر از او به جا مانده است . از طریق رانندگی امرار معاش می نمود .

شهید ، از نیروهای مذهبی روستای محل سکونتش محسوب می شد و در فعالیت های سیاسی نیز مشارکتی همه جانبه داشت در تظاهراتی که در شهرهای همجوار ، از جمله شهرستان بهشهر بر پا می گردید حضور می یافت و جهت توزیع اعلامیه و نوار های حضرت امام از هیچ کوششی دریغ نمی ورزید.

عاشق حضرت امام بود و به سایر مراجع تقلید نیز ارادت داشت .

دامنه ی فعالیت هایش بعد از پیروزی انقلاب اسلامی سبب گردید که از سوی گروهی از خدابی خبر و وابسته به رژیم گذشته با اسلحه ی شکاری مورد هدف قرار داده و در تاریخ ۳۰/۱۱/۵۷ به درجه ی رفیع شهادت نایل گردد.



شهدای فجر شهرستان ساری

شهید قربانعلی گلوگاهی

شهید والا مقام قربانعلی گلوگاهی، بیست و چهار اردیبهشت سال ۱۳۴۱ در خانواده ای معتقد و مذهبی در شهرستان ساری دیده به جهان گشود.

والدینش اهمیت خاصی برای تعلیم و تربیت او قائل بوده اند، از این رو او را به منظور فراگیری روحانی قرآن کریم به مکتب خانه فرستادند.

در هفت سالگی راهی مدرسه شد و تحصیلات دوران ابتدایی را در دبستان حشمت داوری شهرستان ساری به پایان رسانیده و به تحصیلات خود در مقطع راهنمایی ادامه داد.

در زمانی که جغد شوم استعمار در ویرانه های کشور بزرگمان ایران، ماعوا گرفت، شهید قربانعلی گلوگاهی که دارای وجدانی حسّاس و آگاه بود و به فراست سره را از ناسره تمیز می داد به گروه مخالفین نظام استبدادی پهلوی پیوست.

از آنجا که اطمینان داشت راه پیروزی و نجات مردم مستضعف و محروم کشورش در تاسی از فرامان های حیات بخش اسلام نهفته است با مطالعه ی کتب دینی و شرکت در مراسم و مناسبت های مذهبی برغنا ی اعتقادی و فکری خود افزود و جهت رسیدن به اهداف خود از هیچ کوششی فرو گذلز نکرد. که از جمله ی آن می توان از اشتیاق ایشان برای شرکت در کلاس های درس شهید حجت الاسلام قاسمی نماینده ی محترم مردم ساری در مجلس شورای اسلامی که در انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیر سال ۶۲ به شهادت رسید می توان یاد کرد.

علاوه بر آن مدتی هم در جلسات درس اخلاق حاج شیخ عبدالله دارابی تلمذ نمود.

از شاخص ترین ویژگی شهید تلاوت مستمر کلام الله مجید بود.

در تظاهراتی که به مناسبت های مختلف در شهرستان ساری و شهر های همجوار بر پا می گردید شرکتی فعالانه داشت.

ماه مبارك رمضان سال ۱۳۵۷ که تظاهرات منسجم تر گردید، شهید گلوگاهی از برنامه ریزان و سامان دهندگان موثر این راه پیمایی ها بود، تا آنجا که تمامی وقتش و همه ی زندگی اش را به این کار مهم اختصاص داده بود .  
پخش و تکثیر اعلامیه و نوار های حضرت امام و سرگروهی گروه های توزیع کننده ی اعلامیه ها و نوارها از جمله فعالیت های برجسته ان مجاهد دلاور محسوب می گردد.

در نیمه شب نوزدهم ماه مبارك رمضان همان سال پس از خاتمه یافتن جلسه ی قرآنی که در حسینیه مهدیه برگزار گردیده بود، در حالی که اعلامیه هایی را نیز به همراه داشت، توسط ماموران شاه تحت محاصره درآمد و در نهایت دستگیر و به اداره ی آگاهی منتقل گردید.

در اداره ی آگاهی پس از ۲۴ ساعت شکنجه ی وحشیانه دژخیمان در حالی که او را داخل گونی نهاده و سرگونی را بسته بودند و با باتوم و کابل به تمامی بدنش ضربه وارد می نمودند از ناحیه ی سر متحمل ضربات شدیدی گردید و در نهایت بدلیل بحرانی شدن وضعیت جسمی توسط ماموران به خانواده اش تحویل داده شد. و به خانواه اش تذکر داده شد که دیگر اجازه ی شرکت در تظاهرات را به فرزندشان ندهند.

پس از گذشت ۲۴ ساعت، شهید گلوگاهی به دلیل شکنجه های بی رحمانه ی دژخیمان، به بیمارستان بوعلی سینا انتقال یافت . وضعیت بحرانی تر شد و به اغما رفت.

جهت ادامه درمان او را به تهران منتقل می نمایند ، اما مداوایش نتیجه بخش واقع نگردید و به خیل شهدای راست قامت پیوست .

\*\*\*\*\*

شهرستان ساري

شهيد سيد اسماعيل عابدين پور

شهيد نسته ، سيد اسماعيل عابدين پور سال ۱۳۴۰ در خانواده اي مومن و با ديانت متولد شد. وضعيت مالي خانواده اش متوسط بود.

مادرش از زنان متدين و فرهيخته ي شهرستان ساري محسوب ميگردد که از همان زمان نيز جهت ترويج فرهنگ قرآن مجيد از هيچ گونه مساعي و کوششي دريغ نمي ورزید و کلاس درس قرآنش هنوز هم پس از ساليان سال در فاطميه ي شهرستان ساري فعال است.

شهيد دوران ابتدائي را در دبستان بقايي گذراندو پس از سپري نمودن دوره ي راهنمائي ، جهت ادامه ي تحصيلات، در دبیرستان پانزده خرداد در رشته ي علوم تجربي مشغول تحصيل گرديد.

سال آخر دبیرستان شهيد مقارن با آغاز تظاهرات مردمی بود و متعاقب آن مدارس شهر به علت گسترش دامنه ي تظاهرات تعطيل گرديد.

شهيد همانند ساير مردم انقلابي فعالانه در اين تظاهرات شرکت مي نمود و در ساعات فراغت از راه پيمائي ، به پخش اعلاميه و نوشتن شعار در معابر عمومي و ديوار ها مبادرت مي ورزید .

آخرين تظاهراتي که شهيد افتخار مشارکت در آن را داشت ، راه پيمائي هيچدهم دي ماه سال ۱۳۵۷ مردم انقلابي شهرستان ساري بود .

در آن روز که بنا به فرمان رهبر انقلاب به منظور اعتراض به قتل عام رژيم در قم ، تبريز و تهران عزاي عمومي اعلام شده بود و راه پيمائي هاي سراسري در تمامي نقاط ايران بر پا شده بود ، شهيد نيز فعالانه در اين مراسم حاضر شد.

اين راه پيمائي ، ساعت ده صبح از مسجد جامع ساري آغاز شده بودو به دروازه گرگان(ميدان شهدا ) ختم گرديد و به عنوان يکي از راه پيمائي هاي به ياد ماندني در تاريخ انقلاب ساري به ثبت رسیده است .

نیروهای رژیم که وضعیت را بحرانی دیدند از ترس به پایین کشیده شدن مجسمه ی شاه، مردم بی گناه را به گلوله بسته و خون گرمشان را بر زمین ریختند.

هنگامی که سیل مردم مسلمان وارد میدان شهدا ی شهرستان ساری گردید، نیروهای تاین دندان ، مسلح شاهنشاهی جمعیت تظاهر کننده را محاصره نموده و به سوی آنان تیر اندازی کردند.

جنگ و گریز میان نیروهای مسلمان و قوای اهریمن ادامه یافت و به اوج خود رسید ، تا آن که سرانجام نیروهای مزدور که خود را شکست خورده و مستاصل می دیدند، چاره ای جز شدت عمل نداشته و رحمانه ، مردم مسلمان و معتقد را که تنها و تنها ، جهت صیانت از اسلام و پاسداری از آرمانهای مردم مستضعف وارد میدان شده بودند ، بارگبار مسلسل به خاک و خون کشیدند.

شهید سید اسماعیل عابدین پور نیز از این شهدا گلگون کفنی بود که با مشت های گره کرده و با شعار های مرگ بر شاه خائن ، برادر ارتشی چرا برادر کشی، به مصاف نیروهای خود فروخته رفت ، تا این که با اصابت تیر مسقیم دشمن به حلقومش به دیدار معبود شتافت و با نثار خون خود در تاسی از مکتب جدش حضرت سیدالشهداء ندای هل من ناصر .. لبیک گفت و خون پیکر مطهرش باخاک هم آغوش شد.

شهرستان ساري

شهيد محمد تقی چمني

شهيد محمد تقی چمني ، شهريور ماه ۱۳۳۴ به دنيا آمد.

از آنجا که اولين پسر خانواده بود، تولدش براي اعضاي خانواده رخدادي بسيار خوشايند جلوه کرد و آنان را غرق شادي و شمع نمود.

پدر و مادر، همه ي همت و تلاش خود را جهت تربيت و آموزش شهيد به کار گرفتند و از همان ايام طفوليت، با هدايت اوبه مراسم مذهبي و عزاداري، روح آن بزرگوار را با عطر اهل بيت عجين کردند استمرار اين روند تاثير شگرفي در شکل دهی شخصيت و منش اسلامي و انساني شهيد بر جا نهاد.

شهيد در مکتب خانه، مقدمات روخواني کلام الله مجيد را آموخت و بعد از رسيدن به سن تحصيل وارد دبستان گرديد.

پس از پايان تحصيلات ابتدائي، براي ادامه ي تحصيل وارد دبیرستان شد .

با توجه به نگرش و زمينه هاي فکري، در دوران دبیرستان به مسایل سياسي گرايش يافت .

در اين دوره از زندگي ، شهيد به صورت سامان يافته در مراسم سياسي- مذهبي و جلسات ديني شرکت مي نمود .

علاوه بر آن ، خود شهيد نيز به کمک دوستانش ، جلسات سياسي- مذهبي را سازماندهي مي نمود و جهت بهره برداري بهينه از اين تشکيلات از تجربيات روحانيان حوزه ي علميه ي قم مدد مي گرفت .

به دليل توزيع اعلاميه و نوار هاي حضرت امام ، بارها و بارها توسط ساواک دستگير ، زنداني ، و شکنجه گرديد.

سرانجام در يکي از شب هاي اوایل دي ماه سال ۱۳۵۷ ، جلادان رژيم شاه راه را بر او بسته و همراهش، نا يورش برده با باتوم و کابل بشدت مصدومش نمودند.

شهيد، با مشقت خود را به خانه رساند. در همان شب به سردرد سختي دچار شده تا اينکه در اثر ضايعه ي مغزي در تاريخ ۵۷/۱۰/۶ به بيمارستان بو علي سينا ي شهرستان ساري انتقال يافت و پس از معالجه ي سرپايي از بيمارستان به خانه برگشت ، اما پس از سه روز وخامت حال ، مجدداً، در تاريخ ۵۷ /۱۰/۱۲ به بيمارستان بو علي سينا انتقال يافته و در همان تاريخ شربت شهادت را نوشيده دعوت معشوقش را لبیک گفت .

\*\*\*\*

شهرستان ساري

شهيد عزت الله رهنما

شهيد عزت الله رهنما، سال ۱۳۳۹، در خانواده اي كارگر و مقيد به آداب مذهبي و ترك زبان در شهرستان ساري ديده به جهان گشود.

از همان ابتداي طفوليت طعم فقر و محروميت را چشيد.

در هفت سالگي، جهت شروع تحصيل به دبستان رفت، اما متأسفانه به دليل ضعف شديد مالي و تعدد افراد تحت تكفل خانواده از ادامه ي تحصيل محروم ماند و به منظور كمك به معيشت خانواده به عنوان كارگر ساختماني مشغول به كار گرديد.

همزمان به كار و فعاليت روزانه، به خاطر اشتياق به ادامه ي تحصيل به صورت شبانه تحصيلاتش را پي گرفت و توفيق يافت تا مدرک تحصيلي سوم دبیرستان را اخذ نماید

شهيد ورزشكار بود و به ورزش فوتبال علاقه اي وافر داشت .

بعد از رسيدن به سن خدمت سربازي، به نظام وظيفه اعزام شد، اما براساس مقررات نظام وظيفه از ادامه ي خدمت معاف گرديد.

از انجا كه شهيد عزت الله از همان ابتداي زندگي طعم نا خوشايند استضعاف را مزه مزه کرده بود و از فاصله هاي طبقاتي، روحش مذبذب بود، نتوانست در مقابل ظلم فاحش رژيم پهلوي سر فرو آورد و هم زمان با آغاز حركت انقلابي ملت مسلمان ايران، فعاليت سياسي - مذهبي خود را آغاز نمود.

آن دلاور مرد، از افراد شاخص و برجسته ي انقلابي زادگاهش ترك محله ي ساري بود و در توزيع اعلاميه ها در سطح شهر و محل زندگي و نوشتن شعار و نصبتصاویر حضرت امام، همواره از سرآمدن محسوب مي شد

به عنوان یکی از اعضای فعال شورای مسجد امامیه که در همان زمان به منظور انجام کارهای سیاسی تاسیس گردیده بود، شمرده می گردید.

شهید رهنما، نه تنها شرکت در راه پیمایی های شهرستان ساری را بر خود وظیفه ای واجب می دانست ، بلکه ، در تظاهراتی که در شهرستان های بابل و قائمشهر بر پا می گردید ، فعالانه شرکت می کرد.

اعلامیه ها و نوار های حضرت امام را به عنوان سرگروه ، جهت توزیع به افراد تحت مدیریتش تحویل می داد و با دقت تمام بر نحوه ی توزیع آن نظارت می نمود .

در تحصنی که به منظور آزاد نمودن مبارزین دستگیر شده در شهرستان ساری به مدت دو روز و با همراهی چهل نفر از همزمانشان انجام شده بود، حضوری شایسته داشت و از این رو ، توسط ماموران حکومت پهلوی مورد شناسایی قرار گرفت و ناچار شد به زندگی اش به صورت نیمه مخفی ادامه دهد.

سرانجام، در تظاهراتی که از مسجد جامع شهرستان ساری که پایگاه انقلاب شمرده می شد آغاز شده و تا میدان ساری ادامه داشت ، بر اثر اصابت تیر مستقیم درخیمان به ناحیه سر ، شهد شیرین شهادت را سر فرازانه نوشید و به آرزویی که همیشه به دنبال تحقق آن بود، نائل آمد.

\*\*\*\*



شهيد عسکري توفیقي، به سال ۱۳۱۹ در خانواده اي مستضعف و محروم در شهرستان ساري متولد گرديد.

به علت تنگي معيشت نتوانست بعد از دوم ابتدائي به ادامه ي تحصيل بپردازد و ناگزير شد به منظور کمک به اقتصاد خانواده به اشتغال روي آورد و به عنوان شاگرد درود گر مشغول به کار گرديد.

با پشتوانه ي تربيت خانوادگي، مقيد به اداي فرايض و شرکت در مراسم مذهبي بود، تا آنجا که حتي مستحبات را نيز به جا مي آورد و براي خواندن نماز شب نيمه شب ها از خواب نوشين خود مي گذشت .

زمانی که ۱۹ سال از عمرش سپري شد، جهت انجام خدمت سربازي روانه ي ارتش گرديد، اما روح سرکش و و فطرت آگاهش، توان تحمل خدمت در آن محيط نامطلوب و ستم زده را نداشت و بارها و بارها از خدمت سربازي متواري گرديد، تا آن که سرانجام بعد از دو ماه توفيق يافت که از خدمت سربازي معاف شود .

در سال ۱۳۴۹ تاهل اختيار نمود و از آنجا که به زندگي ساده و فارغ از تجمل پاي بند بود، مراسم ازدواجش در نهايت سادگي و به دور از هرگونه اسراف برگزار گرديد.

در سال ۱۳۵۶ با استماع نوار هاي حضرت امام خميني قدس سره ، شيفه و مفتون حضرتش گرديد و از همان زمان به بعد، زندگي سياسي و اجتماعي جديدي براي آن مجاهد نستوه رقم خورد و تهيه و تکثير و توزيع نوار هاي سخنراني حضرت امام راز آن روزبه بعد شروع نمود.

در بيست و يکم ماه رمضان سال ۱۳۵۷ با آن که اختناق شديدی در جامعه ي آن روز حاکم بود، به خاطر صلوات فرستادن بعد از شينيدن نام حضرت امام توسط ساواک دستگير و پس از سه روز حبس و شکنجه و پرداخت جریمه ي نقدي و دادن تعهد آزاد گرديد.

حبس ، شکنجه ، جریمه ي نقدي و تعهد کتبي هم قادر نبود که او را از راه مقدسي که در پيش گرفته بود، منصرف نمايد و هر روز بيش از روز پيش ، دامنه ي فعاليت هاي مذهبي - سياسي اش گسترش مي يافت .

شهید توفیقی ، خالصانه در راه تحقق اهداف نهضت و انقلاب شرکت می جست و از هیچ کوشش و مجاهدتی جهت نیل به اهدافش دریغ نمی ورزید.

روز دوشنبه ۱۸ دی ماه سال پنجاه و هفت در تظاهراتی که در ساعت ۱۰ صبح از مسجد جامع ساری شروع شده بود ، طبق معمول شرکت نمود و به همراه خیل جمعیت ، به طرف میدان شهدا حرکت نمود.

شعار های مردمی که با مشت های گره کرده و فریاد سهمگین شان توأم شده بود ، آنچنان هراسی در دل ماموران افکند که آنان تنها راه مقابله را محاصره ی شرکت کنندگان در تظاهرات و محصور کردنشان با سیم های خار دار دانستند.

از سوی ماموران بیم آن می رفت که هر لحظه مردم به سوی مجسمه ی شاه یورش ببرند و آن را به پایین بکشند.

از این رو ، به منظور جلوگیری از این اتفاق ، دستور شلیک صادر گردید و متعاقب آن ، با شلیک مسلسل ها بهترین مردم روزگار را در خونشان شناور ساختند.

شهید توفیقی نیز در این تظاهرات بر اثر تیر مستقیمی که از اسلحه ی کلت مزدوری شلیک گردیده و به او اصابت کرده بود ، دعوت حق را لبیک گفت و در خلد برین سکنی گزید .

شهید عسکری توفیقی ، مسن ترین شهید دوران انقلاب شهرستان ساری است و در هنگام اجابت دعوت حق ۳۸ بهار را تجربه کرده بود .



شهرستان ساری

شهید فرامرز ثمر بخش

شهید جاوید فرامرز ثمر بخش، به سال ۱۳۳۸، در خانواده ای محروم و فاقد تمکن مالی متولد شد .

وضعیت معیشتی خانواده رضایت بخش نبود و زندگی شان به سختی می گذشت، اما با این وجود ، توفیق یافت تا سال آخر، تحصیلات خود را در دبیرستان شریف واقفی شهرستان قائم شهر ادامه دهد.

سال پایانی تحصیلات شهید، با شروع تحركات سیاسی مردم مسلمان ایران، و تظاهرات وسیع مردمی متقارن و همزمان گردید، از این رو شهید نیز همسو با مردم ، و دوشادوش آنان در این راه پیمایی ها مشارکت می جست. دلاورانه برای پخش اعلامیه های حضرت امام و توزیع نوارهای ارسالی از تهران ، قم و مشهد کمر همت می بست و شبانه روز، زندگانی را وقف انقلاب و تحقق اهداف والایش گردانیده بود .

رژیم سفاک پهلوی که تمامی حربه هایش را برای مقابله با قیام مردم حزب اللهی آزموده بود ، این بار با اجیر کردن چماق داران از شهر روستا و به راه انداختن کارناوال مبادرت به ایجاد درگیری در سطح شهر نمود و با حمایت نیروهای ساواک و ارتشی به مردم بی دفاع یورش برد.

شهید ثمر بخش در درگیری همان روز از ناحیه ی پهلوی مورد اصابت سر نیزه قرار گرفت و در حالی که به شدت مجروح شده و ناحیه ی آسیب دیده اش دچار خون ریزی شدید گردیده و قصد مراجعت به خانه نمود، اما متأسفانه تاب و توان از دست داد و در کوچه از حال رفت و توسط همسایگان ، به بیمارستان منتقل گردید.

معالجات افاقه نکرد و در بیمارستان به علت شدت مجروحیت به لقاءا .... پیوست .

به منظور جلوگیری از خشم مردم انقلابی، مامورین در سطح شهر این گونه شایعه گردید که نیروهای دولتی نقشی در شهادت شهید ثمر بخش نداشته اند. فشارهای مردمی به حدی گسترش یافت که نیروهای رژیم خودکامه، به منظور اثبات ادعا ناگزیر به نبش قبر گشتند، اما پس از نبش قبر و انجام کارشناسی مسجل شد که شهید، به خاطر اصابت سرنیزه به پهلو به افتخار شهادت نائل گردیده است

شهادت شهید ثمر بخش يك ساعت پس از به شهادت رسیدن شهید علامه به وقوع پیوست .

شهرستان ساري

شهيد محمود علامه

محمود علامه، در شهريور ماه سال ۱۳۴۳ از خانواده اي متوسط در يكي از محله هاي شهرستان ساري متولد شد .

او چهارمين فرزند خانواده بود .

تحصيلات ابتدائي را با موفقيتي چشمگير به پايان رسانيد .

علاقه ي زيادي به ورزش فوتبال داشت و در مسابقات رسمي كه در محلات ساري بر گزار مي شد، معمولاً خوش مي درخشيد .

از همان دوران كودكي مهربان ، دوست داشتني ، فداكار و حامي مظلومان بود .

شجاع بود و به هيچ وجه زير بار زور نمي رفت ، و در مقابل ظلم و ظالم سر خم نمي كرد .

در دوره ي تحصيلات راهنمائي ويژگي هاي انساني او ديگران را به مرآوده و هم نشيني با او تشويق و ترغيب مي كرد .

علاقه ي وافري به ارتباطات دوستانه و صله ي رحم داشت.

با همه ي اقشار دوستي بر قرار مي كرد.

از فاصله ي طبقاتي موجود در جامعه رنج مي برد .

بارها به زبان آورده بود آرزويش اين است تا همه ي مردم در آسودگي زندگي كنند و در سختي و رنج و عذاب نباشند.

از اين كه دسترنج مردم زحمت كش به وسيله طبقه حاكم و وابستگانش به يغما مي رفت ، نا خرسند بود.

با آنکه نوجوان بود ، همه مصایب و ادبار هموطنانش را از عدم کفایت ، بی عدالتی و ظلم و جور رژیم پهلوی می دانست .

شهید علامه در غم و شادی مردم ، خود را شریک می دانست .

در تظاهرات شاه دوستان که توسط عده ای خود فروخته و چماق به دست در سطح شهرستان ساری برگزار شده بود ، هنگامی که از راه پیمایی مراجعت می نمود ، توسط آن مزدوران شدیداً مورد ضرب و جرح قرار گرفت و شهد شیرین شهادت را نوشید و در حالی که ملایک از شادی به او نوشا نوش می گفتند ، به ملکوت اعلاء پیوست .

از آنجا که شهید علامه اولین شهید شهرستان ساری شمرده می شود در ظهر بیست و نهم آذر ماه ۱۳۵۷ به این افتخار نائل آمده بود شهادتش نقش بسیار موثر و کارسازي در تهییج احساسات مردم شهید پرور شهرستان و شکل گیری راه پیمایی های بعدی ایفا نمود و به عنوان نقطه ی عطفی در شکل گیری جدی تظاهرات مردمی در ذهن و ضمیر مردم انقلابی ثبت و درج گردید .

۱۸

شهرستان ساری

شهید محمد جواد گلمايي

نوجوان شهید ، محمد جواد گلمايي، سال ۱۳۴۷ در شهرستان ساری دیده به جهان گشود .

پدر و مادر شهید، از شیفتگان مکتب رسول الله و محبان انمه ی اظهار بوده و هستند و از این رو محمد جواد را به گونه ای پرورش دادند تا او نیز با پیروی از کلام الله مجید و سرمشق قرار دادن سیره ی خاتم الانبیا و امامان همام به گونه ای تربیتشود که از خادمان اهل بیت و اسلام به شمار آید .

پدر ، محمد جواد را به هنگام شرکت در اقامه ي نماز جماعت با خود به همراه مي برد . او در زمان کودکی و طفولیت به همراه مادر نیز در مراسم مذهبي و روضه خواني شرکت مي جست .

آن زمان شهيد محمد جواد در کلاس چهارم ابتدائي تحصيل

مي نمود در راه پيما ئي هايي که در سطح شهر برگزار مي گرديد شرکت مي کرد .

در روز ۲۹ / ۸ / ۵۷ که انقلاب مردم ايران در سراسر شهرها و روستاها گسترش يافته بود آن نوجوان شير دل به همراه سه شهيد ديگر مورد اصابت گلوله ماموران خود فروخته ي ستم شاهي قرار گرفت و به ديگر شهيدان انقلاب و اسلام پيوست .



نمونه اي از اشعاري كه در زمان انقلاب شكوه‌مند اسلامي در مراسم

قرانت مي‌گريد

\*\*\*\*\*

اندر آنجا كه باطل امير است

واندر آنجا كه حق سر به زير است

اندر آنجا كه دين و مروت

پايمال و زبون و ذليل است

مهربر لب نهادن گناه است

خامشي بدترين اشتباه است

\*\*\*

چون یزید از ستم کامور شد

دولت غاصبش مستقر شد

دین اسلام از دوست و خویشان

آدمیت دچار خطر شد

دید فرزند زهرا که اینجا

نیست جای سکوت و تماشا

نهضتی کرد خونین و پرشور

آتشین نهضتی کرد بر پا

کربلا را ز نهضت تکان داد

باز از نو به اسلام جان داد

شیعه و مهر بر لب نهادن

شیعه و در مذلت فتادن

شیوه ی شیعه هرگز نه این است

شیعه نتوان بود هر که این است

آري آزاد مردان بکوشند

بر ستم ها چو طوفان خروشدند

\*\*\*\*

شهرستان نوشهر

شهید امیر استادیان

شهید امیر استادیان سال ۱۳۳۸ در بیمارستان راه آهن تهران دیده به جهان گشود.

وضعیت مالی خانواده متوسط بود و پدرش به شغل آزاد اشتغال داشت.

امیر، در حالی که ۱۶ ماه از عمرش سپری شد به ناراحتی قلبی مبتلا گردید. پزشکان این بیماری را مادرزادی تشخیص دادند.

از دوسالگی تا زمان شهادت تحت نظر پزشک قرار داشت و اطبا در این مدت دو عمل جراحی قلب باز بر روی او برای بهبودش انجام دادند.

در سال ۱۳۴۵ وارد دبستان ابتدایی شد و پس از پایان دوره ی ابتدایی به مقطع راهنمایی راه یافت و در مدرسه ی راهنمایی نارمک به تحصیلاتش ادامه داد.

در چهارده سالگی او، پدرش به بیماری سختی مبتلا گردید و در نهایت دار فانی را وداع گفت.

از آن پس به بعد، مسوولیت اداره ی خانواده بر دوش امیر افتاد از این رو ناچار بود در کنار تهیه ی معاش خانواده، به تحصیلاتش نیز ادامه دهد.

همزمان با گسترش تظاهرات و فعالیت های سیاسی در نزد مردم، او نیز به گروه مبارزان پیوست و جهت پیروزی و تحقق آرمان های حکومت اسلامی، از هیچ کوشش وجدیتی مضایقه نکرد.

سرانجام لحظه ی عروجش به ملکوت اعلا فرا رسید و تاریخ ۱۰/۱۰/۵۷ به عنوان زمان شهادتش رقم خورد.

زمانی که در پشت بام خانه اش در حال شعار دادن و سنگ انداختن به سوی ماموران بود از ناحیه ی سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید.

■ نمونه هایی از شعارهای مردمی ■

زیر بار ستم نمی‌کنیم زندگی  
جان فدا می‌کنیم در ره آزادی

مرگ بر شاه      مرگ بر شاه

\*\*\*\*\*

این شاه آمریکایی      اعدام باید گردد

\*\*\*\*\*

مسلمان بیدار است      از آمریکا بیزار است

\*\*\*\*\*

زندانی سیاسی آزاد باید گردد  
حکومت اسلامی ایجاد باید گردد

\*\*\*\*\*

خميني امام است

اين آخرين كلام است

\*\*\*\*\*

انقلابي ترين مرد جهان است آيت الله خميني

رهبر ارتش آزادگان است آيت الله خميني

\*\*\*\*\*

روح خدا خميني

اين رهبر حسيني

\*\*\*\*\*

شهرستان قایم شهر

شهید مسعود دهقان

شهید مسعود دهقان سال ۱۳۳۶ در خانواده ای مذهبی در شهرستان ساری زاده شد.

او، اولین فرزند خانواده بود و از آنجا که پدرش بود، از این رو، اعضای خانواده ناچار بودند به همراه پدر به شهرهای مختلف مهاجرت کنند.

دوران دبستان را در شهرستان ساری گذراند، سپس پدر، به شهرستان قائمشهر منتقل گردید و شهید مسعود جهت ادامه تحصیلات متوسطه در یکی از دبیرستان های قایم شهر نام نویسی کرد.

در این دوره از زندگی وضعیت معیشتی خانواده اش بحرانی گردید. از این رو شهید ناچار بود تا جهت امرار معاش خانواده و تامین هزینه های زندگی، در اوقات فراغت، به کار روی آورد.

از همان دوران کودکی، رفتار و منش مسعود، نشانگر روحیه ای آزاد منشانه و حساس او بود.

ناخوشایندترین امر، در نزد او، ستم به مظلوم و چپاول و غارت آنان از سوی توانگران بود و هر گاه با این امر مواجه می گشت، تاب و تحمل از دست می داد و بر می آشفت.

از سال اول ابتدایی، همواره به عنوان ممتازترین محصل کلاس محسوب می گردید و به همین دلیل مورد عنایت معلمان و همکلاسی هایش قرار می گرفت. این برتری را تا سال آخر مقطع دبیرستان برای خود حفظ نمود.

در سال آخر دبیرستان، پدرش به بیماری سرطان دچار گردید و در همان سال بود که پدر را از دست داد و همه ی مسوولیت های خانواده را شخصا بر عهده گرفت.

با آن که همزمان با اخذ دیپلم متوسطه کار هم می کرد، اما این توفیق را یافت تا این دوره را نیز با موفقیت سپری کند.

با همه ی مشکلات و سختی های پیش رو، در مدرسه ی عالی معدن شاهرود پذیرفته و مشغول تحصیل شد.

از آن زمان که خود را شناخت، سعی و تلاشش بر این بود که انسانی مومن و معتقد باشا و برآستی که این چنین نیز بود .

ورد زبانش این بود که :

" من فقط به الله فکر می کنم "

در آن زمان که واژه ی حزب الله برای اکثر مردم غریب و نا ماعنوس بود او افتخار می کرد که خود را حزب اللهی بنامد.

به مطالعه ، تحقیق و پژوهش عشق می ورزید و مکاتب و ایدئولوژی های مختلف را می شناخت.

انقلاب فرا رسید و از آنجا که او همواره در جستجوی راهی بود تا ایده آله و آرمان هایش را محقق کند و به دنبال اتخاذ روشی بود که رضایت خدا را همراه داشته باشد، و از سویی دیگر با آگاهی و بررسی و کنکاش ، تنها راه سعادت را سیر و سلوک در وادی مذهب می دانست ، جذب فعالیت های سیاسی و مذهبی گردید و به همراه دیگر مردم مسلماندر تظاهرات و مراسم سیاسی مشارکت فعالانه داشت.

بسیار به پیروزی انقلاب خوش بین بوده همیشه به دوستانش میگفت :

" یقین بدانید که انقلاب ما به همین زودی ها پیروز می شود"

در ابتدا، کمتر فعالیت های سیاسی خویش را علنی می کرد و فقط عده ای محدود از دوستان نزدیک او از دیدگاه های سیاسی اش آگاهی داشتند ، اما پس از گسترش یافتن انقلاب و حضور فعالانه ی مردمی در عرصه های سیاسی ، او نیز فعالیت های علنی خود را آغاز نمود.

مسعود دهقان، بعد از مبارزات پی گیر و مستمر و فعالیت هایی از قبیل تکثیر و پخش اعلامیه و نوار های حضرت امام ، نوشتن شعار بر روی دیوار ها و معابر عمومی ، تهیه ی کاغذ پلی کپی ، انتقال اعلامیه ها از تهران و قم به شهرستان قایم شهر و دانشگاهش در شاهرود ، در ششمین روز از دی ماه سال ۱۳۵۷ در تظاهراتی که در خیابان محل سکونتش بر پا شده بود به شهادت رسید.



\*\*\*\*\*

قسمت هايي از وصيت نامه ي شهيد مسعود دهقان كه چند سال پس از شهادتش به صورت اتفاقي در هنگام خاك برداري منزل از زيرخاك بيرون كشيده شده است :

\*\*\*\*\*

چراغي كه در دست من است ، نفس هاي آخر را به ياد

مي آورد

\*\*\*

درود بر زني كه مرا زانيد.

درود بر زني كه مرا شير داد.

\*\*\*

اي خدا ، كاش مي شد عشق را وصف كرد.

\*\*\*

تو مادرم، فكر كن اصلا كسي را به عنوان مسعود نمي شناختي

خواهر نازنینم ، شما هم همینطور

می خواهم روشنگر چراغی باشم تا اجتماع ما از این چراغ استفاده نماید .

شهرستان قایم شهر

شهید محسن ( مجتبی ) مبینی

شهید محسن مبینی ، معروف به مجتبی ، دی ماه ، ۱۳۳۵ در خانواده ای مستضعف و محروم متولد گردید.

به علت ضعف شدید مالی از همان اوان کودکی، با بی عدالتی ها و ستم های ناشی از فاصله ی طبقاتی آشنا گشت.

پدرش، کارگر روز مزد بود و با مشقت هزینه های خانواده را تامین می نمود .

به علت عدم تمکن خانواده و همراهی با پدرش جهت تامین معاش خانواده موفق به اخذ دیپلم نگردید.

با آن که تمایلی به خدمت سربازی در ارتش شاهنشاهی نداشت، بنا به اصرار خانواده به اجبار در سال ۱۳۵۴ جهت خدمت نظام وظیفه رهسپار مشهد مقدس شد.

در این دوره بود که زندگی مجتبی وارد مرحله ی نوینی گردید . به برکت مجاورت در جوار امام رضا (ع) این توفیق را داشت تا در مراسم مذهبی شرکت نماید.

مطالعه ی کتاب های مذهبی از دیگر دل مشغولی های او به شمار می آمد و خواندن این آثار، افق های جدیدی را در برابر نگاه و نگرش او گشود و راه آینده اش را مشخص نمود.

در مشهد، با دوستان مذهبی جدیدی آشنا شد و با آنان در حرم هشتمین امام همام ، پیمان بست تا آخرین نفس دست از مبارزه بر ندارند و به همدیگر جهت تحقق اهدافشان یاری رسانند . تا آنجا که این دوستی و ارتباط بعد از انقضای خدمت سربازی نیز پا برجا ی ماند.

در زمان همه گیر شدن فعالیت های سیاسی ، شهید مبینی به اتکای همان یاران اعلامیه ها ، عکس ها ، نوارها و رساله ی حضرت امام را از مشهد به قایمشهر می آورد و بین هم اندیشان در شهر و روستا های همجوار توزیع می نمود.

فعالیت های مجتبی آنقدر گسترش یافت که اقوام او احساس خطر می کردند اما شهید ، در پاسخ به توصیه ی آنان گفت:

" تا به كي بي خبري ، راحت طلبی ، تا به كي ستم و سكوت در برابر ظلم و ستم "

در سال ۱۳۵۷، فعاليتهاي شهيد به اوج خود رسيد و در اغلب راه پيمائي ها شركت موثر داشت .

شجاعت و شهامت شهيد مبيني، مثال زدني و تحسین بر انگيز بودتا آنجا كه او به دور از چشم ماموران در زیر مجسمه ي شاه شعار مرگ بر شاه را نوشت .

گسترش دامنه ي فعاليت او سبب گرديد كه ماموران ساواك او را شناسايي شناسايي كنند ، ماموران به قصد بازرسي عازم خانه ي شهيد مي شوند، اما شهيد قبل از ورود ماموران تمامی مدارك و اعلاميه ها را از ديوار خانه ي همسايه به منطقه اي ديگر انتقال مي دهد.

از ديگر خاطرات به ياد ماندني شهيد اين است كه به او اطلاع مي دهندكه ماموران ساواك قصد دستگيري روحاني مبارزيرا دارند كه جهت سخنراني به قايم شهر عزيمت کرده است .

به محض اطلاع ،چند نفر از نيروهاي مورد اعتماد را به همكاري گرفته و به محل استقرار روحاني عزيمت مي كنند.

عده اي از همراهانش در معبر ورودي كوچه به بهانه اي با ماموران درگير شده و محسن اين مجال را مي يابد تا آن روحاني را از خطر دستگيري برهاند.

مجدداً به علت حجم وسيع فعاليت ها مورد شناسايي ماموران ساواك قرار گرفت، ماموران او را در خيابان غافلگير و محاصره مي كنند. يكي از ماموران به محسن مي گويد :

" حالا اگر جرئت داري از آن شعارهاي كه مي داده اي، بده "

شهيد محسن بي آن كه از تعدد ماموران هراسي بر دلش مستولي گردد، با مشت هاي گره کرده فریاد بر آورد:

" درود بر خميني مرگ بر شاه "

ماموران به سويش هجوم برده و او را به شدت مجروح مي كنند . با همان بدن ريش ريش شده او را به بالاي پل سياه رود برده و از بالاي پل، به داخل رودخانه پرتاب مي كنند.

آرزويش اين بود ، خدا به او توفيق ديدن حضرت امام را هديه کند ، تا اين كه در دهمين روز از دي ماه سال ۱۳۵۷ در تظاهرات خيابان بابل، در حالي كه به منظور فراهم كردن چوب جهت سد معبر اتومبيل هاي شهرباني به

بالاي درختي رفته بود ، از ناحيه ي پهلو ، مورد اصابت گلوله قرار گرفته و به شدت مجروح گرديد. جهت مداوا به بیمارستان انتقال يافت .

در بیمارستان به اطاق عمل روانه اش کردند . اما به علت قطع برق جراحي اش با مشکل بر خورد کرد با اين همه سر انجام جراحي انجام شد.

شهيد محسن در حالي که از درد به خود مي پيچيد، از اين متاسف بود که نکند امام را زيارت نکرده از دنيا برود.

در همان روز به علت شدت خون ريزي و عمق مجروحيت و افت فشار خون به شهادت رسيد .

\*\*\*\*\*

فرازي از وصيت شهيد محسن مبيني

با خونم بر روي سينه ام بنوسيد:

درود بر خميني مرگ بر شاه

\*\*\*

به مادرم بگويد، شهيد، شاهد و زنده ي هميشه ي تاريخ است .

\*\*\*

در شهادتم غم به دل راه ندهيدو اشکي نريزيد.

\*\*\*

آرزو دارم که حضرت آیت الله خمینی را ملاقات کنم

\*\*\*

شهرستان قایم شهر

شهیده، سیده حمیده مروّتی قره بلاغ

سیده حمیده مروّتی قره بلاغ، فرزند افروز، دوم تیر ماه سال ۱۳۱۴، در روستای کاغذ کتال شهرستان خلخال زاده شد.

پدر به شغل کشاورزی اشتغال داشت و از آنجا که فاقد زمین کشاورزی بود، ناچار می‌گشت جهت امرار معاش خانواده در زمین‌های اجاره‌ای و بصورت قرار داد نصف کاری به کار کشاورزی بپردازد.

به علت وجود کارخانه‌های نساجی در قایم شهر، خانواده‌ی مروّتی، در سال ۱۳۱۸ جهت اشتغال به قایم شهر مهاجرت نمودند. در این زمان شهیده ۴ ساله بود.

پدرش بعد از دو ماه توانست به استخدام کارخانه در آید.

زندگی خانواده به سختی می‌گذشت.

سیده حمیده، سواد خواندن نوشتن نداشت اما قادر به قرائت کلام الله مجید بود.

در سال ۱۳۳۵ در حالی که هنوز شانزده سال از زندگی‌اش نگذشته بود، با مردی به نام حسینعلی قربانی ازدواج می‌کند.

این سومین ازدواج همسر شهیده محسوب می‌گردد. ازدواج اولش به طلاق انجامید و در ازدواج دم هم همسرش مرده بود. با این حال فقر شدید خانواده، شهیده را وا داشت تا به این وصلت تن در دهد.

شهیده، زنی نجیب، با عاطفه خانواده دوست، مقید به ادای فرایض دینی، و زحمتکش بود.

زندگی مشترک خانواده سی سال دوام آورد و حاصل این زندگی تولد چهار فرزند بود. اما شوهرش مجدداً عاشق زن دیگری شد و سرانجام بعد از سه سال فراز و نشیب، در سال ۱۳۵۱، زندگی‌شان به طلاق انجامید.

بعد از طلاق، فرزند پنجمش به دنیا آمد. شهیده به علت این که به فرزندش عشق می‌ورزید برای آن که او را از دست ندهد، در زمان دادگاه موضوع آبستن بودن خود را ابراز نکرده بود.

از آن پس زندگی شهیده از طریق کارگری در خانه‌ها اداره می‌گردد.

در دهم دي ماه سال ۱۳۵۷ در حالي كه ۴۳ ساله بود و جهت نجات جان كودك ۵ ساله اش به خيابان آمده بود راس ساعت ۱۲ در چهار راه ترك محله قايم شهر بر اثر اصابت گلوله بر قلبش- در حاليكه آب - آب! مي گفت جسم خسته و رنجورش، پس از سالها تحمل مررات و سختي از اين جهان آسوده گشت و به ديگر شهدا ي انقلاب اسلامي ايران پيوست .

\*\*\*\*\*

گزیده اي از اشعار انقلابي كه در مراسم و راه پيمائي ها

قرائت مي گرديد:

\*\*\*\*\*

و در اين جا ، در اين روز مبارك ، در اين عيد مبارك ، عيد خون ، اين بهتر كه از درگاه بي چون خداوندي  
خواهيم ، شكوه و عزت و فر و جلال ديرينه را .

خواهيم تا بار دگر ، بر حق نمايان پرچم اسلام ، بر بام همه ، هر مرز و بوم و خطه اسلام ، چون بيت المقدس ،  
خانه ي اسلام ، چون قايم فلسطين

، خانه ي ديرينه ي اسلام ، همه ، هر جا ، دوباره باز در گوهر فشاني بي رقيب باشد. دگر كس ناتواند تا ز ملك  
مسلمين گوهر ربايد.

چه كسي مي خواهد ، من و تو ما نشويم

خانه اش ويران باد!



## شهرستان بابل

## شهید غلامرضا شکری

دلاور شهید، غلامرضا شکری به سال ۱۳۳۹ در شهرستان کردکوی پا به عرصه ی گیتی نهاد.

خانواده اش که از طبقات محروم جامعه بود، به منظور بهبود معیشت به شهرستان بابل تغییر مکان داد.

غلام رضا در هفت سالگی وارد دبستان گردید و ابتداء در دبستان سعدی و بعدها در دبستان حاج ایمانی (مطهری) مشغول به تحصیل گردید.

در سال ۱۳۵۶، هنگامی که ۱۷ سال از زندگی اش سپری می شد، از آنجا که وضعیت مالی خانواده را نا بسامان دید، بر آن شد تا با اشتغال به کار، به بهبود وضعیت مالی پدرش کمک کند، به همین خاطر تصمیم گرفت روزها کار کند و در مدارس شبانه به تحصیلاتش ادامه دهد.

زمره های شروع انقلاب به گوش می رسید و شهید از جمله اولین کسانی بود که با دیدگاه انقلابی حضرت امام، آشنا گردید، و خیلی زود وارد عرصه ی مبارزه با رژیم پهلوی گردید.

در این زمان در شرکت آراگو، به عنوان فروشنده ی فرش و موکت اشتغال به کار داشت و از آنجا که دارای شخصیتی وارسته بود و همگان به امانت داریش معترف بودند، در محیط کار بسیار خوش می درخشید.

همزمان با فراگیر شدن شعله های انقلاب در نزد اکثریت مردم، فعالیت های سیاسی شهید نیز به اوج خود رسید.

علاوه بر حضور مستمر در راه پیمایی ها، در تکثیر کردن پیام های حضرت امام و پخش نوارها و تصاویر آن حضرت، نوشتن شعار، الصاق کلیشه بر دیوار معابر عمومی، توزیع اعلامیه و نوار و عکس، خستگی ناپذیر جلوه می نمود.

شهید از گردانندگان مراسم سیاسی مذهبی مسجد کاظم بیک شمرده می شد.

قبل از آن که به توفیق شهادت نائل آید، کسانی که با او حشر و نشر و مراوده داشتند با تغییرات قابل توجهی در رفتار و سکناتش مواجه شده بودند.

گویی به شهید الهام شده بود که زمان زیادی تا رسیدن به آرزویش نمانده است، و از دوستان و همزمانش می خواست که در صورت شهادت او را در آرامگاه روستای نوشیروانکلا، در جوار مزار پدر بزرگش به خاک بسپارند.

در هشتمین روز از دی ماه سال ۱۳۵۷، پس از اتمام کار به خانه آمد و بعد از ده دقیقه، در ساعت ۸ شب، به بهانه بی خرید نان خانه را ترک کرد و عازم تظاهرات گردید و در همان شب بود که در اثر اصابت تیر مسقیم به قلب به جرگه بی شهیدان پیوست.

## شهرستان بابل

## شهید کریم صالحی

دلاور راست قامت ، کریم صالحی طبري ، چهاردهم فرودین ماه سال هزار و سیصد سی و چهار ، در خانواده ای مستمند، به دنیا آمد.

پدرش کارگر ساده اداره ی برق بود و حقوق دریافتی اش جوابگوي مخارج خانواده ی هفت نفره شان نبود .  
کُل اعضاي این خانواده پر تعداد ، در اطاق کوچک استیجاری ، زندگی خود را سپری می کردند.  
همانند سایر هم سن و سالهایش ، در هفت سالگی وارد دبستان شد.

در سال ۱۳۴۷ جهت ادامه ی تحصیلات راهی دبیرستان گردید و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان شاهپور، ( امام خمینی فعلی ) پی گرفت ، اما متأسفانه به علت فقر شدید خانواده توفیق ادامه ی تحصیل را به صورت روزانه نیافت .

روزها ، به امرار معاش خانواده کمک می کرد .

از آنجا که به کسب علم، عشق می ورزید بعد از چند سال وقفه ، در سال ۱۳۵۱ در همان دبیرستان به صورت شبانه به تحصیلاتش ادامه داد و در همین راستا توفیق یافت تا مدرک سوم متوسطه اش را نیز اخذ نماید.

زمان اعزامش به خدمت سربازی فرا رسید ، اما شهید کریم صالحی به خدمت در ارتش پهلوی روی خوش نشان نمی داد و از رفتن به سربازی استنکاف می ورزید و با بغلت فرار از خدمت تحت تعقیب قرار گرفت .

او را دستگیر کرده و به بازداشتگاه ژاندار مری روانه اش کردند اما او با زیرکی و چابکی توانست از زندان بگریزد.

متواری شدنش زیاد به طول نینجامید و در تاریخ ۵۳/۶/۱۵ ناچار شد جهت خدمت سربازی به پادگان بیرجند و پس از آن به پادگان ۰۶ تهران نو، از آنجا به گارد جاویدان رهسپار گردد.

در سال ۵۴ ، هنگامی که به مرخصی شهرستان می آمد تصادف نمود و از نواحی چشم و صورت صدمه دید و کمیسیون پزشکی ارتش به علت از دست دادن بینایی چشم راست او را از خدمت معاف نمود.

پس از اخذ معافیت در مهر ماه سال ۱۳۵۵ در شعبه ی شرکت آلمانی زیمنس مستقر در ایران که فعالیتش در زمینه ی نصب دستگاههای مخابراتی در سراسر ایران بود، مشغول به کار گردید و به خاطر همین اشتغال بود که توفیق یافت به مناطق مختلف ایران سفر کند و این مسافرت ها بر غنای فکری و تجربی اش افزود.

پس از چندی به استخدام شرکت مخابرات در آمد و در شهریور سال ۵۶ در قسمت ۱۸ شرکت مخابرات شعبه ی اکباتان مشغول کار گردید.

در همان سال، هنگامی که قصد دیدار از خانواده را داشت برای دومین بار تصادف نمود و از ناحیه ی سر و صورت به سختی آسیب دید و جهت مداوا در بیمارستان ولی عصر قایم شهر بستری گردید.

بستری شدن شهید مقارن با ماه مبارک رمضان شد و از آنجا که مقید به انجام فرایض دینی بود، با آن که تحت مداوا قرار داشت روزه ی واجبش را ترک نمی کرد.

در نماز به یاد ماندنی عید فطر سال ۱۳۵۷ که با استقبال شگفت انگیز مردم در بیابان های قیصریه بر گزار شده بود و عظمت و شکوه آن لریزه بر ارکان رژیم شاهنشاهی انداخت و نقش بنیادی در پیروزی انقلاب اسلامی ایفا نمود، فعالیتانه مشارکت نمود.

شهید مجاهد، کریم صالحی طبری، پس از سال ها مبارزه ی بی امان، یک روز قبل از واقعه ی خونین هفده شهریور که به جمعه سیاه معروف است، در میدان ژاله مورد اصابت تیر مستقیم نیروهای مزدور شاه قرار گرفت و به شهادت رسید.

شهید سید صمد صالحی گودرزی ، به سال ۱۳۴۰ در شهرستان بابل زاده شد.

از آنجا که پدر و مادر شهید تمامی کوشش خود را به کار می بستند تا فرزندانشان را بر اساس آموزه های اسلام ناب محمدی تربیت نمایند به منظور شکل دهی شخصیتی اش، قبل از فرارسیدن به سن تحصیلات رسمی او را به مکتب خانه فرستادند.

شهید قبل از تحصیل در دبستان ابتدایی، روخوانی ابتدایی کلام الله مجید را از مدرّس مکتب خانه آموخت .

همراه با پدر در نماز جماعت مسجد محل ، حضور می یافت و به شرکت در مراسم عزاداری ائمه ی اطهار و استماع ذکر مصائب شهدای کربلا خالصانه عشق می ورزید.

تیز هوش بود و در تمامی مقاطع تحصیلی از شاگردان ممتاز محل تحصیل خود محسوب می گردید.

در حالی که دوازده بهار از عمرش می گذشت ، به جلسات تشکل های سیاسی- مذهبی راه یافت . به همین جهت ، بر آگاهی های سیاسی اش هر روز بیش از پیش افزوده می شد.

در ایام فراغت از تحصیل به مطالعه ی کتابهای مختلف می پرداخت و از مطالب آن جهت آگاهی دیگران و همچنین اعضا ی شرکت کننده در جلسات بهره می جست .

از آنجا که آراسته به ویژگی های انسانی بود ، همیشه با اقبال عمومی مواجه می گشت و مهربانی ، وفاداری ، خضوع در برابر کوچکترها، و انسان دوستی اش ورد زبان همگان بود.

در آن ایامی که تظاهرات ملت مسلمان ایران واز جمله مردم آمل اوج می گرفت سید صمد، در سال سوم رشته ی ریاضی فیزیک تحصیل می کرد.

در راهپیمایی ها ، مشارکتی فعالانه داشت و علاوه بر آن از نظرات و تدابیرش جهت نظم و ساماندهی تحرکات ضد رژیم استفاده می گردید.

شهید صالحی علاوه بر شرکت در تظاهرات شهرش ، در مراسم و راه پیمایی های بابلسر و امیرکلا هم توفیق حضور داشت .

سرانجام در هنگام مراسم تشییع جنازه ی شهید دلاور ابوالقاسم نصیریایی در آرامگاه گله محله مورد اصابت گلوله قرار گرفت و در همان محل به شهادت می رسید.

شهرستان بابل

شهید یدالله بسطامي

شهید یدالله بسطامي ، سال ۱۳۲۴ در شهرستان بابل متولد شد.

به منظور تحصیل در مقطع ابتدایی ، وارد دبستان مازیارگردید.

پس از انجام خدمت نظام وظیفه، در سازمان برنامه و بودجه تهران مشغول به کار شد.

در سال ۱۳۵۰ پدرش را از دست داد و ناگزیر عهده دار سرپرستی از خانواده ی چهار نفره خود گردید.

بعد از سرو سامان دادن به زندگی برادران و خواهرانش ، در سال ۱۳۵۶ ، تاهل اختیار نمود که ثمره ی آن يك فرزند پسر می باشد.

در همان سال ها بود که همراه با سایر افسار در فعالیت های ضد رژیم شرکت می نمود.

اعلامیه ها ، تصاویر و نوارهای حضرت امام خمینی ، توسط این شهید بزرگوار از تهران و قم به شهرستان بابل انتقال می یافت و از تجربیاتش جهت سازماندهی و برنامه ریزی های سیاسی و پیاده کردن آن در شهرستان بابل بهره می بردند.

در جنگ و گریز های درون شهری و همچنین در تحصنی که در اداره آموزش و پرورش در مهر ماه سال ۱۳۵۷ ، توسط فرهنگیان بر پا شده بود ، نقشی چشمگیر و تعیین کننده داشت .

به خاطر کثرت فعالیت های سیاسی توسط ساواک مورد شناسایی قرار گرفت و آن خود فروختگان مترصد آن بودند تا در فرصتی مناسب از او انتقام جویی کنند.

در تاریخ ۱۰/۱۰/۵۷ در حالی که پس از پایان یافتن مرخصی اش قصد عزیمت به تهران را داشت توسط مزدورانی که در کمین او نشسته بودند هدف گلوله ی اسلحه ی کلت قرار گرفت و از ناحیه ی سر مجروح شد.

به منظور مداوا او را به بیمارستان یحیی نژاد و سپس به بیمارستان هلال احمر آمل انتقال دادند ، اما معالجات موثر نیفتاد و یدالله طالبی بسطامی، ساعت ۱۲ به ملکوت اعلا عروج نموده و به دیگر شهیدان هم رزمش پیوست .

\*\*\*\*\*

۲۷

شهرستان بابل

شهید مرتضی کردی

شهید مرتضی کردی، سال ۱۳۴۱ ، در روستای حاجی کلای لاله آباد از توابع شهرستان بابل در خانواده ای پر جمعیت چشم به جهان گشود .

از همان دوران کودکی وقار و متانت مثال زدنی داشت .

افراد تحت تکفل خانواده را سه برادر و هفت خواهر تشکیل می دادند.

پدرش روح ا.. نام داشت و کشاورز بود و با سختی و مشقت همه ی توان و همت خود را به کار می بست تا

آبرومندان از عهده ی مخارج زندگی خانواده ی پر تعدادش بر آید.

تحصیل در کلاس یازدهم دبیرستان شهید، با راه پیمایی و قیام مردمی علیه رژیم همزمان گردید و شهید که در محیطی مذهبی و در خانواده ای معتقد و عاشق امامان همام رشد و پرورش یافته بود در فعالیت های سیاسی و مذهبی شرکتی فعالانه داشت .

در همان ایام مفتون جلوه ی شخصیتی حضرت امام بود و سخت به آن حضرت عشق می ورزید و در مقابل هر گونه جسارت به حضرتش تاب تحمل از دست می داد و بشدت بر می آشفت .

گویی قبل از شهادت به سرانجام رستگار خویش آگاه بود . دوستان و اقوام شهید در آن زمان بخوبی دگرگونی و تحول شخصیتی اش را مشاهده می نمودند.

قبل از رفتن به تظاهراتی که به شهادتش انجامید گفت :

" برای من گریه نکنید چون این راه خداست . راه الله

است ."

و پس از آن در راه پیمایی بر اثر اصابت تیر مستقیم مزدوران شاه به شهادت رسید.



## شهرستان بابل

## شهید غلامرضا لقایی

غلامرضا به سال ۱۳۲۷ ، در شهرستان بابل چشم به دنیا گشود.

سومین فرزند خانواده بود .تحصیلات خود را در مدارس شهرستان بابل گذراند.

از زمانی که هنوز به سن تکلیف نرسیده بود ، فرایض دینی خود را انجام می داد.

نماز یومیّه اش ترك نمی شد و در مراسمی که در مساجد و حسینیه ها بر گزار می شد ، حتّی المقدور شرکت می کرد .

با آن که توفیق ادامه ی تحصیل را نیافت ، اما فردی آگاه و اجتماعی شمرده می شد .

با شروع راه پیمایی و اعتراضات مردمی بر علیه رژیم پهلوی ، فعالانه در تحرکات سیاسی شرکت می جست و دامنه فعالیت هایش تنها به شرکت در تظاهرات محدود نمی شد .

دل باخته حضرت امام بود و پیام ها و تصاویر و نوار سخنرانی حضرتش را تکثیر و توزیع می نمود.

در همان زمان حوزه ی علمیه ی قم یکی از روحانیان مبارز و انقلابی را به منظور اشاعه انقلاب و انجام سخنرانی به شهرستان بابل اعزام نمود . روحانی در کار خود بسیار توفیق یافت و نقش زیادی در تنویر افکار عمومی ایفا نمود .

ماموران ساواک احساس خطر کرده و قصد دستگیری روحانی را نمودند ، اما غلامرضا که به طریقی از این موضوع آگاه گردیده بود به قصد متواری کردنش ، بنزین راننده ی تاکسی را تامین نمود و از او خواست تا در فراری دادن روحانی مبارز کمکش کند و در نهایت موفق به رهانیدن ان مجاهد از دست ایادی رژیم گردید.

شهید لقایی نه تنها در شهرش نسبت به پیروزی انقلاب احساس مسولیت می کرد، بلکه در زمانی که خون ریزی نیروهای نظامی در تهران به اوج خود رسیده بود و بر تعداد مجروحین بیمارستان ها افزوده گشت ، به

منظور تهیه ی پنبه و ملحفه به منازل همشهریان خود در بابل مراجعه می نمود و پس از تهیه ی اقلام مذکور آنها را به بیمارستان جرجانی تهران انتقال می داد.

در بیست و یکم بهمن ماه جهت کمک به انقلابیون و شکستن حکومت نژا می به تهران رفت .

در تسخیر پادگان عشرت آباد تهران و انتقال مجروحین انقلاب به بیمارستان ها تمامی توان خود را به کار بست و سرانجام در روز بیست و دوم بهمن ماه سال ۱۳۵۷ در میدان امام حسین تهران مورد اصابت گلوله ی مستقیم دشمن قرار گرفت و به شهادت رسید .

۲۹

## شهرستان بابل

شهید، سیف الله قربانی

سیف الله قربانی سال ۱۳۴۳ در روستای آهنگر کلای بند پی بابل از خانواده ای مستضعف و محروم چشم به عرصه ی هستی گشود.

پدرش ، علی آقا ، زمین کشاورزی نداشت و جهت تامین هزینه های اعضای خانواده اش ناچار بود در زمین هایی که به دیگران تعلق داشت، کشاورزی کند و براساس عرف ، نیمی از محصولات برداشت شده را به مالک زمین بدهد.

در حالی که هفت سال از عمرش می گذشت ، جهت تحصیلات ابتدایی به دبستان رفت و از آنجایی که روستای آهنگر کلای بند پی فاقد دبستان بود در دبستان روستای " کتاب " نام نویسی کرد .

شهید در همان کودکی روزانه فاصله ی چهار کیلومتری روستایش تا کتاب را با پای پیاده طی می نمود .

پس از پایان مقاطع ابتدایی و راهنمایی جهت ادامه ی تحصیل در دبیرستان خدمات (امور اداری - بازرگانی - حسابداری) ثبت نام نمود.

تظاهرات مردم مسلمان ایران مصادف با سال اول دبیرستان شهید بود .

سیف الله دلاور، از مبادی مختلف اعلامیه ها و تصاویر حضرت امام را تهیه نموده و در دبیرستان محل تحصیلش ( صفا) توزیع می کرد.

به علت فعالیت مستمر انقلابی ، شرکت و سامان دهی تظاهرات توزیع اعلامیه و نوار حضرت امام ، سه بار توسط شهربانی و ساواک دستگیر شد .

در راه پیمایی تاسوع ی سال ۵۷ ، در حالی که شجاعانه به صف مزدوران چماقدار طرفدار شاه یورش برده بود، مصدوم گردید.

سر انجام در روز ششم دی ماه سال ۱۳۵۷ ، در منطقه ی سنگ پل بابل به هنگامی که با مشت های گره کرده شعار " مرگ بر شاهرود بر خمینی " را قهرمانانه فریاد می زد ، نیرو های ارتش شاهنشاهی با اتومبیل ریو به او حمله کرده و آن آزاد مرد را زیر چرخ های سنگین اتومبیل به شهادت رسانیدند.

## شهرستان بابل

شهید ، سید علی اصغر محبوبی

سید علی اصغر محبوبی در سال ۱۳۰۳ به دنیا آمد .

با آن که در آن روز گاران تعداد افراد با سواد زیاد نبود، تا سال چهارم متوسطه تحصیل کرد .

به شعر و ادب تعلق خاطر داشت و مطالعاتش را در این زمینه و سایر موضوعات متنوع دیگر هرگز رها نمی کرد .

ابتدا، جهت امرار معاش به صورت سیار به فروش پارچه اشتغال یافت . سپس ، به خاطر سعی و تلاش و جدیت در کار، مالك مغازه بزازي شد .

كمك به افراد بي بضاعت ، توجه خاص به مسائل شرعي در هنگام خرید و فروش ، راست گويي ، عمل به واجبات و مستحبات ، كمك هاي مالي جهت هزينه هاي تكثير اعلاميه و نوار ، و توزيع اعلاميه و تصاویر حضرت امام ، را مي توان از جمله الاش هاي انقلابي او بر شمرد .

شهید سید علی اصغر ، نقش اساسی در برنامه ریزی اعتصاب بازاریان ایفای نمود و از آنجا که مورد احترام کسبه ی شهرستان بابل بود، شروع و پایان اعتصاب ، توسط او معین می گردید .

هنگامی که از حمله ی ماموران به حرم امام رضا و تیراندازی شان در مسجدحرم مطلع شد ، سوگند یاد کرد که ادامه ی حیات حکومت پهلوی تا عید آن سال دوام نخواهد آورد .

تاب و تحمل اهانت به روحانیت را نداشت و در صورت مشاهده ، به سختی به متجاسران می تاخت ، اما سرنوشت او چنین مقدر شده بود که دو ماه قبل از پیروزی انقلاب روح مظهرش به ملکوت اعلا عروج کند و در پنجم آذر ماه سال ۱۳۵۷ توسط عمال خود فروخته ی رژیم به شهادت رسید .

پس از شهادت آن انسان آزاده گروه گروه از خانواده های مستمند شهادت دادند که از کمک مالی آن شهید بهرمند بوده اند



شهرستان بابل

شهید محمد علی حدادی رستگار

محمد علی حدادی در خانواده ای متوسط به دنیا آمد.

محمد علی تحت تعالیم والدینش در محیطی اعتقادی رشد و پرورش یافت .

از آنجا که به همراه مادر و پدرش ، در روضه خوانی ها و نماز های جماعت و مراسمی که به مناسبت های مختلف در حسینیه ها برگزار می گردید ، شرکت می جست، عشق به اسلام و ائمه اطهار با روحش عجین شد و مسیر زندگی آینده اش بر آن اساس پی ریزی گردید.

محمد علی به مطالعه عشق می ورزید.

در زمان آسودگی از تحصیل یا کار ، خطبه های حکیمانه ی نهج البلاغه را مرور و در باره آنها تأمل و تفکر می نمود .

در جوانی هم پدر و هم مادرش را از دست داد و سرنوشت برایش این گونه رقم زد که در عنفوان جوانی زندگانی مستقل را برگزیند.

در زمان شکوفایی اعتراضات و تظاهرات مردمی، از آنجا که شهید تنها زندگی می کرد ، منزل مسکونی اش محل تردد افراد انقلابی شد و از آنجا به عنوان خانه امن استفاده می گردید، و کم کم آن محل به عنوان کانون برنامه ریزی تحریکات انقلابی مامن و پناه گاه برادران انقلابی و محلی برای اختفاء و تکثیر اعلامیه ها و نوارها محسوب گردید.

چهارم آذر ماه سال پنجاه و هفت ، هنگامی که ماموران به تظاهراتی که او مثل همیشه در آن حضور داشت ، حمله می کنند در محله ی چهارشنبه پیش ، کارشان به جنگ و گریز می انجامد ، از آنجا که خیابان های اطراف تحت محاصره نیروهای ارتشی قرار گرفته بود، راه گریز برای شرکت کنندگان در راه پیمایی محدود شد و محمد علی حدادی به کوچه ی خاوری نژاد پناه برده و در همان جا بر اثر اصابت گلوله مجروح می گردد.

او را جهت مداوا به بیمارستان یحیی نژاد انتقال می دهند، اما، متأسفانه عمل مؤثر واقع نمی شود ، و روحش به روح دیگر شهیدان می پیوندد.

## شهرستان بابل

## شهید محمد علی رضا زاده

شهید محمد علی رضا زاده، سال ۱۳۰۰ در روستای معلم کلای شهرستان بابلدر خانواده ای کشاور متولد شد.

تنها فرزند ذکور خانواده ی پر جمعیت هفت نفره بود. پدرش مختار و مادرش منور نام داشت .

از زمانی که خود را شناخت ، به پدرش جهت تهیه ی معیشت خانواده کمک می نمود.

در جوانی از نعمت داشتن پدر محروم شد و سرپرستی از اعضا ء خانواده به عهده ی او افتاد .

در سال ۱۳۲۵ تاهل اختیار نمود . اندکی بعد از ازدواج ، مادرش نیز دار فانی را ترك کرد.

مومن، و معتقد، راستگو، رووف و مهربان بود و به انسان دوستی وحمایت از محرومان و مستضعفان شهرت داشت .

ثمره ی ازدواج اش پنج فرزند دختر و يك فرزند پسر می باشد .

شهید، محمد علی رضا زاده در طول زندگی با سختی ها و مرارت های زیادی مواجه شد. این مشقت ها، چون پولاد روح و جسمش را مانند پولاد آبدیده گردانید .

تنها پسرش را از دست داد، همچنین به علت فشارهای اقتصادی به زندان افتاد .

با آن که در زمان انقلاب، ۵۶ ساله بود و اکثر مبارزان را جوانان و نوجوانان تشکیل می دادند، فعالانه در تظاهرات و مراسم سیاسی شرکت می جست و به علت ویژگی های سنی اش مورد احترام سایرین قرار می گرفت و دیگر مبارزان از تجربیات او بهره ها می گرفتند.

از جمله افرادی بود که به عنوان رابط شهرستان با تهران جهت انتقال اعلامیه و تصاویر و نوار های حضرت امام محسوب گردید.

پس از ورود حضرت امام جهت زیارت حضرتش به تهران سفر نمود .

در روز بیست و دوم بهمن ماه بنا به رهنمود حضرت امام که از مردم خواست جهت شکستن حکومت نظامی رژیم به خیابان ها بریزند و هیچ توجهی به تهدید های واهی خود فروختگان امریکایی ننمایند، جهت شرکت در راهپیمایی و شکستن حکومت نظامی ، به تهران سفر نمود.

این آخرین سفرش بود ،چون در همان روز در نزدیک بیمارستان جرجانی تهران بر اثر اصابت گلوله ،این پیر انقلاب، همچون حبیب ابن مظاهر به شهادت رسید.

تا مدت ها خانواده از سرانجامش آگاهی نداشت ،تا این که به واسطه ی عکس شهدایی که در بایگانی بیمارستان موجود بود، از سوی خانواده اش مورد شناسایی قرار گرفت.

در پیگیری های خانواده جهت آگاهی از محل دفن آن شیر مرد با شهامت مشخص شد که او را در یکی از قطعات بهشت زهرا مخفیانه دفن نموده اند .

از محل دقیق دفن آن شهید جاوید اطلاعی در دست نیست .





## شهرستان بابل

## شهید رمضان طالبیان

رمضان، در خانواده ای بسیار محروم و مستضعف چشم به دنیا گشود.

پدرش به سختی کار می کرد و مادر خانواده تا آنجا که می توانست ضمن با رسیدگی به امور خانواده به همسرش جهت امرار معاش یاری می رساند.

شهید از همان دوران کودکی با طعم تلخ فقر آشنا گردید. اعضای خانواده در کلبه ای محقر، نور و تاریک باهم در یک اتاق، زندگی شان را سپری می کردند.

تلاش های جان فرسای والدین برای جبران هزینه های زندگی راه به جایی نمی برد و خانواده ی طالبیان ناچار شد به روستای کوچکی در محمود آباد مهاجرت کند.

پدر و مادر در باغ های محمو آباد با باغداری، روزگار را می گذراندند.

روستای محل زندگی شان دبستان نداشت و رمضان ناچار بود برای تحصیل با پای پیاده، روزانه فاصله ی طولانی روستا تا مدرسه را طی کند.

موقعیت جدید شغلی برای پدر در شهر فریدنکنار پیش آمد و باغداری و سرایداری پزشکی خیر را بر عهده گرفت. صاحب کارش، دستمزد قابل قبولی برای باغداری پرداخت می کرد و از سوی دیگر کرایه ی خانه هم نمی دادند. از این رو وضعیت شان رو به بهبود گذاشت.

به منظور راحت تر زندگی کردن و تامین هزینه ی تحصیل و خرید لباس، سبزی هایی که خودشان کاشته بودند به بازار هفتگی برده و به فروش می رساندند.

در یکی از همین روزها که جهت فروش سبزی با مینی بوس به بابلسر می رفتند داخل اتومبیل مادر و فرزندمورد اصابت گلوله ی مزدوران استکبار قرار گرفته، مادر مجروح و رمضان طالبیان به شهادت می رسد.



شهرستان بابل

حسن تاجداران

در دومین روز اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۴ حسن تاجداران در خانواده ای متدین و معتقد چشم به جهان گشود .  
حسن، چهارمین فرزند خانواده بود.

دوران ابتدایی اش را در مدرسه ی صبوری و تحصیلات متوسطه را در هنرستان شریف واقفی گذراند .  
مهربان بود و به انسان های دیگر عشق می ورزید . حافظه ای قوی داشت و در صورت بروز مشکل، صبوری  
پیشه می کرد .

قاطعیت در تصمیم ، عشق به امامان همام ، مخصوصاً " حضرت سید الشهداء ، علاقه ی وافر به استماع احادیث  
را از دیگر خصایص و ویژگی های او به شمار می رفت .

در همان زمان، در مراسم مذهبی شرکت می کردو به همین علت با روحانیت مرادده یافت، و توسط آنان با مراجع  
تقلید و اساتید حوزه علمیّه آشنا شد و به آنان تعلق خاطر یافت .

به تلاوت قرآن و مطالعه ی نهج البلاغه و تفکر و تأمل در خطبه ها و جملات قصارش عشق می ورزید و آن را  
به خاطر می سپرد.

بخاطر ارتباطاتی که با قشر شریف روحانیت و حوزه ی علمیّه ی قم داشت ، با درک عمیق و شناخت کامل  
سیاسی ، مبارزه با رژیم پهلوی را بر خود واجب پنداشت و بر آن همت گمارد .

از طریق همین قشر بود که در جریان کل وقایع سیاسی ایران قرار  
می گرفت .

از شنیدن واقعه ی جمعه ی سیاه در هفده شهریور ۱۳۵۷ که در آن ، رژیم سفاک پهلوی در میدان ژاله ی تهران  
هزاران نفر را به خاک و خون کشیده بود ، بسیار متأثر گردید و چندین روز منقلب و متأسف بود . عمق حزن و  
اندوهش به حدی بود که از خدایش در خواست شهادت نمود .

آرزوی شهادت در راه خدا بود . چند ساعت قبل از این که به شهادت برسد ، از شهادت دوستش مطلع شد و از  
عمق جان آرزو کرد:

شيفته ي حضرت امام بود . عكسي از آن حضرت داشت كه هيچ گاه عكس را از خود دور نمي كردو در همه جا آن را به همراه مي برد و به روي سينه اش مي گذاشت .

در وصيت نامه اش خواست كه نماز و روزه هاي قضايش را بدهند ، و انگشتر ي فيروزه اي را كه در دست مي كرد و بيش از حد دوست مي داشت به رسم هديه به حضرت آيت الله گلپايگاني، پيش كش كنند.

در تاريخ ۵۷/۷/۱۶ راس ساعت ۱۲/۳۰ ظهر از آنجا كه مورد شناسايي عمال رژيم خود فروخته ي پهلوي قرار گرفته بود ، در خيابان امام خميني فعلي ، توسط آن مزدوران محاصره شد و بشدت مورد ضرب و شتم قرار گرفت .

از آنجا كه جراحت ، بسيار شديد بود ، در حالي كه جاني در بدنش باقي نمانده بود به بيمارستان امام خميني منتقل گرديد.

درمان مثر ثمر واقع نشد و حسن مظلومانه ، در ساعت يك بامداد مورخ ۵۷/۷/۱۷ به افتخار شهادت نايل گرديد .

## شهرستان بابل

## شهید ابوالقاسم نصرایی

شهید ابوالقاسم نصرایی در محیطی که فقر و محرومیت در آن حاکم بود به دنیا آمد.

تحت تعلیم و تربیت مادرش که عاشق بی بی دو عالم حضرت فاطمه بود، تمامی وجودش با عشق ائمه در آمیخت. به همراه مادر در مراسم مذهبی و روضه خوانی شرکت می جست.

علاقه ای به تحصیل نداشت پس از ترک تحصیل، به منظور کمک به امرار معاش خانواده، به کارگری روی آورد. فردی قوی بنیه، مهربان و کریم بود.

از باقی مانده دستمزدش برای کمک به مستضعفان و محرومان بهره می گرفت.

در نوزده سالگی به خدمت وظیفه اعزام شد و در گارد شاهنشاهی شروع به خدمت نمود.

در حین خدمت به بیماری سختی مبتلا شد و به همین دلیل از خدمت ترخیص گردید.

ذکر "یا حسین" مدام ورد زبانش بود.

زمانی که مردم مسلمان شهرستان بابل، مبارزات بی امان خود را جهت متلاشی نمودن حکومت جبار پهلوی آغاز کرده بودند، او نیز چون همشهریانش در مراسم سیاسی - مذهبی و تظاهرات ضد شاهي حضور می یافت و به همراه آنان به فعالیت هایی چون توزیع تصاویر نوارها و اعلامیه های حضرت امام مبادرت می نمود.

جهت امرار معاش مجدداً به کارگری روی آورد.

هنگامی که او را نصیحت می کردند که برای حفظ جانش از فعالیت های سیاسی دست بردارد، آزرده خاطر می شد و می گفت:

"می خواهم تیر بخورم و جان خود را فدای

اسلام کنم"

به خاطر تامین مخارج ازدواج نزد مادرش پول پس انداز می نمود ،

اما برای او مقدر شده بود تا ازدواجش در ملکوت رقم بخورد .

سرانجام در تاریخ ۵۷/۸/۱۲ شب جمعه ، بر اثر اصابت گلوله به به شهادت رسید.

نوار سینه زنی در سوگ حضرت امام حسین با صدای خود شهید به یادگار مانده است .

فرازی از وصیت شهید:

"هنگامی که می خواهید مرا به خاک بسپارید ،

راه پیمای کنید . در جلوی راه پیمایی ، مادرم باشد . سینه زنان بر

سر قبرم بیایید. "





## شهرستان بابل

شهید محمد رضا اکبر زاده روشن

شهید، محمد رضا اکبر زاده روشن ، دومین روز از بهار سال هزار و سیصد سی و شش، در شهرستان بابل زاده شد .

تحصیلات ابتدایی را در تنها دبستان مذهبی شهرستان ، یعنی دبستان جامع تعلیمات اسلامی بابل گذراند.

جهت ادامه تحصیلات در مقطع متوسطه در دبیرستان شاهپور آن زمان ( امام خمینی ) و معتمدی ثبت نام نمود.

دیپلم خود را در رشته ی علوم طبیعی اخذ نمود.

به تکالیف مذهبی اش عمل می نمود و در مراسم دینی و مذهبی، مشتاقانه شرکت می جست .

قبل از انقلاب ، پس از رسیدن به سن سربازی ، به خدمت نظام وظیفه اعزام شد. در آنجا بود که بیش تر از

گذشته، ظلم و تعدی رژیم خود فروخته ی پهلوی را با همه ی وجودش احساس نمود.

در زمانی که ملت ایران با همدیگر متحد شده و به قیام علیه شاه و نظام سلطنتی پرداختند، او نیز چون دیگر مردم

در فعالیت های انقلابی شرکت نمود .

هنگامی که پیکر مطهر شهید نصیرالهی ، بر دوش ملت قهرمان ایران حمل می گردید و در نهایت جهت به خاک

سپاری به آرامگاه گله محله منتقل گردیده بود، جمعیت شرکت کننده در این مراسم ، مورد تهاجم نیرو های نظامی

قرار گرفته و در اثر این تهاجم، یکی دیگر از شیر مردان قهرمان به نام شهید صالحی به شهادت می رسد.

محمد رضا جنازه ی شهید صالحی را در آغوش گرفته، و مردم را جهت ادامه راه انقلاب، تهییج می کند.

در اثر این واکنش، شهر منقلب شده و سایر مردم که تا به آن روز ، تنها نظاره گر بوده اند نیز به صف مخالفان

رژیم می پیوندند و بازاریان ، محل کسب خود را تعطیل می کنند.

در شهر عزای عمومی اعلام می شود .

روز یکشنبه ، پنجم آذر ماه ، راهپیمایی ها به اوج خود میرسد و ماموران و نظامیان وابسته به رژیم شاهنشاهی،

سخت احساس خطر می کنند و به شدت عمل روی می آورند .

در عصر همان روز، محمد رضا اکبر زاده روشن، که نقش اساسی و در خور توجهی در شهر خود جهت پیروزی انقلاب ایفا نموده بود، در اثر اصابت گلوله به شهادت می‌رسد.

## شهرستان بابل

## شهید علی اصغر ناصری

شهید علی اصغر ناصری، آبان ماه سال ۱۳۳۸، در روستای دیو کلا، از توابع شهرستان بابل، به دنیا آمد. اواز هوش و استعداد سرشاری بهره مند بود.

تا سال سوم متوسطه نظام قدیم به تحصیلات کلاسیک اش ادامه داد، اما، به خاطر عشق و اعتقاد نابش به اسلام، تحصیلات دبیرستانی خود را رها کرد و به ادامه ی تحصیل در حوزه ی علمیّه ی صدر بابل مبادرت نمود.

دو سال تحصیلات مقدماتی او در این مدرسه گذشت و سپس برای ادامه و تکمیل تحصیلات حوزوی در مهر ماه سال ۱۳۵۶ رهسپار مدرسه ی فیضیه ی حوزه علمیّه قم گردید.

شهید ناصری، فردی با ذکاوت، دقیق و فرهیخته بود. به مطالعه عشق می ورزید و از هر زمانی برای پژوهش و تحقیق بهره می برد.

ذهنی خلاق و پویا داشت و این خصیصه موجب شده بود که مورد عنایت همدرسان و استادانش قرار گیرد.

پس از جسارت یکی از قلم به دستان مزدور در روزنامه ی اطلاعات به ساحت مبارک حضرت امام خمینی در تاریخ ۱۷ دی ماه سال ۵۶ اعتراض و اعتصاب مردمی، شهرستان عالم پرور قم را فراگرفت و کلاس های درس حوزه نیز تعطیل گردید

در این روز طلاب حوزه ی علمیّه ی قم، به نشانه ی اعتراض، کلاس ها را تعطیل کرده و با مشت های گرده کرده، خشمگانه، به طرف بیت علما راه پیمایی کردند.

موج اعتراضات همچنان ادامه یافت، تا آن که در عصر روز یکشنبه، نوزدهم دی ماه، روحانی شهید، علی اصغر ناصری، در هنگام

راه پیمایی مورد اصابت گلوله ی دژخیمان قرار گرفت و به شهادت می رسد.

مخفیانه جنازه ی شهید به پزشکی قانونی منتقل می شود.

خانواده ی شهید از فرجام زندگی پر افتخارش بی اطلاع می مانند.

تا این که پس از سه روز جستجوی همه جانبه و گسترده ، اطلاع می یابند که پیکر معطر شهید به صورت مخفیانه، بدون غسل و کفن ، توسط مزدوران ساواک در قطعه ای نامعلوم از بهشت زهرا ، مظلومانه و غریبانه ، به خاک سپرده شده است .

شهید در هنگام شهادت نوزده بهار از عمرش را تجربه کرده بود .

## شهرستان بابل

## شهید عباس یحیی نژاد

عباس یحیی نژاد به سال ۱۳۴۰ متولد شد .

تحصیلات ابتدائیش را در دبستان صبوری بابل گذراند . سپس به منظور ادامه ی تحصیل، راهی مدرسه ی سیدالعلماء شد .

بعد از گذراندن دوره ی راهنمایی در دبیرستان امام، نام نویسی کرد .

سال سوم دبیرستانش با راه پیمایی های مردمیصادف گردیده بود . شهید مشتاقانه در این تظاهرات شرکت می کرد و در مراسمی که در مسجد کاظم بیک تحت نظر آیت الله روحانی بر پا می شد ، حضوری مستمر داشت .

در پاسخ به مادرش که بابت فعالیت هایش اظهار نگرانی می کرد ، می گفت :

" مادر جان ، غصه نخورید ، این راه الله است و

شهادت، بزرگ ترین افتخار ماست .

همانطوری که انبیا در این راه قدم برداشته اند و به

شهادت رسیده اند، ما نیز تا از بین بردن فتنه به راه آنان ادامه می دهیم و به دنبال این

گونه مردن هستیم "

شهید یحیی نژاد، به حضرت امام خمینی عشق می ورزید ، و تنها آرزویش زیارت حضرت امام بود .

از دیگران خواسته بود چنانچه قبل از دیدن امام به شهادت رسید، عکس آن حضرت را در کنارش بگذارند .

به مطالعه کردن عادت داشت و از خواندن نهج البلاغه سیر نمی شد .

در تاریخ ۵۷/۹/۶ ، صبح ، هنگامی که به منظور اهدا ی خون به مجروحان انقلاب یه بیمارستان می رفت ، در تشییع جنازه ی شهدانیز شرکت نمود و در مقابل درب بیمارستان ، توسط گلوله ی مزدوران به شهادت رسید .

قسمتي از سخنان و وصیت نامه ي شهيد عباس يحيي نژاد :

" خدا از ما شهيد مي گيرد و بهترين هايش را مي گيرد "

\*\*\*\*\*

هر کس در اين راه کشته شود نمي ميرد، بلکه در کنار خدايش زندگي جديدي را آغاز مي کند

\*\*\*\*\*

تمام شهدا ي ما از طبقات محروم و مستضعف جامعه بودند و من هم يکي از آنان هستم

\*\*\*\*\*

من بايد به هدف و ارماني که دارم ، برسم

\*\*\*\*\*

برايم گريه و زاري نکنيد . شهادت بالاترين افتخار است

\*\*\*\*\*

اگر قبل از آمدن امام به ايران شهيد شدم ، عکسم را کنار عکس امام بگذاريد

گزیده اي از شعارهاي ايام انقلاب:

\*\*\*\*\*

شهيدان زنده اند الله اكبر  
به خون آغشته اند الله اكبر

\*\*\*\*\*

كل يو ما عاشورا

كل ارض كربلا

\*\*\*\*\*

الله ياور ماست  
خميني رهبر ماست

\*\*\*\*\*

تا مرگ شاه خاین

نهضت ادامه دارد

\*\*\*\*

نهضت ما حسینی ایه

رهبر ما خمینی ایه

\*\*\*\*\*

عزا عزاست امروز

روز عزاست امروز

خمینی بت شکن

صاحب عزاست امروز

ازهار بیچاره

ژنرال بی ستاره

بازم بگو نواره



\*\*\*\*

برادر ارتشي!

چرا برادر كشي؟

\*\*\*\*\*

برادر ارتشي!

ما به تو گل مي ديم

تو به ما گلوه

۳۹

شهرستان بابلسر

شهيد جبار جباري

شهيد، جبار جباري ، هيجدهم ارديبهشت سال ۱۳۳۳، در شهرستان بابلسر زاده شد.

او فرزند ارشد خانواده بود و سه خواهر كوچك تر از خود داشت .

از همان زمان كه خود را شناخت ،جهت امرار معاش خانواده به فعاليت هاي مختلف اقتصادي روي آورد كه خياطي و رانندگي از جمله ي اين مشاغل مي باشد .

خوش چهره بود ، قامتي رعنا داشت و به ورزش عشق مي ورزید .

در ورزش رزمي کاراته تا حد قهرماني پيش رفت و صاحب سبك بود .

در ايام تابستان، با توجه به مهارتي که در شنا داشت به شغل ناجي غريق رو مي آورد .

شهيد جبّاري از افراد انگشت شماري محسوب مي شد که به عنوان فعالين ابتدائي تحركات انقلابي در بابلسر محسوب مي گردند.

شرکت در راه پيمائي ها ، شعار نويسي هاي شبانه بر ديوار هاي معابر عمومي ، توزيع پيام هاي حضرت امام و ساير مراجع تقليداز عمده فعاليت هاي انقلابي شهيد به شمار مي آمد.

سرانجام در هنگام راه پيمائي مورد اصابت گلوله ي مزدوران قرار گرفت و شهد شيرين شهادت را شادمانانه نوشيد

۴۰

شهرستان بابلسر

شهيد حسينعلي حسين نژاد عربي

حسينعلي در سال ۱۳۳۴ در روستاي کاله از توابع شهرستان بابلسر به دنيا آمد .

پدرش شعبانعلي ، به شغل آزاد اشتغال داشت .

دوران ابتدائي را در دبستان نواب صفوي گذراند.

شجاعت و بي پروايي ، عشق به اسلام و اهل بيت ، انسان دوستي و کرامت ، و کمک به مستضعفان و محرومان از خصايل نيکوي آن انسان وارسته محسوب مي گرديد.

شهيد، به شرکت در مراسم ديني و مذهبي و بخصوص شرکت در عزاداري هاي ايام محرم عشق مي ورزید.

با آن که توفيق ادامه ي تحصيل را نيافته بود؛ اما اهل مطالعه بود و به شعر و ادب علاقه اي ويژه داشت .

در سال ۱۳۵۳ به خدمت نظام وظيفه اعزام گرديد و دوران دوساله ي خدمت را با موفقيت گذراند و در سال ۱۳۵۵ موفق به اخذدترچه ي پايان خدمت گرديد.

متاهل بود و ثمره ي ازدواجش يك فرزند مي باشد .

در تظاهرات عده اي از چماقداران كه به منظور حمايت از رژيم پهلوي در تاريخ ۱۱/۷/۵۷ در منطقه ي عرب خيل بر پا گرديده بود در هنگام مقابله با آن خود فروختگان ، با ضربات چاقو به شهادت رسيد.

\*\*\*\*\*

قطعه شعري به يادگار مانده از شهيد :

انقلاب از نام تو بر ما نشان

اي حسين اي آيه ي جام جهان

ماه بهمن شرح حال عشق تو

اي مرور خاطرات هر زمان

۴۱

شهرستان فریدونکنار

شهیدحاج اسماعیل عباسیان فریدونی

شهید حاج اسماعیل عباسیان فریدونی که به سبب مسن بودن به حبیب ابن مظاهر انقلاب ملقب گردید، فردی وارسته ، عارف و متدین بود.

در شهرستان فریدونکنار به دنیا آمد و شغل آزاد داشت.

از افراد نیکو کار شهرش محسوب می شد و در این زمینه شهره ی خاص و عام بود.

به حضرت سیدالشهداء عشق می ورزید، و از گردانندگان هیات مذهبی و مراسم دهه ی ماه محرم بود .

به توفیق سفر به خانه ی خدا نایل آمد و آرزوی دیرینه اش محقق شد.

سرانجام پس از سال ها خدمت به مردم و تلاش بی امان در راه تحقق اهداف عالیّه ی اسلام به آنچه که زیننده اش بود رسید و به شهدا ی کربلا پیوست .

\*\*\*\*

۴۲

شهرستان بابلسر

شهید علیرضا شفیع زاده

علیرضا ، به سال ۱۳۲۹ در خانواده ای که به کشاورزی اشتغال داشت متولد شد.

دومین فرزند خانواده بود و دو برادر و سه خواهر داشت .

بعلت مساعد نبودن وضعیت مالی در حالی که ۱۱ ساله بود؛ ترك تحصیل کرد و به همراه پدر به کشاورزی پرداخت .

علاوه بر همکاری با پدرش در امر کشاورزی ، به خاطر رفاه حال اعضای خانواده اشبه کارگری روزمزد هم می پرداخت .

در معیت پدر، در مراسم روضه خوانی و جلسات هیئت های عزاداری شرکت می جست .

پدرش به زیارت مرقد حضرت سید الشهداء مشرف گردید و مسوولیت رسیدگی به امور خانواده بر دوش علیرضا افتاد .

علیرضا به جرگه فقّالین سیاسی و مخالفینحاکمیت پهلوی پیوست .

در هشتم محرم سال ۵۷ ماموران رژیم به اجتماعشان یورش برد که شهید موفق شد از چنگ مزدوران بگریزد . سرانجام در هنگامی که به همراه دیگر مردم انقلابی جهت تسخیر پاسگاه ژاندار مری به آنجا یورش می برند به همراه شهید عبا سیان مورد اصابت گلوله قرار گرفت و او را به منظور مداوا به بیمارستان امیر کلا منتقل نمودند.

معالجات موثر واقع نگشت و سرانجام علیرضا به آرزویش، شهادت نایل آمد .

شهرستان بابلسر

شهیدان، طوبی و خدیجه یزدان خواه کناری

شهیده نوجوان، طوبی یزدان خواه، و خواهر شیر خوارش خدیجه، از شهدای مظلوم فریدون کنار محسوب می شوند.

طوبی در سال ۱۳۴۷ متولد شد.

پدرش نوروز علی \* کارگری متدین بود و تمامی سعی و تلاشش را بر این نهاد بود تا در محیطی مذهبی فرزندان را تربیت نماید و با همکاری همسرش شهر بانو، کوشش می نمود فرزندان را مومن و معتقد تربیت نماید.

طوبی، چهار سال در مدرسه ی ابتدایی شهرش تحصیل نمود.

نوجوانی مهربان و دوست داشتنی و با احساس بود و با آن که سن و سال چندانی نداشت، دوشا دوش مادر، به خانه داری و بچه داری می پرداخت.

بیشتر از سن و سالش می فهمید و قانع و کم توقع بود.

در هنگام باز گشایی دبستان، معلم طوبی از این که او با لباسی مندرس سال تحصیلی را شروع کرده است، متأثر می شود و با مراجعه به پدر خانواده از او می خواهد که پوشاک و کفشی مناسب برای فرزندش تهیه کند. هنگامی که رخت و کفش تهیه می شود، طوبی به علت این که برخی از هم کلاسی هایش امکان خریدن لباس و کفش نو را ندارند، از پوشیدن لباس و به پا کردن کفش پرهیز می کند و آنها را برای استفاده در عید به کناری می گذارد.

نحوه شهادتش را به طرق مختلف روایت کرده اند اما موثق ترین آن بشرح زیر است:

در روز شهادت، طوبی خواهر شیر خوارش را بر دوش گرفته و جهت بازی به داخل کوچه می برد.

در کوچه پدرش را می بیند از او پول گرفته به مغازه رفته و پفک یا شکلات می خرد.

در همین حین، ماموران ارتش، برای مقابله با تظاهرات خیابان را محاصره و اقدام به تیر اندازی می کنند.

مردم انقلابي ، به منظور در امان ماندن، به خانه هاي اطراف كه عمدا جهت پناه دادن درب هايشان را باز گذاشته اند، پناه مي برند . طوبي هم به همراه خواهري كه در دوش گرفته بود ، از ترس به خانه اي پناه مي برد و در پشت در خانه، مخفي مي شود.

در همين لحظه، يكي از ماموران از داخل كوچه بطرف آن درب شليك مي كند، تير ابتدا بر قلب طوبي مي نشيند و پس از عبور از قلبش، به قلب خديجه فرو رفته و هر دو نفر را مظلومانه به شهادت مي رساند .

\*\*\*

وای اگر خمینی اذن جهادم دهد

ارتش دنیا نتواند که جوابم دهد

\*\*\*

پرچم خونین اسلام ، در دست مجاهد مردان ، زنده بماند جاویدان،

فتح اسلام ، در جهاد است

\*\*\*

ای خواهر ، برادر ، ما با هم متحد می شویم

تا بر کنیم ریشه ی استبداد

\*\*\*

شاه باید بر گردد

اعدام باید گردد

\*\*\*

ما می گیم شاه نمی خوایم ، نخست وزیر عوض می شه



\*\*\*

نه شرقي ، نه غربي ، جمهوري اسلامي

نه شرقي ، نه غربي ، حكومت اسلامي

\*\*\*

امريكا امريكا مرگ به نيرنگ تو

خون جوانان ما مي چكد از چنگ تو

\*\*\*

مرگ براين حكومت پهلوي

\*\*\*

۴۵

شهرستان محمود آباد

شهيد محمد جان رضايي

معلم شهيد، محمد جان رضايي، در خانواده اي مسلمان و معتقد در روستاي آهي محله ي محمود آباد، به دنيا آمد .

پدرش حمزه از راه کشاورزي امرار معاش مي نمود و مادرش زليخا نام داشت .

تحصيلات ابتدائي را در روستاي محل سکونتش گذراند.

سپس ، جهت ادامه ي تحصيل در دبیرستان پهلوي سابق (امام خميني فعلي ) شهرستان آمل نام نويسي نمود.

از آنجا که فردي معتقد ومذهبي بود و اندیشه اي بيدار و روشن داشت ، در مقابل ظلم و جور و فاصله ي طبقاتي جبهه گيري نموده وبه فعاليت هاي سياسي روي آورد.

به استخدام آموزش و پرورش در آمد و جهت تدريس روانه ي مدارس شهروروستاهاي همجوار گرديد.

همزمان با عمومي شدن فعاليت هاي سياسي ملت مسلمان ، شهيد رضايي نيز به صورت علني و آشکارا فعاليت خود را آغاز نمود و در تظاهراتي که ابتدا در شهر بابل و آمل بر پا مي گرديد، مشارکت فعالانه داشت .

از آنجا که هنوز همشهرينانش بطور گسترده و يك پارچه به انجام

راه پيمائي همت نمي گماردند، شهيد ،جهت تبليغ اهداف انقلاب و آگاه سازي مردم شهرش از نيات حضرت امام خميني ، نوار ها و اعلاميه هاي آن حضرت را بصورت مخفيانه در سطح شهر و روستا توزيع مي نمود.

بعد ها که دامنه راه پيمائي ها ، شهر محمود اباد را نيز در بر گرفت ، شهيد در محمود اباد و شهر هاي همجوار فعاليت هاي انقلابي خود را پي گرفت .

در روز بيست و يكم بهمن که جهت شرکت در راه پيمائي به شهرستان آمل رفته بود،به او اطلاع رسيد ، مردم محمود آباد نيز قصد تصرف پاسگاه ژاندارمري را دارند.

بدون فوت وقت، به منظور هدايت و سازماندهي ، خود را به آنجا رساند و بعلت تجربياتي که در راه پيمائي هاي شهرهاي همجوار کسب کرده بود ،آنگونه که شايسته بود، مردم را جهت تصرف پاسگاه ژاندارمري شهرستان هدايت نمود.

در همان جا در حال تصرف پاسگاه بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسيد.

\*\*\*\*\*

شهرستان آمل

شهید هدایت صابر

هدایت صابر به سال ۱۳۴۲ - همزمان با سالی که رهبر فقید انقلاب؛ حضرت امام خمینی وعده داده بود که انقلاب توسط مریدانش که در حال حاضر طفلان گهواره اند به پیروزی خواهد رسید - در خانواده ای محروم و فاقد تمکن مالی در قریه ی آهنگر کلای دشت سر چشم به گیتی گشود .

تحصیلات ابتدایی را در دبستان بیست و یک آذر ( شهید مفتح ) محل تولدش آغاز کرد .

تا کلاس چهارم ابتدایی را در همان دبستان گذراند تا این که به علت فشارهای اقتصادی و نداشتن زمین مزروعی اعضای خانواده ، ناگزیر شدند به منظور اشتغال به کار و تامین معاش به شهرستان آمل کوچ کنند.

هدایت سال پنجم ابتدایی را در دبستان فرسیوی آمل پی گرفت .

منظم ، با نشاط ، با ذکاوت و مهربان بود از این رو خیلی زود مورد توجه مدیر و معلمان آن مدرسه قرار گرفت .

پس از آن که تحصیلات ابتدایی اش با موفقیت به پایان رسید ، جهت ادامه ی تحصیل در مقطع راهنمایی ، در مدرسه شریعت زاده ی سابق ( شهید صابر ) نام نویسی کرد.

تحصیلات راهنمایی شهید مقارن با شروع راه پیمایی ها علیه رژیم حاکم بودوبه خاطر فراگیر شدن اعتراضات ، مدارس تعطیل شد .

شهید هدایت نیز همانند سایرین در تظاهرات فعالانه شرکت

می نمود .

به حضرت امام عشق می ورزید.

در مقابل ممانعت مادرش جهت حضور در راه پیمایی می گفت :

" مادرم ، اگر مرا حفظ کنی و اجازه ندهی که در تظاهرات شرکت کنم ، و مادر فرد دیگر هم مثل تو همین کار را بکنی مانع بچه اش بشود ، پس دیگر چه کسی هست که در راه پیمایی ها شرکت کند و انقلاب را به پیروزی برساند "

تا این که در تظاهرات گسترده ای که در روز ۱۸ آبان ماه سال ۱۳۵۷ در شهرستان آمل بر پا شده بود، شرکت نمود و به همراه سه دلاور مرد دیگر به شهادت رسید .

۴۷

شهرستان آمل

شهید عباس تبریزی

شهید عباس تبریزی به سال ۱۳۳۷ در شهرستان آمل زاده شد.

تا سال سوم دبیرستان تحصیل نمود و سپس به منظور کمک به معیشت خانواده، شغل شاگردی عکاسی را برگزید. از آنجاکه ورزشکار بود و در شنا مهارت داشت ، تابستان ها وظیفه ی ناجی غرقی را بر عهده می گرفت .

روحیه ای کنجکاو و جستجو گر داشت و برای یافتن پرسش هایش به مطالعه روی آورد و در همین راستا با گرایش های مختلف سیاسی و اعتقادی آشنا گشت و با آگاهی کامل دریافت که تنها راه نجات مردم و سعادت مردم در آیین اسلام نهفته است

شهید از پیش قراولان انقلاب شهرستان آمل محسوب می گردد و از اولین افرادی است که تظاهرات مردمی را پایه ریزی و اجرا نموده بوده اند.

برای اشتغال به کار و شرکت فعالانه تر در مبارزات رژیم پهلوی به تهران هجرت نمود و در جنوب شهر تهران اقامت نمود.

اقامت او در تهران دامنه ي فعالیت هایش را گسترده تر نمودو در راه پیمایی ها و جنگ و گریز های خیابانی همواره شرکت می نمود .

در روز بیست و یکم بهمن ماه به جمع همافران نیروی هوایی پیوست و از آنجا که زندگی خود را وقف تحقق انقلاب نموده بود، اسلحه ای تهیه کرد و به صورت مسلحانه مبارزات خود را پی گرفت .

در همان روز وقتی مطلع شد ، ماموران کلانتری شش مردم را به گلوله بسته اند، با سازماندهی افراد به آن کلانتری یورش برده و آنجا را به تصرف نیروهای مردمی در آورد .

نیروهای گارد به محض این که از تسخیر کلانتری مطلع می شوند با تانک و ريو های ارتشی پر از نیرو خیابانهای اطراف را محاصره کرده و بسو شان شلیک می کنند . عباس دلاور برای انفجار تانک دواطلب شده ، به سوی تانک یورش برده و به وسیله ي نارنجک تانک را از کار می اندازد.

مبارزه ي مسلحانه سنگر به سنگر ادامه می یابد و شهید يك لحظه از حرکت باز نمی ایستد . در ادامه جنگ و گریز ، نیرویی وابسته به گارد جاویدان را مشاهده می کند که با مسلسل به مقابله با مردم انقلابی پرداخته و چند نفر را به خاک و خون کشیده است.

عباس ، شجاعانه با اسلحه به سويش نشانه رفته و او را مورد اصابت گلوله قرار می دهد.

مبارزات بي امانش همچنان ادامه می یابد تا اینکه در ساعت چهار بعدازظهر گلوله ای به قلب دریابیش اصابت کرده و او را به شهادت می رساند .

یاران شهید موفق می شوند پیکر مشک بويش را به آمل منتقل کنند .

در روز بیست دوم بهمن ماه ، همزمان با به بار نشستن نهال انقلاب

تشییع جنازه ي شهید عباس تبریزی با شکوه تمام انجام می پذیرد .



شهرستان آمل

شهید بهروز غلامی

پنج تیرماه سال ۱۳۳۹ شمسی در روستای پاشاکلا ی دشت سر از توابع شهرستان آمل دیده به جهان گشود .  
تحصیلات اول و دوم ابتدایی را در دبستان زادگاهش گذراند.

سپس خانواده اش به لاریجان مهاجرت نمودند و بهروز جهت ادامه ی تحصیل در دبستان لاریجان ثبت نام نمود.  
تا سال اول راهنمایی در همان شهر به تحصیلات خود ادامه داد.

سال دوم راهنمایی، به محل تولدش باز گشت و در مدرسه ی راهنمایی طالب آملی به تحصیلاتش ادامه داد و گواهی نامه پایان دوره راهنمایی را اخذ نمود .

از آنجا که علاقه ی شدیدی به صنعت برق و الکترونیک داشت، از تحصیلات چشم پوشید و در سال ۱۳۵۵، به تهران مهاجرت نمود تا در آموزشکده ی افشاریان میدان امام حسین، تعمیرات رادیو و تلویزیون را فرا گیرد .  
پس از اشراف بر کار تعمیرات لوازم صوتی، در بازار تهران واقع در خیابان ناظم الاطباء در شرکت ایران- ژاپن مشغول به کار گردید.

در آنجا بود که با بازاریان انقلابی آشنا گشت و با این آشنایی زندگی سیاسی آینده اش شکل گرفت .

در جلسات سیاسی که توسط بازاریان انقلابی مخفیانه بر پا می گردید شرکت می کرد و در آن جلسات در خصوص نحوه ی مقابله با رژیم و چگونگی راه اندازی اعتصابات و راه پیمایی ها تصمیم گیری می شد.  
بهروز، از فعالین سیاسی بازار شمرده می شد .

اعلامیه های حضرت امام توسط او از تهران به آمل منتقل و جهت توزیع به افراد مورد وثوق تحویل داده می شد .

در تظاهرات منسجمی که در آبان ماه در تهران بر پا شده بود، مجدانه شرکت نمود و سپس به آمل بازگشت و به ساماندهی و برنامه ریزی تحرکات انقلابی مردم شهر شمبادرت کرد .

در ساعت ۱۱/۳۰ روز هفدهم آبان ماه پس از اوج گیری راه پیمایی، برای تهیه کوکتل مولوتوف به خانه مراجعه نمود.

مادر از برگشتنش به تظاهرات ممانعت کرد و از او خواست که از این کار چشم پپوشد.

اما شهید نپذیرفت و با کوکتل مولوتوف به جمع انقلابیان پیوست.

روبروی شهربانی، در حال آتش زدن فتیله کوکتل، از ناحیه ی قلب مورد اصابت گلوله قرار می گیرد و به شهادت می رسد .

جنازه ی مطهر شهید، غروب پنج شنبه مصادف با عید مبارك قربان ، با شکوه و عظمت خاصی تشییع گردید.



## شهرستان آمل

## شهید محسن خاتمی مقدم

شهید سید محسن خاتمی مقدم سال ۱۳۳۲ در شهرستان آمل دیده به جهان گشود.

در مدارس ابتدایی و متوسطه ی زادگاهش به تحصیلات ادامه داد.

به خاطر اعتقادات خانوادگی مطابق با معیارهای مذهبی تربیت گردید و مقید به ادای نمازهای یومیّه و فریضه ی روزه بود.

در مراسم سینه زنی ایام تاسوعا و عاشورای حسینی، مشتاقانه شرکت می کرد.

از آنجا که روح ظریف و لطیفش تحمل نامردمی ها و فقر همشهریانش را نداشت و در مقابل ظلم و جور آشفته و عصبانی می شد و چون سر منشا همه ی این ستم ها را بی کفایتی های دستگاه حاکم می دانست، از زمان دوره ی نوجوانی به مخالفان شاه پیوست .

دوران سربازی محسن همزمان بود با فرمان حضرت امام مبنی بر ترک خدمت سربازی و فرارشان از ارتش، به همین دلیل او مترصد آن بود تا در وقت مناسب پس از فراهم کردن سلاح، به فرمان امام لبیک بگوید و از محل خدمت متواری شود، اما با همه ی سعی و کوشش امکان تهیّه ی سلاح را نیافت؛ بدون اسلحه از پادگان گریخت .

پس از فرار از سربازی تمامی مشغله ذهنی شهید در یاری رساندن به انقلاب خلاصه می شد، از این رو، در تظاهرات شهرستان آمل و تحرکات سیاسی ضد شاهنشاهی سرسختانه شرکت می نمود، و اعلامیه ها و تصاویر حضرت امام را شبانه در خانه ی مردم توزیع می نمود.

در سینما، هنگامی که قبل از شروع فیلم، تصویر شاه بر پرده ظاهر می شود، از جا برخاسته و با مشت های گره کرده، "شعار مرگ بر شاه" را فریاد می کند و متعاقب آن، سایر تماشاگران نیز از او پیروی کرده و با فریادهای مرگ بر شاه به خیابان می ریزند .

پس از خبر شنیدن تشریف فرمایی حضرت امام، به کمیته های محلی رفته و شبانه به پاسداری و محافظت از کوچه ها و خیابان های آمل پرداخت.

در ساعت ۴ بامداد روز بیست و یکم بهمن ماه سال ۱۳۵۷ به منظور کمک به برادران انقلابی، پس از وداع با مادر عازم تهران می شود.

بنا به روایت دوستان همراهِش، در هنگام نماز صبح، دو رکعت نماز اضافه دیگر به نیت شهادت اقامه می کند. برای اجابت فرمان امام، به حکومت نظامی توجه نمی کند و به همراه مردم انقلابی تهران به خیابان ها هجوم برده و پادگان ها و پاسگاه ها را یکی پس از دیگری تصرف و خلع سلاح می نماید.

عصر، در کنار درب پادگان عشرت آباد اسلحه ای را تحویل می گیرد و از دوستانش خدا حافظی می کند .

این خدا حافظی، آخرین دیدار دوستانش با او بود ، چون پس از آن دیگر او را نمی بینند .

دوستان به گمان اینکه محسن به آمل برگشته است، به شهرشان باز می گردند، اما در آنجا هم اثری از او نمی یابند.

خانواده، بسیار نگران می شوند و همه جا را به منظور یافتنش جستجو می کنند .

تصویرش را به روزنامه ها می دهند؛ اما تلاش شان بدون نتیجه-

می ماند.

مطلع می شوند که دفتر حضرت آیت الله طالقانی عکس گروهی از شهدایی را که گمنام و غریبانه پس از شهادت به خاک سپرده شده اند در اختیار دارد .

پس از مراجعه ، تصویر جنازه ی خونین شهید را در بایگانی دفتر آیت الله طالقانی مشاهده می کنند.

در پشت عکس این کلمات نوشته شده بود :

جوان ، بیست و پنج ساله

مرگ : اصابت گلوله به گلو

سوختگی شانه راست ، اصابت سرنیزه

محل شهادت : باغ شاه

فرازي از وصيت نامه ي شهيد محسن حاتمي مقدم:

مادرم :

مي دانم كه مي داني اين مرگ مرگ واقعي نيست؛

بلكه زندگي ابدي است .

چون از خون ما زمين رنگين مي گرددو آزادي را

براي گليّه ي مسلمين به ارمغان مي آورد تا آن ها بتوانند

در راه حق و حقيقت به زندگي آزاد خویش در راه

طاعت پروردگار متعال ادامه بدهند.

\*\*\*\*

مادرم!

يادم هست كه همیشه مي گفتي ، جان چه قابل كه درره جانان دهم

پس جان بي مقدار من چه قابل كه در راه ميليون ها

عزیز مسلمان فدا نمايم .

شهرستان محمود آباد

شهید کاظم رامی

محمد کاظم به سال ۱۳۴۴ در آهو محله ی شهرستان محمود آباد، دیده به جهان گشود.

پدرش صادق و مادرش مریم نام داشت .

در خانواده ای مذهبی و مقتید به احکام شرعی رشد یافت .

جهت تحصیلات ابتدایی در مدرسه ی آرش آن زمان (شهید رامی فعلی) نام نویسی نمود و از آنجا که تمایلی به ادامه ی تحصیل نداشت تنها تا سال پنجم ابتدایی به تحصیلاتش ادامه داد.

خوش مشرب، انسان دوست ، و مهربان بود.

به پدر و مادرش بی نهایت احترام می گذاشت .

به همراه پدر ،جهت انجام فرایض دینی به مسجد محل می رفت و در مراسم مذهبی و روضه خوانی های ایام محرم مشارکت فعالانه داشت .

با آن که در ایام انقلاب تنها سیزده سالش بود ،در تظاهرات مردمی شرکت می کرد .

در روز بیست و دوم بهمن ماه در هنگامی که به همراه مردم برای تصرف پاسگاه ژاندارمری روانه شده بود ،بر اثر اصابت ترکش نارنجک مصدوم شده وبه خانه بر می گردد.

شب هنگام به افتخار شهادت نایل می گرددو در تکیه ی شهدای آهو محله به خاک سپرده می شود .

\*\*\*\*\*

فرازهایی از سخنان شهید در آخرین دیدار با مادرش :

من چي ام از مردم و جوانان ديگر کمتر است . من به خواست خدا در راه پيمائي ها شرکت مي کنم و شهيد مي شوم .

شهرستان آمل

شهید، علی اصغر فاضلی

علی اصغر فاضلی، در سال ۱۳۱۱ در روستای درویش خیل، از توابع شهرستان آمل به دنیا آمد.

پدرش، محمد نام داشت و کشاورز بود.

قبل از شروع تحصیلات دبستانی، جهت فراگیری قرانت کلام الله مجید به مکتب خانه رفت و در آنجا روحش با تعالیم قرآن مانوس شد.

از آنجا که در آن زمان محل سکونتشان فاقد مدرسه بود، جهت تحصیلات ابتدایی به شهرستان آمل رفت و در منزل عمه اش اقامت گزید و توفیق یافت تا پایه ی ششم ابتدایی نظام قدیم ادامه ی تحصیل دهد و مدرکش را اخذ نماید.

به علت نا مساعد بودن وضعیت اقتصادی خانواده، ترک تحصیل نمود و به منظور کمک به خانواده، همراه با پدر به کشاورزی پرداخت.

پس از چندی، پدرش به سختی بیمار گشت و از آنجا که قادر به کار کردن نبود، علی اصغر، به تنهایی مسوولیت در تامین معاش خانواده را بر عهده گرفت.

در سال ۱۳۴۲ که با سخنرانی حضرت امام در مدرسه ی فیضیه ی قم و کشتار بی رحمانه مردم مومن مقارن گردیده بود، او با روحانیان طراز اول قم و تهران آشنا گردید و این آشنایی زندگیش را به گونه ای دیگر رقم زد.

قبل از آن تنها فرایض دینی اش را ادا می کرد و به تلاوت قرآن بسنده می نمود اما پس از مرادده با روحانیان مجاهد بطور مخفیانه در مجالس سیاسی - مذهبی حضور می یافت و ارتباط خود را با مخالفان رژیم گسترده تر می نمود.

از همان زمان مقلد حضرت امام بود و جزو معدود افرادی شمرده می شد که رساله عملیه ی آن حضرت را در اختیار داشت .

علاقه ی فراوانی به تحقیق در زمینه ی نهج البلاغه داشت همچنین همت می نمود که اشعار و مراثی مرتبط با قیام عاشورا را تهیه و حفظ نماید و کتاب وزین " گنجور عشق " اثر محمد سلطان خضری متخلص به نواب را كاملاً حفظ بود آن را در مجالس و مراسم برای مخاطبان می خواند.

در حال حاضر نیز نوار مرثیه و روضه خوانی او به یادگار مانده است .

علاقه ی زیادی به مسافرت به قم و مشهد و مزار سایر امام زادگان داشت و از هر فرصتی برای رفتن به زیارت بهره می برد .

به خاطر ارتباط تنگاتنگی که با علمای حوزه داشت ، خانه اش در ماه های محرم و رمضان ، محل استقرار روحانیان اعزامی از قم بود و با رضایت کامل از آنان پذیرایی می نمود. از جمله ی آنان می توان به حجت الاسلام والمسلمین حاج محمد حسین بهجتی اردکانی اشاره نمود.

آذرماه سال ۱۳۵۷ ، جهت شرکت در راه پیمایی گسترده ی مردمی به بابل رفت و در آن تظاهرات شرکت نمود . در همانجا بود که بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسید.

شهادت آن دلیر مرد عارف ، نقش بسزایی در تحریک احساسات مردم امل، و ترغیب شان جهت شرکت در فعالیت ضد شاهی ایفا نموده بود.

## شهرستان آمل

## شهید نعمت الله محبّی

نعمت الله محبّی در خانواده ای متوسط و بازاری در شهرستان آمل چشم به جهان گشود.

پس از آنکه موفق شد دیپلم خود را در رشته ی ادبیات اخذ نماید، قصد آن را داشت تا جهت تحصیلات عالی به خارج برود، اما بر اثر بروز پاره ای مشکلات موفق به تحصیل در خارج نشد.

به خدمت نظام وظیفه روانه شد.

دوران آموزشی را در پادگان آموزشی ژاندامری جهرم گذراند ، سپس به مازندران منتقل شد و در ژاندامری شهرستان نور با درجه ی گروهان سوم وظیفه به خدمتش ادامه داد.

پس از اطلاع یافتن از فرمان حضرت امام و دستور حکیمانه و مقتدرانه اش به سربازان ، جهت ترك خدمت، گروهی از سربازان را تشویق به اجابت فرمان حضرت امام نمود، که در نهایت، در تاریخ ۱۶/۱۰/۵۶ تبلیغاتش گارگر افتاد و با گروهی از هم خدمتتان از پادگان گریخت .

پس از گریختن از خدمت ، زندگی سیاسی نیمه مخفی اش شکل گرفت .

در جلسات مذهبی تفسیر قرآن و شرح نهج البلاغه شرکت می نمود .

در عصر روز پنجشنبه ۱۷/۱۰/۵۷ که مصادف گردیده بود با ششم محرم ، جهت شرکت در مراسمی که توسط پیشتازان انقلاب شهرستان آمل در تکیه ی هدایت برگزار می شد ، اعلام آمادگی نمود و به منظور برنامه ریزی مبارزات در آن مراسم حضور یافت .

از آنجا که با تاکتیک های نظامی آشنا بود و تجرو تسلط فراوانی در آموزش داشت ، در کلاس های آموزشی که مخفیانه برگزار می گردید ، وظیفه ی مربی نظامی را بر عهده گرفت .

در همان زمان ، جهت ادامه تحصیل از امریکا برایش دعوت نامه صادر گردیده بود؛ اما ایشان به خاطر شرکت در فعالیت های مبارزاتی ، از سفر به امریکا سر باز زد .

در همان زمان ، شهید فاضلی کاملاً" مورد شناسایی قرار گرفته بود ؛ از آن رو ناچار بود جهت گریز از تعقیب و دستگیری ماموران ساواک به خانه ها و مغازه های مردم پناه ببرد.



ساعت ۱۰ صبح روز جمعه، در هنگام برگشت از تظاهرات با راه پیمایی جدیدی برخورد می کند .

قبل از این که توفیق شرکت در راه پیمایی را بیابد شناسایی شده و مورد تعقیب نیروهای گارد ویژه قرار می گیرد؛ اما همچون گذشته ، از چنگال آنان می گریزد.

تعقیب همچنان ادامه می یابد و ماموران او را در میدان ملك زاده محاصره می کنند.

مجدداً از کمند محاصره آنان خود را می رهاوند ، تصمیم می گیرد به منزل یکی از شهروندان پناه ببرد؛ اما این بار توفیق نمی یابد و قبل از رسیدن به داخل خانه ، توسط یکی از ماموران گارد ، غافل گیر می شود

مامور، حین فحاشی، گلوله ای به سوی شلیک می کند ، اما تیر اول به او اصابت نمی کند ، پس از آن ، از فاصله ۵ متری، دو گلوله ی دیگر ، بسوی شلیک می کند . یکی از گلوله ها به سینه اش می نشیند . در حالیکه خون از سینه اش فوران می کرد ، با انگشت اشاره، با خون مشک بویش ، به نوشتن شعاری اقدام می کند، و قبل از این که نوشتن شعارش به اتمام برسد، از هوش می رود.

در ساعت ۱۰ صبح، او را به بیمارستان شیروخورشید (هلال اهرم) منتقل می کنند؛ اما روحش به ملکوت اعلا سفر کرده و به دیگر شهدا، می پیوندد.

شهرستان آمل

شهید، حسین صداقت

به سال ۱۳۴۰ در یکی از روستا های تابعه ی آمل، به نام مرزنکلا متولد شد.

تحصیلات ابتدایی را در روستای محل سکونتش به پایان رسانید و سپس به منظور ادامه ی تحصیل در مقطع راهنماییبه شهر آمل مهاجرت نمود.

چون وضعیت مالی خانواده مساعد نبود ، ناچار شد ترك تحصیل نموده ، به عنوان گارگر کوره ی آجر پزی که شغلی سخت و جانفرسا بود ، شروع به کار کند.

پس از آن ، به همراه دوستش ، برای یافتن کار به تهران هجرت کرد و موفق شد در کارگاهی به کار تولیدی اشتغال ورزد.

در همان ایام بود که بانندیشه های انقلابی آشنا شد و به صورت مخفیانه در مراسم و مجامع سیاسی و مذهبی حضور یافت .

پس از دو ماه که به خانه برگشت ، تاثیر پذیری از مراودات جدیددر او به حدی بارز بود که خانواده و دوستان جدیدش را متحیر ساخت .

در تحرکات سیاسی مشارکت فعالانه داشت .

از آنجا که فقط ، هفته ای ۳ روز در کارگاه اشتغال به کار داشت ، باقیمانده ی وقتش را صرف کمک به انقلاب و تحقق اهداف آن می کرد .

نمازش را تا آنجا که ممکن بود در اول وقت ادا می کرد .

مهربان ، گرم ، صمیمی و خوش خلق بود و برای دوستی جایگاه ویژه ای قائل بود.

در ۲۶ دی ماه سال ۵۷ که شاه با مشاهده ی مقاومت و ایستادگی مردم ناچار به ترك ایران شد ، او اولین کسی بود که روزنامه ی حاوی این خبر را به نزد اقوام و دوستانش آورده و با اشتیاق فراوان به هر که می رسید، این روزنامه را نشان می داد.

از دیگر فعالیت های به یاد ماندنی اش ، انتقال اعلامیه ها و تصاویر حضرت امام از تهران به زادگاهش بود.

به محض این که خبر آمدن امام را شنید ، جهت استقبال از آن حضرت ، شبانه به فرودگاه رفت و تا صبح در انتظار تشریف فرمایی مقتدایش در سرمای شدید بهمن ماه ، ماند.

سر انجام ، در عصر روز بیست دوم بهمن ماه سال ۱۳۵۷ در حالی که سلاح به دست مشغول نگاهبانی و صیانت از انقلاب بود بر اثر اصابت گلوله ای که توسط شب پرستان کوردل شلیک شده بود ، به فیض شهادت نائل آمد.

\*\*\*\*\*

۵۴

شهرستان آمل

شهید علی عظیمی

مجاهد قهرمان ، علی عظیمی ، در خانواده ای محروم و مستضعف متولد شد.

پدر ، بخاطر شیفتگی و ارادتش به مولای متقیان ، نام علی را برایش برگزید.

در سن پنج سالگی به بیماری سختی دچار شد به همین علت در بیمارستان هفده شهریور مورد عمل جراحی قرار گرفت و درمان گردید.

تا مقطع پنجم ابتدایی به تحصیلاتش ادامه داد ، سپس ، به منظور تحصیل علوم دینی به قم عزیمت کرد.

به منظور آمادگی بیشتر از قم به ساری و پس از آن جهت ادامه ی تحصیلات حوزوی به حوزه ی علمیه ی مسجد جامع آمل رفت .

در یکی از شب ها که در حجره ی مسجد جامع تنها مانده بود ، دچار وحشت شده و از آنجا گریخت .

جهت اشتغال به کار ، به عنوان کارگر کاشی کار به فعالیت پرداخت ، تا این که در این کار صاحب مهارت شد .

در همان زمان با افراد مذهبی و مخالف رژیم حاکم آشنا شد و از نظر روحی متحول گردید.

همزمان با فاجعه ي زلزله ي طبس ، به منظور کمک به زیر آوار ماندگان به آن شهر ویران سفر کرده و ده روز در آنجا به مصدومین حادثه یاری رساند.

تمامی دل مشغولی های شهید، روشنگری بر علیه حکومت فاسد پهلوی بود .

به عنوان نمونه هنگامی که در منزل افسری در جاده ي هراز مشغول کاشی کاری بود ، طی مناظره اي بر او غالب شد و آن افسر را به گروه مخالفان رژیم هدایت کرد .

همزمان با شرکت در تظاهرات، در آتش زدن و شکستن شیشه های مشروب فروشی ها نیز فعالیت مشارکت می نمود .

از آنجا که به خاطر گستردگی دامنه فعالیت هایش، توسط ساواک شناسایی گردیده بود، در حالیکه بر ترک موتورسیکلت در جاده ي هراز تردد می کرد ، به سویش تیراندازی می شود . این ترور نا فرجام می ماند؛ اما این گونه توطئه ها نمی توانست بر عزم راسخ خللی وارد سازد و او به مبارزات بی امان خود ادامه داد. بارها دوستانش از او شنیده بودند که می گفت :

" باید آنقدر ما را بکشند تا بالاخره پیروز شویم "

صبح روز ۱۶ مهر، هنگامی که قصد داشت از منزل خارج شود، از مادر خواست که به او پیراهنی کهنه بدهد. علاوه بر آن از مادر خواست که با پولی که پس انداز کرده است، بدهی هایش را تسویه نماید. مادر نگران شد، واز اوخواست که در خانه بماند و بیرون نرود؛ اما او تصمیم خود را گرفته بود.

علی برای شرکت در راه پیمایی به نزدیکی های پل آمل رفت .

ماموران، راه تظاهرات را مسدود کردند . علی از مشاهده ي این امر تاب و تحمل از دست داد و با فریادی بلند اعتراضش را بگوششان رسانید.

نیروهای گارد که وضعیت را پر مخاطره دیدند ، به سوی مردم بی دفاع شلیک کردند.

علي براي آن كه جان مردم را نجات دهد ، آنان را به طرف مغازه اي هدايت كرد و در انجا پناهشان داد و سپس براي نجات جان ديگران به طرف پل بازگشت .

ماموران كه از دور ناظر رشادت هایش بوده اند به طرفش شليك كردندو درست در وسط پل، بر اثر اصابت گلوله به سر به شهادت مي رسد .

جنازه ي مطهر علي عظيمي ،در حالي كه علماي بزرگي همچون ايت الله جوادي آملی ، آيت الله حسن زاده و ساير روحانيان در مراسم تشييع جنازه اش شركت داشتند ، با شكوه كامل تشييع و در بارگاه امامزاده ابراهيم شهرستان آمل به خاك سپرده شد

\*\*\*\*\*

شهرستان آمل

شهید تقی پاشا

شهید دلاور ، تقی پاشا ، در بیستمین روز از فروردین ماه هزار و سیصد و سی و هفت در روستای امیری لاریجان پا به عرصه ی گیتی نهاد.

خانواده اش عاشق اهل بیت بود و ار این بابت او نیز در محیطی که ملامال از عطر اسلام و قرآن بود رشد و پرورش یافت.

از همان ابتدای نوجوانی و به محض رسیدن به سن تکلیف، تکالیف دینی اش را به جا می آورد و در مراسم سینه زنی ایام محرم و صفر شرکت می جست .  
مهربان بود و با دل سوزی، پدرش را در کار مزرعه و کشاورزی معین و یاور بود .

سرانجام پس از تجربه نمودن بیست بهار از زندگی به همراه سایر مردم حزب اللهی کشورش در مراسمی که در روز هفدهم شهریور ماه سال ۱۳۵۷ در میدان ژاله تهران بر پا شده بود، به همراه هزاران نفر دیگر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و نامش به عنوان شهیدی از شهدای جمعه سیاه زینت بخش تاریخ گردید.

شهرستان آمل

شهید علی اکبر درستی

شهید علی اکبر در دهمین روز از خرداد ماه سال ۱۳۵۹ در شهرستان آمل چشم به جهان گشود.  
تحصیلات ابتدایش را در دبستان کوروش کبیر (طالقانی فعلی) سپری کرد و سپس جهت ادامه ی تحصیل به مدرسه ی راهنمایی شریعت زاده (شهید صابر) رهسپار گردید.  
پس از پایان تحصیلات راهنمایی، تحصیلاتش را در دبیرستان پهلوی (امام خمینی) پی گرفت .

در حین تحصیل بعثت هوش سرشار و روحیه ی انسان دوستانه اش مورد توجه همگان قرار گرفت .

به انجام فرایض پایبند و متقید بود .

فعالیت های سیاسی خود را با شرکت در راه پیمایی های مردمی در شهرستان آمل آغاز نمود و همزمان با شرکت در تظاهرات به پخش اعلامیه در محل ودبیرستان مبادرت می نمود .

یکی از اعضای فعال سیاسی مسجد امام صادق واقع در خیابان طالب آملی به شمار می آمد و مورد اعتماد و وثوق دیگران بود .

به همراه سایر اعضای گروه، شب ها برای نوشتن شعار و الصاق کلیشه ی حضرت امام خمینی بر دیوار های معابر عمومی اقدام می نمود .

در راه پیمایی باشکوه آبان مان آن سال مزدوران شهربانی به صف تظاهر کنندگان یورش برده و ضمن ضرب و شتم آنان گروهی از مبارزان را دستگیر می کنند

شهید متواری می شود، اما مورد تعقیب قرار می گیرد.

به فرمان ایست توجه نمی کند و در نهایت در فاصله ی ۵۰ متری بر روی پل معلق آمل مورد اصابت گلوله قرار می گیرد.

به علت شدت جراحات معالجات موثر واقع نمی شود و علی اکبر به شهادت می رسد.

در تاریخ ۱۹ آبان ماه ۱۳۵۷ پیکر مطهرش بعد از تشییع جنازه ی باشکوهی در امام زاده عبدالله پایین بازار به دست آیت ا.. جوادی آملی به خاک سپرده می شود.

\*\*\*\*\*

شهید گلگون کفن ، ابراهیم یزدانی به سال ۱۳۳۴ در خانواده ای مسلمان و معتقد به دنیا آمد .

وضعیت اقتصادی خانواده اش متوسط بودو از آنجا که اولین فرزند ذکور خانواده محسوب می گردید، پدرشبه هنگام شرکت در نماز جماعت و مراسم و هیات مذهبی او را نیز به همراه خود می برد، از همین رو همان اوان کودکی ضمیرش با عشق به اهل بیت آمیخته شد.

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدارس شهرش پی گرفت. به روحانیت عشق می ورزید و شیفته ی استماع سخنرانی آنان بود .

همزمان با فراگیر شدن تحرکات سیاسی ملت مسلمان علیه رژیم حبار پهلوی ، او نیز فعالانه در تظاهرات و مراسم سیاسی مذهبی حضور می یافت .

اعلامیه های حضرت امام را شب هنگام ، مخفیانه به خانه ی مردم می انداخت و علاوه بر آن در تکثیر نوار های حضرت امام به دیگر مبارزان کمک می نمود .

در غروب ۵۷/۱۰/۷ همچون گذشته در راه پیمایی شرکت نمود و بر اثر تیراندازی به شدت مجروح گردید. بلا فاصله توسط مردم به بیمارستان شیرو خورشید (هلال احمر) انتقال یافت اما به علت شدت خون ریزی و عمق جراحات معالجات موثر واقع نشد و به خیل شهدای اسلام پیوست .

شهید بزرگوار حسین خانیپور در یازدهمین روز از دی ماه سال هزار سیصد و سی و شش در خانواده ای مذهبی متولد گردید.

پدرش محمد نام داشت و از کسبه ی مومن و معتقد شهر به شمار می آمد .

وضعیت معیشت خانواده متوسط بود

شهید، انسانی وارسته ، مقید به ادای فرایض ، مهربان و خداترس بود و تمامی همتا و این بود که کسی را آزرده خاطر نکند .

احترام به پدر و مادر را سرلوحه ی زندگی خود کرده بود و سخت به آنان عشق می ورزید .

همزمان با تحصیل به پدرش در مغازه کمک می نمود.



در همان سال ها ، در تظاهراتی که در سطح شهر بر پا می گردید فعالانه مشارکت می نمود و در مبارزه با رژیم پهلوی شب و روز تلاش می نمود.

سرانجام در تاریخ ۵۷/۷/۱۷ در راه پیمایی مردم علیه رژیم خودکامه ی شاهنشاهی بر اثر اصابت گلوله مجروح شد و به بیمارستان شیر و خورشید (هلال احمر) انتقال یافت .  
معالجات بی اثر ماند و حسین راست قامت به مولا و مقتدایش سید و سالار شهیدان پیوست .

شهرستان آمل

شهیدمختار رضایی

شهید مجاهد ، مختار رضایی فرزند خدابخش در دهمین روز از دی ماه سال یکهزار سیصد و سی و نه در خانواده ای مسلمان و شیعه پا یه عرصه ی وجود گذاشت .

شهید مختار رضایی از همان اوان کودکی همچون پدر و مادرش عاشق خدای متعال و شیفته و مجذوب اهل بیت بود و محبت امامان همام با روح و جانش عجین شده بود .

همزمان با شرکت در مسجد با نگرش انقلابی حضرت امام آشنا گردید و با دیگر برادران ، مبارزه علیه رژیم مستبد پهلوی را آغاز نمود.

در اوایل، فعالیت را به صورت مخفیانه ادامه می داد و بعد که دامنه فعالیت های سیاسی گسترش یافت این فعالیت ها علنی گردید و به پخش اعلامیه و تکثیر تصویر و نوار های سخنرانی حضرت امام مبادرت می نمود .

سر انجام در تاریخ ۵۷/۱۰/۹ همگام با مردم ظلم ستیز و بیدار شهرستا هزار سنگر آمل در تظاهراتی که علیه سلطه ی رژیم خود کامه بر پا شده بود در سه راه نور- آمل توسط نیروهای گارد مورد اصابت گلوله قرار گرفته و سرفرزانة شهد شیرین شهادت را نوشید و به جرگه ی شهیدان تاریخ اسلام پیوست .

شهید دلاور محمد ابراهیم گزانی فرزند مرحوم اسماعیل در دهم بهمن ماه سال یکهزار و سیصد و سی و یک در خانواده ای مومن متولد شد.

وضعیت اقتصادی خانواده مطلوب نبود و از همان زمان نوجوانی محمد ابراهیم با طعم تلخ فقر را چشید همواره از فاصله ی طبقاتی و نابرابری های اقتصادی به شدت آزرده خاطر می شد. از این رو با آمادگی لازم در این فعالیت ها شرکت جست و خود را وقف انقلاب اسلامی و تحقق اهداف والایش نمود.

با اشتیاق و شور در راهپیمایی ها شرکت می نمود و همزمان به پخش اعلامیه و نوشتن شعار مبادرت می کرد. سر انجام در تظاهرات مردم مسلمان آمل که در شانزدهم مهر ماه بر علیه رژیم منحوس پهلوی بر پا شده بود، بر اثر اصابت گلوله به فیض شهادت نایل گردید.

۶۰

شهیده فروغ راعی ، به سال ۱۳۰۱ در روستای نیاک لاریجان از توابع شهرستان آمل از پدر و مادری که به ایمان و تقوی شهره بوده اند چشم به عرصه گیتی گشود.

پدرش آقا بزرگ و مادرش سیده عاتیکه صداقت نام داشت. در دوران کودکی و نوجوانی در دامن پاک خانواده به تعلیم قرآن و احکام دین پرداخت و در عنفوان جوانی به تدریس قرآن و معارف اسلامی در مدرسه ی ابتدایی محل زندگی اش پرداخت.

در بیست و شش سالگی با پسر عمویش آقای نصرالله عطاریان ازدواج کرد و جهت آغاز زندگی به شهرستان آمل مهاجرت نمود .

ره آورد سي و دو سال زندگاني مشترك آنان پنج فرزند ، چهار دختر و يك پسر- مي باشد كه در دامن پر مهر و مذهبي خانواده پرورش يافتندو در حال حاضر پس از فراغت از تحصيلات عالي در آموزش و پرورش مشغول به خدمت مي باشند .

در سال ۱۳۵۷ همزمان با مخالفت گسترده مردم ايران عليه سياست هاي استكباري شاه خانن ، اين مادر فرهيخته و فداكار نيز همچون همپاي ديگر مردم در راه پيمائي ها فعالانه مشاركت مي نمود.

در صبح پانزدهم مهر سال ۱۳۵۷ ازماني كه در حال رتق وفتق امور خانه بود ،با شنيدن صداي گلوله و فرياد به بيرون از خانه مي رود و درب را به منظور پناه دادن افراد شركت كننده در تظاهرات باز مي گذارد . در همين هنگام مامورين گارد متوجه كمك او به شركت كنندگان در راه پيمائي مي گرددو به سوي او شليك مي كند.

گلوله به پاي آن شير زن اصابت کرده و موجب قطع شدن شاهرگش مي شود. توسط همسايگان به بيمارستان هفده شهريور انتقال مي يابد، اما،به علت شدت خونريزي به شهادت مي رسد .

شهرباني و نيروهاي ساواك از اين موضوع مطلع شده و ضمن مراجعه به همسرش از او مي خواهند كه شبانه او را به خاك بسپارند.

در اثر اصرار و تاكيد نيروهاي امنيتي ، خانواده ناچار به اجابت درخواست مي شوند و پس از غسل، نيمه شب او را جهت به خاك سپاري به امامزاده ابراهيم منتقل و به آغوش خاك باز مي گردانند .

قربانعلی سیفی پاشا به سال ۱۳۳۰ از خانواده ای مذهبی و عاشق ائمه ی اطهار متولد شد. همانند دیگر همسالان خود ، هنگامی که به هفت سالگی رسید تحصیلات ابتدائیش را در دبستان فرهنگ آمل آغاز نمود ، و در ادامه توفیق یافت ، مدرک ششم نظام قدیمش را اخذ نماید . او در بانک صادرات شاغل گردید و به علت علاقه فراوان به فراگیری علم و دانش به طور شبانه تحصیلاتش را پی گرفت و توفیق یافت تا سال سوم دبیرستان را با نمراتی مطلوب پشت سر بگذارد.

انسانی وارسته ، معتقدو سخاوتمند بود و تا آنجا که در توان داشت به مستمندان کمک می نمود. با شروع نهضت به رهبری حضرت امام او نیز همانند مردم شهرش در راه پیمایی ها و مراسم سیاسی- عبادی حضور فعالانه داشت و در این راه از هیچ کوشش دریغ نمی ورزید .

سر انجام در تاریخ هیجدهم آبان ماه در راه پیمایی مقابل شهربانی بر اثر اصابت گلوله به درجه ی رفیع شهادت نایل گردید.

شهرستان بابلسر

شهید ، جلال فرجی

جلال فرجی بسال ۱۳۳۵ در خانواده ای که به شغل شریف کشاورزی اشتغال داشت، زاده شد.

محیط خانواده ملامال از عشق به اسلام و قرآن بود و از همین جهت جلال خمیره اش با مکتب حیات بخش اسلام در آمیخت و از همان زمان کودکی شیفته ی اهل بیت گردید.

همانند دیگران به محض رسیدن به سنّ تحصیل در هفت سالگی وارد دبستان گردید.

در هشت سالگی پدرش را در اثر حادثه ای از دست داد و با طعم محرومیت و فقر بیش از گذشته آشنا شد، اما به علت عشق به تحصیل فقر مادی هم نتوانست که از ادامه تحصیل ممانعت به عمل آورد.

همزمان با فرا گرفتن علم و دانش به منظور کمک به معاش خانواده به کارگری می پرداخت .

تحصیلات ابتدایی را در بابلسر و تحصیلات دبیرستان را در بابل پی گرفت .

از آنجا که ناچار شد سرپرستی خانواده هفت نفره اش را به تنهایی عهده دار شود، از ادامه ی تحصیل باز ماند. جهت امرار معاش به سیم کشی ساختمان روی آورد .

در هنگام کار اگر به نیازمندی بر می خورد از گرفتن اجرت خودداری می کرد .

همزمان با فراگیری انقلاب به فعالیت های سیاسی روی آورد .

پخش اعلامیه ی حضرت امام ، شرکت در راه پیمایی ها ، تکثیر و توزیع نوار از جمله فعالیت هایش بود .

در تاریخ ۵۷/۱۰/۱۰ پس از شرکت در مراسمی سیاسی در مسجد به همراه مردم به سوی مشروب فروشی ها هجوم برده و نسبت به تخریب آن اقدام کردند.

در همان روز در حالی که قصد به آتش کشیدن رستوران شومینه که بعلت فروش مشروب و برپایی مجالس لهو و لعب بر اثر تیراندازی ارادل و اوباشی که توسط صاحب شومینه اجیر شده بودند و اصابت ۱۵ تیر که از اسلحه شکاری شلیک شده بود مجروح گشته و به بیمارستان انتقال می یابد.

معالجات موثر واقع نمی شود و در نهایت شهید بعد از سه روز تحمل درد و رنج در تاریخ ۵۷/۱۰/۱۳ به جمع شهدا می پیوندد.

\*\*\*\*\*

مسجد کرمان را کتاب قرآن را

شاه به آتش کشید

رکس آبادان را مردم تهران را

شاه به آتش کشید

\*\*\*\*\*

امام آگه فردا نیاد اسلحه ها بیرون می آد

\*\*\*\*\*

بختیار بختیار نوکر بی اختیار

\*\*\*\*\*

به گفته ی خمینی ارتش برادر ماست

\*\*\*\*\*

پرچم خونین اسلام با دست مجاهد مردان

زنده بماند جاویدان فتح اسلام در جهاد است

\*\*\*\*\*

برادر ! اي خواهر ! ما با هم متحد مي شويم

تابرکنيم ريشه ي استبداد

\*\*\*\*\*

۶۳

شهرستان رامسر

شهيد ابراهيم كربلايي بابايي

شهيد ابراهيم كربلايي بابايي به سال ۱۳۳۶ در سادات محله ي رامسر در خانواده اي كشاور به دنيا آمد.



پدرش محمد هرچند از نظر وضعیت اقتصادی موقعیت مناسبی نداشت؛ اما در بین افراد محل به داشتن فضایل اخلاقی مشهور بود .

پدر با آن که بی سواد بود؛ اما با مسایل مذهبی و تاریخ زندگی اهل بییت آشنایی داشت؛ از همین رو تمامی تلاش و کوشش خود را به کار بست تا در محیطی سرشار از عطر معنویت، فرزندانش را تربیت نماید .

ابراهیمدر زمانی که قدرت تمیزسره از ناسره را یافت، به همراه پدر در مراسم دینی و مذهبی شرکت جست .  
با آن که هنوز به سن تکلیف نرسیده بود، سعی داشت به فرایض دینی اش عمل نماید.

هر چند از نظر بنیه ی جسمی ضعیف بود؛ اما با اعتقادی راسخ به همراه پدر پدر و مادر در ماه های مبارک رمضان می گرفت .

در هفت سالگی به دبستان رفت و دوره ی ابتدایی را در دبستان ادیب سادات محلّه، با موفقیت به پایان رسانید .

با آن که در محل سکونتش امکان ادامه ی تحصیل وجود نداشت، جهت ادامه ی تحصیلات در دبیرستان رامسر مشغول تحصیل گردید.

در همان ایام بود که به مطالعات زمینه های گوناگون روی آورد و این مطالعات، زمینه ی آگاهی و تحول فکری را در او فراهم ساخت .

خصایص نیکوی اخلاقی در او بسیار مشهود بود، منش والای اجتماعی او را از دیگر همکلاسی هایش متمایز می کرد .

در تابستان هابرای تامین هزینه های تحصیله کارگری در زمین های کشاورزی روی می آورد .

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۴ مادرش را از دست داد و از آنجا که فردی مهربان و احساساتی بود، این مصیبت آسیب های جدی در وی پدید آورد .

او تحمل فقدان مادر را نداشت، به همین علت خانه را ترک نمود و به تهران هجرت کرد .

در تهران در دبیرستان معروف مروی ثبت نام نمود .

محیط دبیرستان مروی نقش مفید و موثری در تنویر افکارش ایفا کرد .

او که از قبل زمینه های لازم را در خود ایجاد کرده بود به مطالعه بیشتر روی و برای روشن نمودن ابهامات فکری خود، از معلمان مجرب دبیرستان مروی بهره می برد.

همزمان با تحصیل در دبیرستان به منظور آشنایی با محیط دانشگاه به دانشگاه تهران هم می رفت . و در آنجا بود که با دانشجویان آشنا شد و ارتباط برقرار نمود.

در سال ۱۳۵۶ همزمان با خیزش های نیمه علنی دانشجویی ، به محافل سیاسی راه یافت ، و از طریق مطالعه ی اعلامیه ها و استماع نوار ها با مسایل سیاسی روز آشنا شده و راه خود را برگزید.

دیپلم خود را از دبیرستان مروی در رشته ی علوم تجربی اخذ نمود و با تحول فکری و انتخاب راه جدید ، تهران را به قصد اقامت در زادگاهش ترک نمود .

با توجه به آگاهی و نگرش سیاسی کسب شده در تهران که تاثیرات قابل توجهی در زندگی اش گذاشته بود ، نسبت به شکاف طبقاتی و بی عدالتی های موجود در شهر توریستی رامسر ، حساس تر شده و کماکان از هر فرصتی به منظور شرکت در محافل سیاسی استفاده می کرد.

همزمان با علنی شدن اعتراضات مردمی ، در سال ، ۱۳۵۷ از طریق دوستانش در تهران ، اعلامیه ها و پیام های حضرت امام را به رامسر منتقل نموده و آن را شبانه به طور مخفیانه ، توزیع می کرد.

در تظاهرات معروف تابستان شهرستان تنکابن حضوری فعالانه داشت .

سر انجام در بیست و سوم مرداد ماه سال که مصادف با ماه مبارک رمضان بود ، در گردهمایی سیاسی- مذهبی مسجد جامع تنکابن حضور یافت .

دامنه ی اعتراضات مردم به بیرون از مسجد کشیده شده و سیل جمعیت، با شعار مرگ بر شاه و درود بر خمینی دست به راهپیمایی زدند.

ماموران به مقابله پرداخته ، و جمعیت را به خاک و خون کشیدند

در آن روز، سه مبارز شجاع و متعهد ، به شرف شهادت نایل می گردند که شهید قهرمان ، ابراهیم کربلایی نیز یکی از آن شهدا می باشد .

شهرستان رامسر

شهید ، هادی قاسمی شالکوهی

شهید هادی قاسمی شالکوهی سال ۱۳۳۶ در شهرستان رشت متولد شد .

دوران کودکی و نوجوانی اش در رشت سپری گشت .

وضعیت مالی خانواده بسیار ضعیف بود ، به همین علت شهید نتوانست بیش از مقطع ابتدایی به تحصیلاتش ادامه دهد و به منظور کمک به معیشت خانواده ، جذب بازار کار شد.

از همان دوران نوجوانی ، در مراسم مذهبی و هیات سینه زنی ، مخلصانه حضور می یافت و مقید به انجام فرایض دینی بود .

از آنجا که در محیط زندگی اش شغل دائمی وجود نداشت ، به منظور تامین زندگی آینده اش راهی تهران شد و پس از کار در اماکن مختلف ، در نهایت موفق شد در کارخانه ی ارج تهران اشتغال یابد .

همزمان با اوج گیری تظاهرات مردمی و درگیری های خیابانی ، او نیز به انقلاب اسلامی گرایش یافت و فعالانه در راه پیمایی ها و تجمعات مردمی حضور یافت .

در روز بیست و یکم بهمن ماه سال پنجاه و هفت ، بنا به فرمان امام ، به منظور خنثی نمودن حکومت نظامی تهران ، در تظاهرات شرکت نمود که در نهایت میدان ونک تهران بر اثر اصابت گلوله ی دشمن شهد شیرین شهادت را نوشید و غریبانه در بهشت زهرا ی تهران بخاک سپرده شد.

نمونه هایی از شعار های ایام انقلاب :

\*\*\*\*\*

محرم ، ماه خون ماه شهادت

\*\*\*\*\*

ما همگی برادریم  
پیرو خط رهبریم

\*\*\*\*\*

روحاني ، دانشجو ، ما با هم متحد مي شويم  
تا برکنيم ریشه ي استبداد

\*\*\*\*\*

شاه ، فرح ، وليعهد  
اعدام بايد گردد

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

ما شیشه شکن نیستیم      ما بت شکنیم

\*\*\*\*\*

ارتش ایران حسینی شده

رهبر او امام خمینی شده

\*\*\*\*\*

نصر من الله وفتحاً قریب

مرگ براین رژیم مردم فریب

\*\*\*\*\*

شهید محرمعلی به سال ۱۳۳۱ در منطقه ی پالوچه از توابع شهرستان چالوس در خانواده ای مذهبی و مقید به انجام فرایض دینی چشم به جهان گشود .

پدرش سیف الله بابت تقارن تولدش با ماه محرم و ارادت خالصانه اش به مولای متقیان نامش را " محرمعلی " گذاشت .

پس از اتمام تحصیلات ابتدایی به شغل مکانیکی روی آورد و به علت پشتکار و ذهن خلاق که داشت ، به سرعت در کارش مهارت یافت و استاد کار شد.

از آنجا که شهید ، عامل سیه روزی و محرومیت قاطبه ی مردم و بروز شکاف طبقاتی را رژیم پهلوی می دانست ، نسبت به شاه و سر سپردگانش احساس نفرت و انزجار نمود ، از همین رو بود که مترصد فرصت و موقعیتی بود تا به نحوی به مبارزه با دولت حاکم بپردازد .

در کمک و یاری به محرومان و مستضعفان پیشقدم بود و با اندک بضاعتی که با زحمت و مرارت بدست می آورد ، به مستمندان و نیاز مندان کمک می کرد.

آشنایی و ارتباطش با دوستان جدید ، موجب شد ، تا به مطالعه روی آورد و این زمینه ای شد تا به تحصیلاتش در مقطع متوسطه ادامه دهد .

به همین منظور در هنرستان تهران نام نویسی نمود و پس از قبولی در آزمون ورودی ، به تحصیلاتش ادامه داد .

شهید ، همزمان با تحصیلات ، به فعالیت های سیاسی - مذهبی روی آورد و در محل تحصیل ، اقامه ی نماز را به صورت نماز جماعت پایه ریزی نمود .

جهت تامین هزینه های زندگی ، در یکی از کارخانه ها ، به عنوان تکنسین مشغول به کار گردید و در محیط کارخانه نیز از تبلیغ و فعالیت های سیاسی دست برداشت .

در محیط کار ، با هر گونه تبعیض و بی عدالتی مبارزه می نمود .

فعالیت هایش جهت احقاق حقوق کارگران منجر به نتیجه شد و این اقدام افزایش حقوق کارگران را در پی داشت

در مدت اقامت در زادگاهش چالوس نیز به فعالیت های سیاسی - مذهبی روی آورد که تشکیل کلاس های قرآنت و تفسیر قرآن ، از جمله ی این فعالیت ها بود.

بارها ، توسط سازمان امنیت دستگیر ، شکنجه و زندانی گردید؛ اما همه ی این موانع نمی توانست او را از راهی که برگزیده بود منحرف کند .

شهید جاوید ، یکی از عوامل فعال توزیع بیانیه ها و تصاویر حضرت امام در چالوس بود و به خاطر ارتباطاتی که با مجامع سیاسی تهران داشت ، اعلامیه ها را از تهران تحویل می گرفت و به شهرستان انتقالش می داد.

فعالیت های شهید هر روز بیش از روز پیش گسترش می یافت و از هر گونه کوششی به منظور تحقق اهداف انقلاب کوتاهی نمی کرد .

سر انجام ، در دوم محرم سال ۱۳۵۷ که توسط عوامل خود فروخته ی رژیم، حکومت نظامی اعلام گردیده بود ، جهت انجام ماموریتی انقلابی به میدان امام حسین تهران روانه می شود و در همان محل ، توسط ماموران مورد اصابت گلوله قرار گرفته و به شدت مجروح شد ، و پس از چهارده روز تحمل درد و رنج در بیمارستان جرجانی به فیض شهادت نایل می گردد.

پیکر مطهر شهید به منظور تشییع به چالوس انتقال یافت و پس از انجام مراسم با شکوهی در گلزار شهدا ی کشکسر به خاک سپرده شد .



شهرستان چالوس

شهید ، علي رمضانين

شهید گلگون کفن رمضانين به سال ۱۳۳۷ متولد شد .

پنجمين فرزند خانواده بود.

پدرش حبيب الله از افراد مستضعف چالوس محسوب مي شد.

به همين علت ، شهيد پس از اتمام تحصيلات راهنمايي وارد بازار کار گرديد و از طريق کارگري و روز نامه فروشي به پدرش در تامين معاش کمک مي کرد .

از آنجا که محيط زندگي اش براي اشتغال به کار مناسب نبود ، به همراه دوستش به تهران هجرت نمود. در کارگاه جوشکاري مشغول به کار شد .

در همان ايام ، فعاليت هاي مردمی عليه رژیم پهلوي به صورت علني و آشکار به اوج خود رسیده بود و شهيد نیز با ديگر همکاران و دوستانش در تظاهرات و مراسم سياسي- مذهبي فعالانه مشارکت مي نمود.

به خاطر شرکت در مجامع سياسي و مطالعات روشن گرانه ، شخصيتي نو در وجودش متجلی شده بود و اين تحول در آخرين دیدار با خانواده اش چنان واضح و آشکار شد که همگان را دچار تشويش و اضطراب نمود و به همين علت از او درخواست شد که جوانب احتياط را بيشتري رعایت کند ، اما ، شهيد از آنان مي خواست که صبوري پيشه کنند و او را به خدا بسپارند .

در همان آخرين دیدار، به مادر و خواهرش گفت :

" شما همیشه براي به عنوان خانواده اي نمونه بوده ايد

از خدا مي خواهم که همیشه يار شما باشد .

اگر مرا دوست داريد بعد از شهادتم راه ام را ادامه —

پس از بازگشت به تهران ، دامنه ي فعالیت های سياسي اش گسترش يافت.

علاوه بر شرکت در راه پیمایی ها ، در توزیع اعلامیه ها و نوشتن شعار نیز مشارکت مي نمود.

سر انجام ، در تظاهرات جمعه ي سیاه (هفدهم شهریور ماه) توسط مزدوران وابسته به حکومت شاه همراه با هزاران شهید خونین کفن دیگر ، به افتخار شهادت نایل گردید و جنازه ي مطهرش گمنامانه در قطعه اي نا معلوم در بهشت زهرا مخفیانه به خاک سپرده شد.

\*\*\*\*\*

شهرستان چالوس

شهید احمدی‌کانی

شهید احمد در پنجمین روز از دی ماه سال ۱۳۲۵ در شهرستان چالوس ، دیده به جهان گشود.

فرزندان خانواده یکی پس از دیگری به محض تولد به علت بیماری قادر به ادامه ی حیات نمی شدند ، از این رو احمد تنها فرزند خانواده محسوب می شد.

به همین جهت خانواده، بسیار دوستش می داشتند و مورد علاقه و عنایت اقوام نیز قرار می گرفت .

تحصیلات ابتدایی را در چالوس سپری کرد و تحصیلات دبیرستان را در مدرسه ی دارالفنون تهران گذراند و موفق به اخذ مدرک دیپلم از آن دبیرستان معروف گردید.

سپس جهت انجام خدمت نظام وظیفه رهسپار بوشهر شد .

در سال ۱۳۴۹ ، با دختری از خانواده ای متدین و محترم ازدواج نمود که حاصل آن ازدواج ، سه فرزند می باشد که در حال حاضر با گذراندن تحصیلات عالی در حال خدمت رسانی به مردم ایران می باشند.

شهید احمد ، ابتدا در بانک مشغول به کار شد و به عنوان کارمندی ساده در بانک انجام وظیفه نمود ، اما از آنجا که فردی سختکوش و با ذکاوت و کار دان بود ، تا مقام ریاست شعبه ی بانک صادرات ارتقا یافت .

همزمان با شرکت مردم تهران در راه پیمایی ها ، ایشان نیز به فعالیت سیاسی روی آورد و علاوه بر شرکت در تظاهرات در مراسم سیاسی هم شرکت می نمود.

طیف فعالیت هایش به قدری وسعت یافت که نامش در لیست سیاه ساواک ثبت و درج شد.

سرانجام پس از سال ها ی مبارزه صادقانه ، در هنگام راه پیمایی توسط مزدوران خود فروخته ی نظامی بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسید .

\*\*\*\*\*



شهرستان چالوس

شهید صالح محمدی

شهید صالح محمدی سال ۱۳۳۳ در روستای رود بارک کلاردشت در خانواده ای مذهبی و از نظر اقتصادی متوسط به دنیا آمد .

پدرش صادق علی شغل آزاد داشت و از طریق اداره ی مغازه بقالی ، امرار معاش می نمود .

والدین به تحصیلات فرزندان شان اهمیت می دادند، و شهید با حمایت و پشتیبانی آنان توفیق یافت که گواهینامه ی دیپلم خود را در رشته ی طبیعی اخذ نماید.

از آنجا که برادر شهید در تهران اقامت داشت ، به منظور اشتغال به تهران هجرت نمود و در شرکتی که در زمین ی تعمیرات و نصب آسانسور فعالیت می نمود ، شاغل شد .

پس از اوج گیری قیام مردم ایران به رهبری حضرت امام خمینی ، او نیز همگام با امت رشید ایران ، در تظاهرات منسجم و با شکوه تهران شرکت می جست و تمامی وجود خود را جهت تحقق اهداف والای انقلاب در طبق اخلاص می نهاد.

در بیست و یکم بهمن ماه سال ۵۷ ، که انقلاب به پیروزی خود نزدیک می شد و پادگان ها و پاسگاه ها یکی پس از دیگری به تصرف مردم مسلمان در می آمد و خلع سلاح می شد ، شهید جهت تسخیر کلانتری نارمک ، به یاری دیگر همزمانش شتافت و در درگیری بی امانی رخداد بر اثر اصابت گلوله از ناحیه ی شکم به سختی مصدوم شده و توسط مردم به منظور درمان به بیمارستان هفده شهریور منتقل گردید؛ اما مداوایش منتهی نشد و پس از تحمل چندین ساعت درد و رنج ، روحش به ملکوت اعلا عروج کرد و به دیگر شهدای اسلام و انقلاب اسلامی پیوست .

پیکر مطهرش جهت تشییع جنازه به کلاردشت منتقل شد، و پس از مراسم باشکوهی در آرامگاه روستای رود بارک به خاک سپرده شد.

نمونه هایی از شعار های دوران انقلاب:

\*\*\*\*

خمینی خمینی خدا نگهدار تو  
بمیرد بمیرد دشمن خونخوار تو

\*\*\*

استقلال آزادی جمهوری اسلامی

\*\*\*

رهبر ما خمینی بت شکن  
دشمن ما رژیم قانون شکن

\*\*\*

زیر بار ستم نمی کنیم زندگی  
زیروروی می کنیم سلطنت پهلوی

\*\*\*

شب تاریک ملت روز گردد  
خمینی عاقبت پیروز گردد

۶۹

شهرستان تنکابن

ابراهیم ، در ششمین روز از شهریور سال ۱۳۲۹ ، به دنیا آمد .

پدرش حسین و مادرش بتول نام داشت . سومین فرزند از خانواده پنج نفره بود .

وضعیت زندگی شان مطلوب نبود و اعضاء خانواده روزگار را به سختی سپری می کردند .

پدر کارگر مغازه کبابی بود و از آنجا که دستمزدش تکافوی هزینه های زندگی شان را نمی نمود ، گاهی مادر نیز با کارگری در خانه دیگران به معیشت خانواده کمک می نمود .

ابراهیم ، در یک سالگی ، به بیماری سختی مبتلا گردید و تا سه سالگی که ناچار شدند به علت استضعاف به مشهد مهاجرت کنند این بیماری ادامه داشت .

از آنجا که در مشهد نیز زندگی شان با سختی سپری می گشت ، پدر جهت یافتن کاری مناسب به تهران مهاجرت کرد و پس از یافتن کار در چلو کبابی ، سایر اعضاء خانواده نیز به او پیوستند .

با آنکه ابراهیم تمایلی به رفتن به مدرسه نداشت ، بعد از رسیدن به سن هفت سالگی با اصرار پدر به منظور تحصیل ، در دبستان نام نویسی کرد .

تحصیلات خود را تا پایان سیکل ادامه داد . سپس به منظور کمک به تهیه معاش خانواده وارد بازار کار گردید . در امکان مختلفی چون جوشکاری رزگری ، خیاطی ، اشتغال بکار داشت ، تا اینکه در مغازه دامادش ، به شغل جوشکاری روی آورد .

مهربانی و خوش خلقی – کمک به مستمندان – عشق وافر به مادر و دیگر اعضاء خانواده – صداقت در گفتار و کردار از ویژه گی هایش محسوب می شد .

بارها مشاهده می شد که روز هنگام ، با لباسی مناسب و نو از منزل خارج شده و شب هنگام، با لباسی مندرس به خانه بر می گردد.

آن راست ، قامت لباس های نو را با لباس های کهنه نیازمندان آبرو مند تعویض می نمود.

در سالهای آخر از حیات ، رفتارش مشکوک می نمود. کیفی داشت که به هیچ کس اجازه واریسی اش را نمی داد و پر از شماره تلفن و آدرس بود.

شب ها به خانه نمی آمد و صبح با حالی زار و مجروح بخانه بر می گشت و در پاسخ علت این امر ، بهانه های مختلف ارایه می کرد .

تا اینکه به واسطه دوستانش مشخص شد که تحت تعقیب ماموران امنیتی است. حتی گروهی از محلیان گواهی دادند که او را در هنگام ضرب و جرح توسط ماموران لباس شخصی مشاهده کرده اند .

پدرش که حالا خادم امامزده شده بود ، در سن نوزده سالگی برایش همسراختیار نمود که حاصل این تزویج دو فرزند پسر و دختر به اسمی مژگان و داود می باشد .

با شروع تظاهرات مردمی ، ابراهیم دیگر لازم نمی دید که فعالیت هایش را مخفی نگاه دارد ، از همین روجه فعالیت های علنی انقلابی ، همانند شرکت در تظاهرات ، پخش اعلامیه و تصاویر و نوارهای حضرت امام روی آورد .

از آنجا که محل سکونت اش پشت پادگان جی بود ، در هنگام تصرف پادگان در منزل از مبارزین پذیرایی و از زخمی ها نگهداری می کرد .

در روز بیست دوم بهمن ماه سال ۱۳۵۷ ، با سلاحی که در هنگام تسخیر پادگان بدست آورده بود، جهت صیانت و دفاع از انقلاب راهی خیابان های مشرف بر پادگان جی شد و در هنگام مقابله با ضد انقلاب در اثر اصابت دو



گلوله به پهلو و شکم به شدت مجروح و در بیمارستان بستری گردید ، اما ، معالجات افاقه نکرد و در همان روز  
شهد نوشین شهادت را نوشید و به هم رزمان شهید ش پیوست .

\*\*\*\*\*

مجاهد شهید ، سید احمد، در خانواده ای پر جمعیت ، چشم به جهان گشود.

پدرش با اشتغال به کارگری ، معاش خانواده هفت نفره را تامین می نمود .

تحصیلات ابتدایی را در دبستان محل گذراند و سپس به منظور ادامه تحصیل روانه دبیرستان گردید.

در هنگام تحصیل ، با افرادی مختلف که دارای نگرش های سیاسی ضد رژیم بوده اند ، مرتبط گردید و از طریق مطالعه با فضایی گسترده و نو آشنا شد .

کلاس های تفسیر قرآن و شرح نهج البلاغه را در منطقه پایه ریزی کرد .

هم زمان ، بنحو گسترده در تظاهرات مشارکت می کرد .

در سخنرانی های انقلابی روحانی اعزامی جناب آقای عبدوست که جهت تشویق مردم جهت حضور فراگیر در انقلاب شهرشان حضور یافته بود شرکت کرد .

در روز بیست سوم مرداد ماه راس ساعت ۲ بعداز ظهر از خانه خارج شد. این آخرین دیدار خانواده بود چون دیگر به خانه باز نگشت و خانواده از این بابت نگران شدند.

پس از جستجوی فراوان احمد را در بیمارستان ربانی در حالی که بشدت مجروح شده بود یافتند.

پس از چند روز درمان و مداوا اثر نکرد و سید شهید در اثر ضربه مغزی

ناشی از ضرب و جرح و اصابت با توم نیروهای ساواک و شهربانی به شهادت رسید.

شهرستان تنکابن

شهید منصور مسلمی

شهید ، منصور مسلمی ، هشتم تیر ماه سال ، ۱۳۳۸ در شهرستان تنکابن به دنیا آمد.

وضعیت مالی خانواده اش متوسط بود.

پس از پایان تحصیلات ابتدایی و ورود به دبیرستان بخاطر اراد تش به اهل بیت و پایبندیش به شریعت ، به مطالعه کتاب های مذهبی روی آورد و از آنجا که به نهج البلاغه عشق می ورزید همواره به مطالعه ان مبادرت می نمود.

پس از انجام تحصیلات متوسطه در دانشسرای مقدماتی تربیت معلم پذیرفته شد.

در محیط دانشسرا نیز به فعالیت های سیاسی و مذهبی پرداخت و با بحث و مناظره ، نسبت به تنویر افکار هم کلاس هایش اقدام می نمود .

از آنجا که عضویت در حزب رستاخیز برای همه مردم ، بخصوص کارمندان دولت اجباری بود و شاه نیز به این امر تاکید داشت و اظهار می نمود هر که نمی خواهد عضو حزب رستاخیز شود بیاید من پاسپورتش را بدهم ، به هر جا دوست دارد برود و پدرش نیز کارمند اداره اقتصاد و دارایی بود و از عضویت در حزب استنکاف می نمود

، مورد بي مهري و تعقيب ساواك قرار گرفت اين ظلم و نابرابري بر نگرش منفي منصور نسبت به حكومت مستبد حاكم افزود و او را بطور مضاعف مصمم به مبارزه بر عليه شاه نمود .

فردي مهربان و انسان دوست بود و از اندك حقوقي كه از دانشسرا مي گرفت به محرومان و مستمندان كمك مي نمود .

در راهپيمايي ها مشاركت همه جانبه داشت .

در محرم سال ۵۷ ، بر گستره فعاليت هاي خود افزود .

سرانجام در تظاهرات مورد اصابت گلوله قرار گرفته و پس از يك روز تحمل درد و رنج مصدوميت به شهادت نايل گرديد.

\*\*\*\*\*

۷۲

شهرستان نور

شهيد ، سيد باقر حسيني

سيد باقر، بسال ۱۳۴۳ ، از خانواده اي فاقد تمكّن مالي ، اما متدين و متشروع در بلده شهرستان نور ، متولد شد.

از آنجا که وضعیت مالی خانواده به او اجازه ادامه تحصیل را نمی داد ، علیرغم هوش سرشار و ذهن خلاقش ، تنها تا پایان مقطع ابتدایی توفیق ادامه تحصیل را یافت .

به منظور امرار معاش خانواده ، در نوجوانی به شغل لحاف دوزی روی آورد.

پایبند به شئون دینی بود و به مهربانی و انسانی دوستی مشهور بود.

با آنکه تنها چهارده سال از عمرش می گذشت ، در هنگام اوج گیری مبارزات مردم مسلمان بر علیه شاه و رژیم خود کامه اش ، به همراه دیگر همشهریان در راهپیمایی ها مشارکت می جست .

سرانجام در تاریخ بیست و سوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۷ در تظاهراتی که بر علیه رژیم منحوس پهلوی بر پا شده بود ، به دست عوامل مزدور دولت شاهنشاهی ، به افتخار شهادت نایل گشت .

\*\*\*\*

۷۳

شهرستان نور

شهید علی اصغر دیو سالار

شهید دلاور ، اصغر دیوسالار ، پنجمین روز از تیرماه سال ۱۳۳۴ ، در کرد محله شهرستان نور ، در محیطی که مآمال از عطر ایمان و پایبندی به مبانی اسلامی بود ، دیده به جهان گشود.

همانند دیگر همسالانش ، جهت فراگیری علم و دانش راهی دبستان شد ، اما بعزت بروز مشکلات ، فرصت تحصیل در مدارج بالاتر را نیافت .

در هنگامی که شانزده بهار از عمرش می گذشت ، به تهران هجرت کرد تا بطور رسمی تری وارد بازار کار شود .

در " تهران پارس " کار تزئینات داخلی ساختمان و نصب کاغذ دیوار و پرده کرکره را آموزش دید و بدلیل تیز هوشی اش به سرعت در این زمینه مهارت یافت .

پس از آنکه خاطرش از تهیه معیشت آسوده گشت ، به فکر ازدواج افتاد و در سن ۱۸ سالگی تاهل اختیار نمود .  
پس از ازدواج به خدمت اعزام گردید .

ابتدا در پادگان آموزشی نوده " آزادشهر " (شاه پسند ) دوران آموزش را گذراند و سپس به پاسگاه امامزاده عبدالله آمل منتقل گردید و چندی را نیز در پاسگاه چمستان نور گذراند .

با آنکه از همان دوران کودکی ، شیفته اهل بیت بود ، اما ، مجاورت در کنار استانه امامزاده عبدالله ، نقش به سزایی در وابستگی بیشترش به اسلام و تقیدش به اداء فرایض دینی ایفا نمود .

پس از پایان خدمت ، مجدداً به همراه خانواده و فرزندش به تهران روانه شد .

از آن روکه شهید دارای صدایی خوش و قریحه ای نیکو بود ، به مداحی نیز می پرداخت .

به خاطر تعلق خاطرش به اسلام ، هم زمان با فراگیر شدن اعتراضات ، به صف مخالفان نظام پیوست .

پس از تشریف فرمایی امام ، به خاطر اعتماد مسئولین مراسم ، به عنوان انتظامات و محافظ حضرت امام ، انتخاب شد .

شهید علی اصغر دیوسالار ، در روز نوزدهم بهمن سال ۱۳۵۷ ، به اتفاق چند تن از دوستانش برای صیانت از انقلاب راهی خیابان شوش شد و در آنجا ، هنگامی که قصد تصرف پاسگاه کلانتری را داشت ، راس ساعت ۱۱ صبح ، در اثر اصابت چهار گلوله ، به سختی مجروح و به بیمارستان امام (ره) منتقل گردید .

سرانجام در يك روز مانده به پیروزی انقلاب اسلامی ، یعنی در روز بیست و یکم بهمن ماه سال ۱۳۵۷ ، به درجه رفیع شهادت نایل گردید .

\*\*\*



شهرستان نور

شهید عبدالله ایزدی

او در سال ۱۳۳۳ در روستای نامل کنار شهرستان نور متولد شد.

دوران کودکی اش را در دامان پر مهر پدر و مادری مومن و پرهیزگار سپری نمود .

در شش سالگی به دبستان رفت ، اما به خاطر محدودیت امکانات مالی فقط تا پایان دوره ابتدایی به تحصیل ادامه داد و برای فعالیت های اقتصادی و اشتغال به کار، زادگاهش را ترک و به تهران مهاجرت کرد و در شرکتی خصوصی مشغول به کار گردید.

پس از اشتغال به کار فرصت ادامه تحصیل برایش فراهم گردید و توفیق یافت تحصیلاتش را تا سال سوم متوسطه ادامه دهد .

از همان دوران کودکی ، با تاثیر پذیری از تعلیم و تربیت والدینش ، میان او و قرآن و اهل بیت و نماز و روزه، انس برقرار گردیده بود .

تا اهل اختیار نمود . چندی از ازدواجش نگذشته بود که انقلاب اسلامی و راه پیمایی های مردم غیور و مسلمان آغاز گشت .

روحیه ظلم ستیز و نگرشی انتقادی به رژیم حاکم و بی عدالتی هایش داشت که او را با مخالفین نظام مرتبط ساخت .

همزمان با اعتراضات علنی مردم مسلمان ، او نیز در این مبارزات شرکت جست و خودش را وقف این امر مقدس نمود .

عاشق حضرت امام بود و اعتقاد داشت همگی باید برای پیروزی انقلاب از فرمان های آن حضرت عاشقانه تاسی نمایند .

سر انجام ، در تظاهرات و جنگ و گریزی که در تاریخ بیست و یکم بهمن ماه سال ۱۳۵۷ ، در منطقه ی باغ شاه تهران انجام یافته بود، راس ساعت ۴ بعدازظهر ، بر اثر اصابت گلوله ی مزدوران گارد رژیم پهلوی ، روح اش به ملکوت اعلا پیوست و به زمره ی شهدای تاریخ اسلام قرار گرفت .



\*\*\*\*

۷۵

شهرستان نور  
شهید عبدالوهاب آل علی

شهید سرو قامت ، عبدالوهاب ، به سال ۱۳۳۵ در خانواده ای متعهد و شهره به نکو نامی دیده به جهان گشود .  
پدرش به شغل شریف کشاورزی اشتغال داشت و مادرش خانه دار بود .  
به علت وضعیتی نا مطلوب اقتصادی تنها توانست تا پایان مقطع ابتدایی نظام قدیم به تحصیلاتش ادامه دهد . بعد از  
ترك تحصیل به حرفه ی درودگری روی آورد و در این کار خیره و استاد گردید .  
همزمان با اوج گیری نهضت مردم و موضع گیری های ملت مسلمان ایران علیه دولت خودکامه ی پهلوی او نیز به  
جمع مخالفین شاه پیوست .  
عاشق استماع و تلاوت قرآن مجید بود . به ائمه معصوم ، به خصوص سرور و سید شهیدان؛ حضرت امام حسین  
عشق می ورزید .

از همان کودکی به حضورش در مراسم سینه زنی ایام محرم و صفر پای بند بود و به آن توجه و علاقه ای ویژه داشت .

در مقابل لگد مال شدن حقوق محرومان عنان اختیار از کف می داد و به سختی بر می آشت .

سرانجام همزمان با پیروزی انقلاب ، در بیست و دو بهمن سال ۱۳۵۷ ، درحین خلع سلاح و تسخیر کلانتری ، مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید .

\*\*\*\*\*

۷۶

شهرستان نور

شهید احمد نانیجی

شهید گرانقدر، احمد نائیجی، در بیستمین روز از مهر ماه سال ۱۳۳۰، در خانواده ای معتقد به احکام شریعت اسلام، در روستای تنگه (لاویج) از توابع شهرستان نور پا به عرصه ی وجود نهاد.

از همان ایام طفولیت، آرام و متفکر می نمود و سعی و تلاشش را بر این نهاد که بود که هیچ کس را آزرده خاطر نسازد.

پس از اینکه به سن هفت سالگی رسید، با آن که در محل سکونت او مدرسه ای وجود نداشت و فاصله اولین دبستان هم جوار با روستایشان زیاد بود، اما به علت تعلق خاطر خانواده به تحصیل، فرزندشان روانه ی قریه همجوار نمودند و او در خانه عمویش اقامت گزید و در دبستان آن محل تحصیلاتش را آغاز کرد.

تا مقطع ششم ابتدایی نظام قدیم به تحصیلاتش ادامه داد اما بخاطر کمک به وضعیت اقتصادی خانواده و بعثت فقدان امکانات کافی از ادامه تحصیل منصرف و به بازار کار روی آورد.

در سال ۱۳۵۰ روانه خدمت نظام وظیفه شد و خدمت سربازی را در مشهد گذراند و پس از پایان خدمت به شغل رانندگی روی آورد.

در سال ۱۳۵۵ ازدواج نمود و ۲ فرزند پسر از او به یادگار مانده است.

تربیت خانواده و سپری نمودن دوران سربازی در کنار بارگاه امام رضا در او روحیه خاص ایجاد کرده بود. نماز و روزه اش ترک نمی شد و روز به روز بر ایمان فطری و اعتقاداتش افزوده می گشت.

با آغاز انقلاب اسلامی او نیز همچون دیگر مردم پر شور، جهت سرنگونی رژیم منحوس پهلوی کمر همت بست و به منظور مبارزه با شاه و عمال طاغوت به تظاهرات خیابانی پیوست.

تا این که در ۲۲ بهمن سال ۵۷ زمانی که در حال حمله به کلانتری محلش بود بر اثر اصابت گلوله به جمع شهدای گلگون کفن انقلاب اسلامی ایران پیوست.

\*\*\*\*\*

شهرستان نور

شهید رضاعلی تقی پور

شهید رضاعلی تقی پور ، از همان زمان که عنفوان جوانی به حقانیت اسلام و مبانی راستینش ایمان آورد .

پس از اتمام تحصیلات ، از آنجا که در محل تولدش برای یافتن کار با محدودیت شدید مواجه بود به تهران مهاجرت نمود.

در سال ۱۳۵۷ با دختری از خانواده ای متدین و معتقد ازدواج کرد.

آن بزرگوار با نگرشی انتقادی نسبت به جور و فساد شاه و وابستگانش ، جذب انقلاب شد و فعالانه در راه پیمایی های مردمی تهران شرکت می جست .

یک روز قبل از ورود حضرت امام ، در تحصن دانشگاه شرکت کرد و در آنجا از خبر تشریف فرمایی رهبر انقلاب آگاهی یافت و به همراه همسرش در مراسم استقبال امام خمینی شرکت نمود و در بهشت زهرا نیز جهت استماع سخنرانی حضرت امام حضور یافت .

پس از تعطیلی ادارات ، به همراه همسرش به زادگاهش برگشت و پس از یک هفته ، جهت شرکت فعالانه تر در راه پیمایی ها و مشارکت بیشتر در نهضت به تنهایی رهسپار تهران گردید.

گویی به او الهام شده بود که به جرگه شهدا خواهد پیوست و این موضوع را با همسرش نیز در میان گذاشته بود .

پس از آخرین وداع با اقوام و همسرش ،دیگر خبری از او به دست نیامد.

از این رو خانواده نگرانش شده و جهت یافتنش به تهران سفر نمودند ، اما باز هم نتیجه ای عایدشان نگشت .

این جستجو هاسه ماه ادامه یافت ، تا این که نهایتا عکس پیکرش را در بایگانی بهشت زهرا مشاهده نموده و برایشان مسجل شد که رمضان علی به آرزوی دیرینه اش رسیده است .

پس از جستجو ی بیشتر مشخص شد که شهید رمضان علی تقی پور ،در خیابان آزادی ، بر اثر تیر اندازی از سوی چرخ بال ، در اثر اصابت گلوله به سرمجروح شده و به بیمارستان جرجانی منتقل می شود و بعلت نبود امکانات از آن بیمارستان به بیمارستان سینا اعزام می گردد و در بیمارستان سینا به جمع شهدا پیوست .

از آنجا که مورد شناسایی قرار نگرفته بود ، جسم مطهرش به عنوان شهید گمنام در بهشت زهرا ، به خاک سپرده شد و روح ملکوتیش در جوار دیگر شهدای اسلام آرام گرفت .

\*\*\*\*



نمونه هاي از شعار هاي دوران شكوه‌مند انقلاب اسلامي

=====

\*\*\*\*

پرچم خونين اسلام با دست مجاهد مردان

زنده بماند جاويدان

فتح اسلام در جهاد است

\*\*\*

تا خون در رگ ماست خميني رهبر ماست

مسلمان به پا خيز برادرت كشته شد

اي خواهر بپا خيز خواهر کشته شد

\*\*\*

مي کشم مي کشم آنکه برادرم کشت

\*\*\*

مسلمان مي ميرد سازش نمي پذيرد

\*\*\*

برادر شهيدم راهت ادامه دارد

\*\*\*\*

حزب فقط حزب خدا

رهبر فقط روح خدا

\*\*\*\*\*

قسم به خون شهدا شاه ترا مي کشيم

\*\*\*\*\*



نه سازش نه تسليم خاص

حکومت اسلامي

\*\*\*\*\*

خوني که در رگ ماست

هدیه به رهبر ماست

\*\*\*\*\*







